



# مسائل بین المللی

۳

مرداد - شهریور

سال ۱۳۶۸



انتشارات حزب توده ایران

## مسائل بين المللى

۱۳۶۸

مرداد - شهريور

شماره ۳

### فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطلب	نویسنده
۲	ما همه اعضای يك خانوار بزرگیم .....	جو ملو کن کپل
۱۳	امروزه کمونیست بودن به چه معنا است .....	جهم پاریس - آدریانو گوته را پاروسلاو کاشه - برت رالمسون فریدریش نوسزوف
۲۶	صوبه و راه برون رفت از بحران .....	خالد حمای
۳۱	چگونه می توان موانع همکاری را از میان برداشت ..	هوزف ماریانی
۴۰	تضاد های آشتی ناپذیر در سوسیالیسم ؟ .....	آنا تولی بوتنکو
۴۹	سومین قانون اساسی الجزایر .....	طی ملیکی
۵۴	ملاحظات در زمینه بحث مذ هب و فرید هیپان ..	دیرس لیند ورو
۶۳	درمهای تاریخ .....	اولریش برتسینگر
۷۱	۲۰۰ سالگی انقلاب کبیر فرانسه .....	—

www.iran-archive.com

طبقاتی قرار دارند، اینطور می فهمیم: ارزشهای خاصی هستند که تمام طبقات در تحقق یافتنشان ذینفع هستند. اما این طبقات در بسیاری دیگر از موارد رقیب یکدیگر می مانند. یعنی این ارزشها ذاتی طبقه است. بعنوان مثال در صورتیکه تعادل استراتژیک و سیستم بهم بخورد من مطمئن نیستم که بتوان از بروز تجاوزگری امپریالیسم جلوگیری کرد.

کن گیل: جهان نه فقط بخاطر خطر نابودی همگانی همپونند است بلکه همچنین از آن جهت که تعدن جدید آنرا اساساً تغییر داده است. با توسعه وسائل نقلیه و مخابرات، ابعاد و فواصل کوتاه شده است. مسائل دشواری بر بساط توسعه بی وقفه صنایع پدید آمده - آلودگی محیط زیست کل بشریت را به مخاطره انداخته است. و بالاخره افلاس خلق های "جهان سوم" بدرجه خطرناکی رسیده است و مسئله دیون خارجی می رود که سیستم مالی بین المللی را متزلزل سازد.

در دود هه اخیر بر اهمیت و وزن این عوامل بسی افزوده شده است. بحقیقه من نمی توان این مسائل را بدون همکاری کشورهای صنعتی بزرگ حل کرد. سازمان ملل متحد و موسسات ویژه آن باید در این راه نقش مهمی بعهده گیرند. اما تحت شرایط جدید نیز چیزی از اهمیت مبارزه خلقی سیاسی و همبستگی موثر بین المللی کاسته نمی شود. برعکس، شرایط برای نیروها و جنبشهای مترقی در تمام جهان مساعدتر می شود.

جو سلوو: و باید هم از آن استفاده کرد. در اینجا ما باید دقیقاً بدانیم که چه می خواهیم مثلاً من این عقیده را که باید مبارزه بخاطر صلح را بر مبارزه طبقاتی ارجح دانست با برعکس از جنبه نظری درست نمی دانم. رابطه این دو هر بار به وضع و مورد مشخص بستگی دارند گاه نیروهایی که در راه رهائی ملل مبارزه می کنند مجبورند دشمن را زیر فشار انقلابی بگیرند، حتی به زور اسلحه، تا به صلح برسند. نمونه بارز آن نامیبیا است. در کشور ما، آفریقای جنوبی، ممکن است طرح عجولانه امکان مذاکره و حصول توافق با پره تواریا به تضعیف این فشار منجر شود که بدون آن هیچ امیدی به تحول صلح آمیز نیست.

بعبارت دیگر معتقدم که بین مبارزه برای آزادی و مبارزه در راه صلح رابطه گسست ناپذیر هست. اگر یکی را برد دیگری ارجح بشماریم عیناً همان است که منافع کشورهای رشد یافته هنوز در رند را در تقابل با منافع کشورهای رشد یافته و آزاد قرار دهم. نتیجه چنین برخوردی چیست؟ بجای کمک و همبستگی که برای وصول به هردو هدف لازم است وضع موجود پدید برفته و ابدی می شود. کن گیل: واقعیت عینی امروز این است که در قدرت بزرگ در مقابل هم قرار دارند و نمیتوانند با انفجار کلاسهک های انباشته خود تمام آثار حیات را نابود کنند. حال چطور می توان ضرورت فوری حفظ صلح را با مبارزه بخاطر رهائی ملی و اجتماعی مربوط کرد؟ بنظر من

## جو سلوو

دبیرکل حزب کمونیست آفریقای جنوبی

## کن گیل

دبیرکل اتحادیه کارکنان تولید، علوم و

دانشی بریتانیا

## ما همه اعضای

یک

## خانوار بزرگیم

یکصد سال پیش در ماه ژوئیه ۱۸۸۹ در کنگسره

انترناسیونال دوم در پاریس تصمیم گرفته شد که هر

سال اول ماه مه را بعنوان روز همبستگی جهانی زحمتکشان جشن بگیرند. مسائل انترناسیونالیسم در جهان سراسر پیوند امروز ابعاد تازه ای یافته است. چطور می توان امروز تاثیر همبستگی زحمتکشان و نیروهای مترقی را تقویت کرد؟ چه امکاناتی از همکاری کمونیستها، سوسیال دموکراتها و سایر مسالک جنبش کارگری و رهائی بخش در این راه برمی آید؟

بنا به خواهش تحریریه مجله یکی از نمایندگان نامدار جنبش کمونیستی و رهائی بخش آفریقا و رئیس سابق شورای عالی اتحادیه سند پگاهای بریتانیا (۱۹۸۵/۸۶) و رهبر فعلی یکی از بزرگترین سندیکا های انگلیس در این زمینه مباحثه ای کرده اند که ما کوتاه شده آنرا می آوریم.

واژه "جهان سراسر پیوند" را چطور باید فهمید

جو سلوو: امروزه اغلب از "جهان سراسر پیوند" صحبت می کنند. من این واژه را عمدتاً اینطور می فهمم که تمام مردم کره زمین در مبارزه ای که بخاطر حفظ بقای حیات و منع فاجعه هسته ای که هیچ طبقه و نظامی را مصون نمی گذارد، محتاج یکدیگرند.

واقعیت تغییر یافته جهان تدقیق نظر معروف لنین را مبنی بر اینکه جنگهای امپریالیستی اجتناب ناپذیرند، ضروری می سازد. نظر امروزی مبنی بر اینکه می توان طبیعت تجاوزگرای امپریالیسم را مهار زد، متکی بر چندین عامل عینی است که در زمان لنین وجود نداشت. از جمله اینک - سرمایه داری هم در یک جنگ جهانی نسوز نابود می شود و این بخصوص از توازن تقریبی نیروهای نظامی کشورهای دو سیستم منتج است.

من تزی را که میخائیل گارباچف مطرح کرده است که ارزشهای عام انسانی بالاتر از ارزشهای

حالت تازه و پرتحرکی که گارباچف در مناسبات بین‌المللی بوجود آورده است نمی‌تواند تنها در زمینه کنترل و تقلیل تسلیحات مفید باشد بلکه برای وصول به اهداف دیگر نیز که منظور نظر نیروهای مترقی و آزادی خواه است مفید خواهد بود .

سالهای متعادی است که با وجود کمک بین‌المللی ، حمایت دیپلماتیک و مادی و نیز کمک تسلیحاتی پیروزی چشمگیری عاید جنبشهای خلقی علیه نیروهای استثمارگر و متجاوز نشده است . در چنین اوضاعی و با توجه به انگیزه های جدید جهت یافتن راه حلهای سیاسی در فیصله درگیریها ناحیه ای ، بجا است که نیروهای مترقی راه مذاکره را پیش گیرند و دیگر چون گذشته مبارزه مسلحانه را عمده نکنند . طبیعی است که عملیات نظامی در شرایط معینی ممکن است راه صحیح یا حتی تنها راه کسب پیروزی باشد .

مثلاً جنوب آفریقا را در نظر بگیریم . در اینجا رویداد های امید بخشی در جریان است که بدون شك حضور نیروهای کوهانی در آنجا نقش مهمی بعهده داشته است . کنگره ملی آفریقائی حمایت روزافزونی را بخود جلب می کند و این در سرنگونی رژیم نژاد پرست تاثیر قاطع دارد . اما بگمان من مطالبه قاطعانه در سطح بین‌المللی و از جمله نیز تلاش مصرانه مسکو برای حل پیچیده ترین درگیریهای ناحیه ای و اعتبار سیاست گارباچف کمک کرده است تا گره سخت مسئله نامیبیا بنفع نیروهای رهائی ملی و دموکراسی گشوده شود .

جو سلوو : اما کلیه این درگیریها به مرحله راه حل سیاسی نرسیده اند . تفاوتهای بسیاری میان آنها وجود دارد . البته در مورد درگیری میان دو کشور حکم بر راه حل سیاسی است . ولی درگیریهایی هست که بر زمینه کشمکش های درونی اجتماع جریان دارند که طس آن انقلاب یا ضد انقلاب از خارج نیرو می گیرند . در چنین موردی تکیه مطلق بر راه حل سیاسی بنظر من غلط است . باین طریق ممکن است فیصله قطعی درگیری و برقراری صلح بتاخیر بیافتد . همین حکم در مورد سیاست آشتی ملی نیز صادق است . مثلا اگر مهلا در آنگولا با اویتا که توسط سائویمبی رهبری می شود یک حکومت ملی تشکیل می داد طبیعتاً تشنج در ناحیه کاهش می یافت اما در همین حال امکانات خلق آنگولا و دوستانش در فراهم آوردن شرایط مساعد برای آبنسده سوسیالیستی کشور ضعیف تر می شد .

نهایتاً سیاست آشتی ملی را مطلق پنداشت و گرنه مسائل اجتماعی خلق که اغلب علت واقعی درگیری است به پشت صحنه رانده می شود . اعلام این اندیشه بمثابة سیاستی همگانی بانز جا افتاده مارکسیسم مبنی بر اینکه مبارزه اجتماعی و مبارزه طبقاتی نیروی محرک تاریخ است ، ضدیت دارد .

طبیعی است در جائیکه یک درگیری ، صرفنظر از ریشه آن ، از طریق مذاکره و انعطاف متقابل

حل شدنی است ، نباید جنگ " تا پیروزی نهائی " را شعار ساخت . نیروهای دخیل درگیری باتوجه به عوامل داخلی و خارجی تصمیم به فیصله صلح آمیز آن می گیرند . ممکن است آنها سعی کنند یک درگیری درونی را به ملاحظه خطر بروز فاجعه ای همگانی معوق بگذارند یا جریان آن را سد کنند . اما مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی ، برای آزادی انتخاب و حق تعیین سرنوشت و استقلال واقعی خلقها را نمی توان مانع شد یا محدود کرد . این مبارزه قاطعانه پیش برده می شود و محتاج به کمک موثر بین‌المللی است .

بعقیده من نظریه جنگهای عادلانه و ظالمانه هم معتبر می ماند که بی شك در مورد درگیریهای درونی کاربرد دارد . بعبارت دیگر سوسیالیست ها و دموکراتها همچنان وظیفه اخلاقی دارند از کسانی حمایت کنند که جنگ عادلانه ای را پیش می برند . برعکس حمایت از نیروهایی که به جانبداری از ارتجاع می جنگند ، توسط امپریالیسم ، خلاف اخلاق است زیرا از این طریق جنگ غیر عادلانه ای کمک شده است .

کن گهیل : جو ، بنظر من تو خیلی خوب تشریح کردی که باید بین درگیریهای طبقاتی و درگیریهایی که به نیروی سیاست معقول کشوری فیصله می یابند ، فرق گذاشت . این مهم است که مقوله جهان سراسر پیوند پوششی برای تلاش در جهت آشتی طبقاتی نگردد . مبارزه طبقاتی ، چه ما بخواهیم یا نخواهیم ، تحت هرگونه شرایط بین‌المللی ، قانون جامعه سرمایه داری می ماند . حالا بسیاری کسان از خود می پرسند که آیا اتحاد شوروی اگر بجای حمایت از مبارزان رهائی ملی و اجتماعی ، در راه حصول آشتی ملی تلاش ورزد از همبستگی بین‌المللی عدول نکرده است ؟

فرب بشدت آرزو دارد که اتحاد شوروی کمک خود را به جنبشهای انقلابی قطع کند . خواندن مقالات برخی ثنورپسین ها که ظاهراً به چنین آرزوهائی پرمبال می دهند و فیصله صلح آمیز را بهر قیمت توصیه می کنند ، تا سفاک انگیز است . انسان تصور می کند که همیپوندی جهان آنها را از هر خطری به وحشتی دیوانه وار دچار می کند ، آنها گمان می کنند که از هر جرعه ای حریتی بر می خیزد . بنظر من این برداشتهای مضر بحال همبستگی بین‌المللی در واقع منحنس کنند محتمی سیاست رهبری احزاب کشورهای سوسیالیستی نیست . امروزه کمک سازمانهای بین‌المللی برای حل درگیریهای محلی از هر موقع دیگری مهم تر است . با این کمکها بهتر می توان از توسعه " کانون- های بحرانی " به منشاء خطر جنگ عمومی جلوگیری کرد . اما باید تضمینی باشد که از این سازمانها جهت برهم زدن مبارزه خلقها در راه تحولات اجتماعی سوء استفاده نگردد .

واقعیات عینی را نادیده نگیریم

جو سلوو : من هم عقیده دارم که بهبود روابط شرق و غرب زمینه مساعدی جهت تقویت

همبستگی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی فراهم می‌آورد. ما آماده ایم در حد توان خود از سیاست همزیستی مسالمت آمیز، میزبانی داشتن مناسبات بین کشورها از اختلافات ایدئولوژیکی و تقلیل تسلیحات حمایت کنیم درحالیکه عقیده داریم که امکانات حاصل از آن باید بمنفع کسانی درجهان منظور شود که گرسنگی می‌کشند. دستاورد های ابتکارات صلح اتحاد شوروی امید تازه ای به بشریت داده است. این مطلب را همه قبول دارند.

اما گاه اصول صحیحی که توسط گارباچف تبیین شده توسط برخی از نویسندگان، به عبارت ملاطفت آمیز که بگوئیم، به شیوه عجیبی تفسیر و "مستدل" می‌گردد.

بعنوان مثال این تعالیم چشم می‌خورد که تلاش امپریالیسم را در جلوگیری از پیشرویهای جدید سوسیالیسم یا حتی بازپس راندن آن را ناچیز جلوه دهند. اما بهر حال اتفاقی نیست که رئیس جمهور سابق ایالات متحده در یکی از آخرین نطق های تلویزیونی اش که من شدیدم افتخار می‌کرد باینکه در هشت سال زمامداری او یک وجب خاک هم بدست کمونیستها نیافتاده است.

مثال دیگر. ما همه جهت برقراری نظام نوین اقتصادی مبارزه می‌کنیم. ولی آیا می‌توان خود را تسلیم این خوش خیالی کرد - آنطور که یکی از شرکت کنندگان در جلسه تبادل نظر بین المللی در مجله مسائل "صلح و سوسیالیسم" می‌کرد - که امپریالیسم هم در این تحول با در "از بین بردن مناسبات اقتصادی غیرعادلانه" شرکت جوید؟ و این را هم که امپریالیسم حاضر شود اعتبار حاصل از تقلیل تسلیحات را "صرف ارضاء" حواجی فوری و دراز مدت مردم جهان کند\*، انتظار بی‌جایی می‌دانم. بعضی دیگر از نویسندگان ادعا می‌کنند که مبارزه ضد استعماری به پایان رسیده است.\* به این ترتیب سیاست نو استعماری نفی می‌شود و در عین حال لزوم بسیج کشورهای کم-رشد جهت مقاومت در مقابل نیروهای امپریالیستی منتفی می‌گردد.

و سرانجام من نمی‌توانم با این عقیده که در بسیاری مقاله ها راجع به توندیشی بازتساب می‌باید موافق باشم که می‌گوید کشمکش میان دو نظام دیگر محتوای تعیین کننده زمان ما نیست. طبیعی است که ما بین کشمکش نباید شکل درگیری مسلحانه بخود بگیرد. اگر حالا دیگر نمی‌خواهند این کشمکش را محتوای تعیین کننده بشمارند، پس دیگر دعوا بر سر اینکه بشریت چه راهی را باید پیش گیرد چه معنا دارد. ولی این دعوا باید تا پایان صورت گیرد. نه بزور اسلحه بلکه از طریق مبارزه ایدئولوژیکی و مسابقه صلح آمیز.

\* مراجعه شود به اظهارات یوری کراسین در بحث "دگرگونسازی در اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی". "مسائل بین المللی" ۱۳۶۷/۵ ص ۴۹  
 \* منظور اظهارات دکتر گ. میرس کیس است در بحث "ما و جهان سوم" منتشره در "مژده نارودنیا ژیزن" ۱۹۸۸/۱۱ ص ۱۴۷

بعضی شرکت کنندگان در بحثهای توندیشی به جنبش های رهائی بخش ملی کم یا بیشتر توصیه می‌کنند که دست از مبارزه بردارند تا "توازن و ثبات جهان" را مختل نمازند. و حتی گاه بی-برده می‌گویند "کشتی را به تلاطم نیندازید" ولی در هر مبارزه اجتماعی یا ملی اجبارا چیزی در هم کوبیده می‌شود و عصبیت را در کسانی که از این با آن طرف درگیر حمایت می‌کنند بوجود می‌آورد.

مناصفانه این تره های بنظر من غلط را عناصری از توندیشی قلمداد می‌کنند. باید چنیــــن نظراتی را مشکوک دانست حتی با قبول این خطر که شما را به هواداری از طرز فکر قدیم متهم کنند. من می‌خواهم فقط بر اهمیت و فعلیت ارزشهای گارباچف تاکید بگذارم که می‌گوید "مادرت و رابطه دیالکتیکی ارزشهای عام انسانی و منافع طبقاتی در چار عقب ماندگی شده ایم"\*\*\*

کن گیل: جوه من مثالهایی را که تو آوردی در زمره توندیشی نمی‌آورم. برای مادرانگیس کهنسال عادی است که کسانی می‌کشند نسخه های مستعمل باب طبع سرمایه -

داری را بعنوان چیزی "نو" جا بزنند. بنظر من یادآوری این نکته بسیار مهم است که امپریالیسم هنوز دست از زنده خواهی های سیاسی خود برنداشته است. حتی هم اکنون نیز با گذشت پانزده سال از شکست نظامیان آمریکایی در ویتنام، چون گذشته تلاش دارد در جنبش های آزاد بیخش ملی تفرقه بیاندازد و آنها را سرکوب کند، همچنان نیروهای مترقی را در تمام جهان زیر فشاری وحشیانه می‌گیرد. امتناع نیروهای امپریالیستی از رعایت قرارداد ژنو راجع به افغانستان یکبار دیگر نشان می‌دهد که آنها حاکمیت بر جهان را می‌خواهند.

ولی حتی اگر حرف رنگان را هم باور کنیم که سوسیالیسم در دوره زمامداری او پیشرفتی نکرده باشد - امپریالیسم هم نتوانسته است موفقیتی بدست آورد و حتی موقعیت آن در بعضی مناطق ضعیف تر هم شده است. من فکر می‌کنم که در مسکو باین نکات توجه دارند که سیاست همزیستی مسالمت آمیز را عمده می‌کنند. این جهت گیری صحیح و کمونیستی است. و باز من عقیده دارم: اگر تحکیم صلح ممکن گردد مبارزه طبقاتی هم می‌تواند بخوبی تقویت شود.

جو سلوو: بنظر من گفته ای باین نحو ممکن است باعث سوء تفاهم شود. اگر گفته تو را که مبارزه طبقاتی با تحکیم مبنای صلح تقویت می‌شود مثلاً با تاریخ اتحاد شوروی ربط دهیم به تز معروف استالین و تمام عواقب آن می‌رسیم. طبیعتاً منظور این است که خلقهادر شرایط صلح می‌توانند امپریالیسم را مجبور سازند بعضی تجلیات سخت ارتجاعی خود را رها کند و اینکه جنبش کارگری خواهد توانست در چنین شرایطی بهتر به اهداف طبقاتی خود برسد، زیرا

\* مراجعه شود به ولا دین کوزنتسوف، حقایق بدیهی در جهانی متحول، در "عصر جدید"

شبح وحشت تهدید امنیت ملی به محافل مرتجع امکان می دهد شیوه های استبدادی و غیره —  
 دموکراتیک و حتی شیوه های فاشیستی را در سرکوب نیروهای مترقی بکار گیرند .

کن گیل : حق با توست . ما طی سالها بکرات دیده ایم که چطور با عنوان کردن خطر  
 خارجی کوشیدند جنبش همبستگی زحمتکشان را در مبارزه باخطر خواسته های  
 طبقاتی شان بی ثمر کنند . حتی می خواهم بگویم که جنگ سرد باعث تفرقه در جنبش کارگری اروپا که  
 یکی از علل اصلی ضعف ما است، شده است .

همین اعتصاب معدن نچیان انگلیس را در ۸۵-۱۹۸۴ در نظر بگیریم . چه ابراز همبستگی ها  
 بی دریغی که ما در کشور و نیز در سطح بین المللی شاهدش نبودیم . اما این مبارزه به پسماند  
 علل در آن زمان بی نتیجه ماند . و اینکه کار به حمایت وسیع تر و واقعا همگانی نرسید از جمله به  
 این علت بود که کارگران و سازمانهای آنان متحد نبودند . من امیدوارم که با تأمین صلح علل تفرقه  
 جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی از میان برداشته شود .

#### باز هم کمک موثر بیشتر

جو سلوو : جنبش کمونیستی و کارگری باید در مقابل بین المللی شدن شتابنده سرمایه که دیگر  
 حد و مرزی نمی شناسد ، عکس العمل نشان دهد . بعقیده من تزارهاچف مبنی  
 برایدنولوژی زدائی ، به عرصه روابط کشورها مربوط است و نه به مناسبات بین المللی\* ما باید  
 گردن فرازی سرمایه را با همبستگی شدید تر دوجانبه و بین المللی جواب گوئیم . هیچ شکی نیست  
 که پرسترویکا کمک عمده ای به برچیدن موانع از سر راه همکاریهای همه جانبه جریانهای مختلف  
 کمونیستی ، دموکراتیک و جنبش کارگری می کند . و آنها نه تنها بصورت صلح جهانی بلکه همچنین  
 در راستای پیشرفت اجتماعی .

آن دوره ای که مارکسیسم به رهنمود یک مرکزی اشاعه می یافت برای همیشه سپری شده است .  
 نیروهای چپ نیز دیگر به " اصل " و " غیراصل " درجه بندی نمی شوند . روش اتفاق آراء وحدت  
 کلمه نیز بعنوان شرط و زمینه همکاری دیگر منسوخ شده است . پرسترویکا چنان نیروی به جریان  
 یک انترناسیونالیسم جدید داده است که با واقعیت هائی سازگاری دارد که کمونیست ها با آنها  
 روبرو هستند .

اما در همین حال که ما اینها همه را بحق تأیید می کنیم باید بهوش باشیم که از تفریط به افراط  
 نیافتیم برخی مسائل بنیادین را باید عمیق تر بررسی کرد . بعنوان مثال علاقمندی سالی که  
 نسبت به همجواری نزدیکتر نیروهای سیاسی مختلف (پلورالیسم) نشان داده می شود در ذهن

\* سخنرانی م . گارباچف . . . " پراودا " ، ۸ ژانویه

کارگران ، ترقیخواهان و دموکراتها بحق این سؤال را برمی انگیزد که پس از آنچه معمولاً جنبش  
 بین المللی کمونیستی اش می خوانند دیگر چه مانده است و اینکه آیا هنوز چنین چیزی وجود دارد  
 و اینکه آیا ضرورت روی آوری به طیف وسیع تری از نیروها بمعنای ختم انترناسیونالیسم پرولتری  
 است ؟ این واژه در محادثات مربوط به نواندیشی و همزیستی مسالمت آمیز دیگر بندرت بکار برده  
 می شود .

اینک باید روشن شود که این دو واژه جنبش بین المللی کمونیستی و انترناسیونالیسم پرولتری  
 چه جایی در متن واقعیتهای جدید دارند . شاید واقعا هم لازم باشد که این مفاهیم بازاندیشی  
 شوند ولی بعقیده من درست نیست که بی سروصدا آنها را به باایگان بسپارند . مثلا سوسیال —  
 دموکراتها منطعا گرد هم می آیند و به تبادل نظر می پردازند . در آفریقا هر سه یا چهارماه یکبار  
 کنفرانسی برگزار می کنند . اما گرد هم آئی های احزاب مارکسیست — لنینیستی قاره وجود ندارد .  
 شورائی از آن نیروهائی که ما جنبش بین المللی کمونیستی می نامیم نزدیک به بیست سال است که  
 تشکیل نشده است . من می خواستم مطلبی را بگویم که این روزها مد نیست : بعقیده من چنین  
 ملاقاتی جهت تبادل نظر ، اکنون لازم تر از هر زمان دیگری است .

کن گیل : بنظر من این ضرورت بویژه از ماهیت تحولات سرمایه داری امروز ناشی می شود ،  
 از رشد اقتدار و نفوذ مجتمع های بین المللی . خطری که از این بنیاد های  
 انحصاری که اغلب تمامی کشوری را زیر نفوذ خود دارند ، برمی خیزد به همبستگی بین المللی فعلیت  
 ویژه ای می بخشد . وظایف فوری مبارزه در راه صلح نیز چنین ضرورتی را ایجاب می کند . تلاش ما  
 باید در این باشد که تفاهم هرچه وسیع تری را در مورد هدفها و اشکال عمل مشترک حاصل کنیم  
 آنها نه فقط در جرگه در بسته هیئت های رهبری بلکه از طریق بحث آزاد در میان نیروهای مترقی .  
 دگرگونسازی آغاز شده توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی باید میان احزاب کمونیست دیگر  
 هم گسترش داده شود . حال که ما از ضرورت مبرم پیوند بین المللی جنبش کارگری صحبت می کنیم ،  
 پس بعقیده من روی سخن در درجه اول با احزاب مارکسیستی است . لازم است که روابط متقابل  
 آنها تحکیم یابد و تماسهای دوجانبه و بین المللی آنها تقویت شود .

بدون شك ارزیابی مجدد بسیاری از اندیشه های پیشین در چارچوب نواندیشی این گمان را  
 برمی انگیزد که گویا جهت گیری اصولی جنبش کارگری تغییر کرده است . اما در حقیقت واقعیات  
 عینی تغییر می یابند . کسانی گمان می کنند که اساس ایدئولوژیک مبارزه ما و تمام آنچه در گذشته  
 انجام شده ، درهم کوبیده می شود . عنایت ، بحث آزاد در این زمینه ها را ممکن می سازد تا از پی  
 این بحث ها معلوم شود که چه چیز از باورهای قدیمی برجای ماند و چه چیز باید تغییر کند . و  
 این شیوه بسیار خوبی است . بهر حال باید اعتماد ما به اهداف طبقاتی و وفاداری نسبت به تئوری

خود مان در ایجاد بین‌المللی بسیار تقویت شود .

جو سلوو : باین ترتیب می‌رسم به مسئله لزوم گسترش همبستگی بین‌المللی . بحث تنها از همبستگی بین کمونیستها نیست بلکه میان نیروهای دموکراتیک در کشورهای رشد یافته صنعتی ، میان خلقهای " جهان سوم " میان جنبش کارگری و جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز هست . ما در همین حال همبستگی را قضیه ای دو جانبه می‌دانیم .

آیا موفقیت‌های چشمگیری که در مسیر بهبود جو بین‌المللی حاصل شده تنها دستاورد تلاش دیپلماتها است ، بدون حمایت عظیم مردم ، و اشتراك مساعی نیروهای صلح ؟ آیا ایجاد امکان جهت کاهش هزینه های تسلیحاتی و نگاهداری ارتشها كمك به پیشرفت سوسیالیسم نمی‌کند و شرایط مساعد را جهت شکوفاندن استعداد های آن فراهم نمی‌سازد ؟

همبستگی توده های خلقی - اگر اجازه باشد این واژه کهنه را بکار ببرم - اهمیت خود را هم برای تحکیم صلح و هم در مورد نوسازی سوسیالیسم حفظ می‌کند . ما وظیفه جنبش کارگری و دموکراتیک می‌دانیم که بقایای جنگ سرد را از بین ببرد . ولی وقتی می‌گویند همزیستی مسالمت آمیز از این پس دیگر شکلی از مبارزه طبقاتی نیست ، مستلزم آن است که طرف دیگر هم این حکم را بپذیرد .

هیچکس طلب نمی‌کند که تمام آنچه در کشورهای سوسیالیستی گفته و انجام می‌شود ، بدون چون و چرا پذیرفته شود اما حفظ و دفاع از دستاورد های واقعی سوسیالیسم وظیفه حتی تمام نیروهای مترقی ، وظیفه طبقه کارگر در غرب ، مبارزان جنبش های رهائی بخش و دموکراتیک می‌ماند . دلیلی نیست که با روگردن اوراق سپاهی از گذشته ، خود را تنها در موضع دفاع محصور کنیم . باین علت من یقین دارم که نهایتاً فقط سوسیالیسم است که می‌تواند يك صلح واقعی پایدار ، دموکراسی و عدالت اجتماعی را بوجود آورد .

بعقیده من تمام نیروهای ترقیخواهی که ما برشمریم علیرغم تنوعشان خانوار بین‌المللی بزرگی را تشکیل می‌دهند . در این خانوار هیچ هرم حاکمیتی و هیچ مرفوسیتی وجود ندارد ، حمایت چشم بسته از هرگونه اقدام سیاسی دیگران نیست ولی ایمان به آرمانهای مشترک و تلاش برای تحقق بخشیدن به آنها هست .

همبستگی تنها بمعنای كمك رسانی سوسیالیسم ظفرمند به سایر نیروهای مبارز نیست بلکه بمعنای احساس مسئولیت دائمی هم هست که دست کم ما کمونیستها و مارکسیستها در مقابل سرنوشت سوسیالیسم در تمام جهان بعهده داریم .

علیرغم دشواریها موجبی برای بدبینی وجود ندارد

کن گیسل : سه مقوله ای که ما درباره اش بحث می‌کنیم یعنی صلح ، رهائی ملی و مبارزه طبقاتی

به اعتقاد عمیق من ، سخت بهم پیوند گرفته اند . عقب نشینی در هر يك از این سه عرصه موجب تضعیف عمومی می‌شود و برعکس پیروزی خلقها در هر يك از عرصه های مبارزه باعث تقویت کل اردوی ترقیخواه می‌شود . در جنبش ترقیخواهانه ای که در سراسر جهان گسترش دارد وابستگی واقعی متقابل در سطح بین‌المللی برقرار است . اگر این جنبش موفق شود نظام اقتصادی جدیدی را برقرار سازد یا تکنولوژی را به کشورهای عقب مانده منتقل سازد یا سه اجزای نواستعماری پایان بخشد ، جو بین‌المللی برای همگان مساعدتر می‌شود . همینطور وظیفه نیروهای هوادار صلح است که مشترکاً به ایجاد جهانی که عدالت در آن حاکم باشد كمك کنند .

توضیح مطرح کردن مشکلات و کج رستی های سوسیالیسم یکی از عوامل عمده را تلاش‌هایی دانستی که این کشورها جهت تامین دفاع خود انجام داده اند . در جوامع سرمایه داری نیز هزینه های تسلیحاتی کج رستی‌هایی را باعث می‌شوند ، آنهم نه فقط در اقتصاد بلکه در ذهنیت مردم نیز .

میلیونها کارگر در غرب ، سرمایه داری را بهتر از معدودی دانشمندی در کشورهای سوسیالیستی می‌شناسند . اما برقراری همبستگی از آنجا دشوار می‌شود که خطر بیکاری زحمتکشان را تهدید می‌کند . بعنوان مثال کارگران صنایع تسلیحاتی را در نظر بگیریم . آنها چطور نسبت به دورنمای کاهش تسلیحات روی خوش نشان دهند و قتیکه تضمینی ندارند که کار دیگری که مزد کمتری نداشته باشد ، بدست آورند . اما در صورتیکه سیاستی صحیح بدست رهبرانی صلاحیت دار اعمال شود ، می‌توان مبارزه بخاطر ایجاد محل کار از طریق افزودن بر تنوع صنایع و تغییر ماهیت تولید تسلیحات را با تقویت همبستگی توأم ساخت .

من می‌خواهم مثال دیگری برای این مسئله بیاورم که چرا سازماندهی همبستگی موثر بین زحمتکشان در جهان سرمایه دشوار است . مجتمع های فراملیتی مرز جغرافیائی نمی‌شناسند . بنا بر صلاحدید خود سرمایه گذاری و تولید را از کشوری به کشور دیگر منتقل می‌کنند . اما سندیکاها از منافع اعضایشان در کشور خود دفاع می‌کنند . ایجاد همکاری موثر بین‌المللی بین سندیکاها تاکنون بسیار دشوار بوده است . متأسفانه نمونه های بسیار نادری از مقاومت موفقیت آمیز کارگران در مقابل استراتژی جهانی انحصارهای بین‌المللی وجود دارد . در اینجا باز ترس از بیکاری و فقر است که به انحصارها امکان می‌دهد گروهی از زحمتکشان را در تقابل با دیگران درآورد . ولی حتی در این مورد نیز می‌توان بر مشکلات غلبه کرد در صورتیکه اراده سیاسی و رهبری قوی پیشبرد آن موجود باشد . عاجل ترین وظیفه سندیکاها ایروپای غربی بنظر من در همین است .

جو سلوو : من می‌خواستم اضافه کنم که کشورهای کم رشد مشکلاتی کمتر از اروپای سرمایه داری

ندارند. این مشکلات از آنجا ناشی است که این بخش از جهان بد هکسار امپریالیسم، نواستعمار و صندوق بین‌المللی پول است. از طرفی هم این وضع مربوط به آن است که کشورهای سوسیالیستی امکانات اقتصادی کافی ندارند تا کشورهای "جهان سوم" را در مسیر تکاملی که نیروهای مترقی می‌خواهند کمک کنند.

در عین حال سوسیالیسم واقعا روندهائی خلق‌ها را بنحو بازی جلو برده است - نه از طریق مداخله مستقیم بلکه از راه ابراز همبستگی خود، از طریق حمایت سیاسی و تا اندازه ای هم کمک‌های مادی.

بطور کلی بنظر من درست نیست که رویدادهای جهان را یکجانبه و ایستا بنگریم. باید پیش‌روندهای تکاملی را بازشناخت. کاستی‌های سوسیالیسم و ضعف‌های جنبش کارگری نباید ما را دچار یاس سازد. من شخصا تردیدی ندارم که جنبش کارگری و نیروهای رهائی بخش در تمام جهان انگیزه قدرتمندی خواهند یافت هنگامیکه پرسترویکا استعداد‌های سوسیالیسم را شکوفا سازد و چنان زیستی را برای خلق‌های خود فراهم سازد که ما بیش از هفتاد سال است آرزوی آن را داریم.

کن گیل: کلام درست است. بعقیده من مهم آنست که دچار بدبینی نشویم و در مبارزه و همبستگی رزمی سست نگردیم. من ارزش چندانی برای این تز کهنه اندیشمندان بورژوازی که امروزه بعضی محافل دیگر هم آنرا علم می‌کنند، قائل نیستم که می‌گوید، اول باید در قیقا سنجید که آیا هدف معینی قابل وصول هست یا نه. اگر ما این تز را شعار خود سازیم، کارچندانی از ما ساخته نخواهد بود. وقتیکه مردم ویتنام علیه آمریکای غول آسا بجنگ برخاستند، تصور می‌رفت که شکست خواهند خورد، ولی خلق قیام کرد و پیروز شد.

جو سلوو: و چه کسی باور داشت که در همین ایالات متحده که ما جنبش کارگری را ضعیف می‌پنداشتیم، نیروهای قدرتمند اجتماعی بتوانند دولت را مجبور کنند به "جنگ کثیف" پایان دهد. بدون ایمان به پیروزی مبارزه ای بوجود نمی‌آید. انقلاب روسیه هم مثالهایی در اثبات این مطلب دارد. اراده جنبش کارگری بر اثر شکست ۱۹۰۵/۷ در هم نشکست در نتیجه ابتدا فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷ رسید.

کن گیل: من بار دیگر به مثالی از سالهای اخیر باز می‌گردم، به اعتصاب ممدنچیسان انگلیس. گاه اوضاعی پیش می‌آید که مطبوعات بورژوازی و تمامی دستگاه حاکم در کشور ما عینا بخود می‌لرزند - اینقدر پیروزی اعتصابیون نزدیک می‌نمود. اما چه مقاله‌هایی که در این رابطه راجع به "اهداف غیرواقعی"، "روندهای عینی اقتصادی" و "تاکتیک‌های غلط" ننوشتند. خلاصه اگر جنبش کارگری گوش به حرفهای این "تئوریسین"‌ها می‌داد، می‌بایست هکل بقیه در صفحه ۳۰۰۰

## امروزه کمونیست بودن به چه معنا است

حتی خود این واقعیت که يك روزنامه آمریکائی در سه شمارهٔ متوالی و مفصلا به جنبش کمونیستی پرداخته است، خلاف عادت است. این کاری بود بسیار پرمهانه: ۲۶ گزارشگر در تدارک آن شرکت داشتند. آنها در ۲۳ کشور با ۵۰ نفر کمونیست مصاحبه کردند. به نوشته "نیویورک تایمز" هدف "بدمست آوردن تصویری از این بود که نظر کمونیستها نسبت به خودشان چیست و چه درنمائی را برای جنبش کمونیستی پیشرو دارند."

عجا که زمانه چه تغییرید بر است. جای بسی خشنودی است که روزنامه بورژوازی صاحب نفوذی به خوانندگان خود، که معمولاً از غایت "مطبوعات بزرگ" به برسی اینگونه مسائل بدعادت نمی‌شوند، فرصت می‌دهد با عقیده و نظر کمونیستها آشنا شوند و اطلاعاتی از فعالیت احزاب آنها بدست آورند.

اما ضمن خواندن مقاله‌ها تردیدی نمی‌ماند که جوابهای طرف مصاحبه‌یابند از آن دست باشد که نظرات خود روزنامه را از وضعیت جنبش کمونیستی که متکی بر کلیشه‌های کهنه است، عرضه کند.

ولی ما قصد داریم این نظرات را عجولانه، آنطور که در گذشته در اینطور موارد اغلب متداول بوده "از اساس مردود اعلام کنیم". در پس‌پس نتیجه گیری‌های مفرضاً اغلب واقعیت‌های مشخصی نهفته است. ما از تعدادی کمونیستهای کشورهای مختلف که گزارشگران آمریکائی در آنجاها بوده اند خواهش کرده ایم به چند سئوالی جواب دهند که به ارزیابی‌های "نیویورک تایمز" اشاره دارند.

۱- بعقیدهٔ روزنامه روند اصلاحات در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی امید‌ها را زنده می‌کند ولی در عین حال نگرانی آوزنیز هست زیرا اینک کمونیستها می‌بایست اقرار کنند که بیشتر فداکاریهای عظیم، مبارزات و محرومیت‌هایی که تحمل کرده اند بیبیه بوده بوده است. ادعا می‌شود که ایمان مبلهونها انسان بی‌اساس بوده است. شما در این



باره چه فکر می کنید ؟

۲- از شور و شوق و آرمان خواهی کمونیستها، از اعتقاد به رسالت تاریخی، از آن پيشاهنگ پرشوری که توده ها را به "مدینه فاضله" رهبری می کرد، چه مانده است ؟

۳- آیا ناشکیبائی در مقابل دیگران، کیش شخصیت و دیگر خطاهائی که در تاریخ کمونیسم وجود داشته است، برآیند ایدئولوژی بوده است یا نتیجه انحراف از آن ؟

۴- آیا شما این ادعا را می پذیرید که کمونیستها دیگر مجموعه واحدی از مبانی عقیدتی و تصور مشترکی از آینده ندارند ؟

۵- آیا درست است که می گویند مارکسیسم اعتبار اندیشمندانه خود را باخته است ؟ آیا برای شما در مارکسیسم چیز مقدسی وجود دارد ؟ اگر وجود دارد، چیست ؟

۶- آیا هیچگاه از کمونیست بودن خود خجل شده اید . به چه جهت افتخار می کنید که در يك حزب کمونیستی عضویت دارید ، چه سودی از آن برده اید ؟

در زیر پاسخهایی را به این پرسشها از السالوادور، ایتالیا، چکسلواکی، بریتانیا و اتحاد شوروی می خوانید\*

اوگائیس بان - یاسترژمیسکی

همکاران تحریریه

جیم باروس

## دگرگونسازی

## به آرمانهای ما

## نیرو می دهد

متولد ۱۹۲۳، از ۱۹۵۱ عضو حزب کمونیست السالوادور، عضو کمیته مرکزی حزب و مولف کتابهای متعددی در مسائل تاریخی . متاهل، پدر شش فرزند .

۱- من دگرگونسازی را روندی واقعا انقلابی، انقلابی در انقلاب و مرحله نوبتی در تاریخ اتحاد شوروی می دانم. برای ما اصلاحیست نیست که اصلاحاتی که در آنجا می شود چه در خود کشور و چه در خارج عکس العمل های متفاوتی را برمی انگیزد. در جوار ارزیابی های خوش بینانه ای که اساس محکمی نیز دارند، برآورد های بد بینانه ای هم ابراز می شود. اظهاراتی

\* به خواهش برخی از رفقا متذکر می شویم که ناندیشه های ابراز شده عقاید شخصی آنها است. تحریریه

نیز بگوش می رسد مبنی بر اینکه با توجه به حقیقت تاریخی که اینک بر ملا می شود، تمام آن مبارزه سختی که خلق شوروی و کمونیستها در سایر بخشهای جهان در گذشته کرده اند "بهبوده" بوده است. من می خواستم از این کسان بپرسم: اتحاد شوروی از کجا بچنین قدرت فوق العاده ای رسیده است؟ (و اینکه شوروی چنین قدرتی هست غیر قابل انکار است) - کوتاهترین جواب این است که: به نیروی ایثار و در نتیجه محرومیتی که میلیونها و میلیونها شهروند شوروی طی چند نسل تحمل کردند. آنها بذری افشاندند که اینک به بار آزادی و دموکراسی می نشیند، برداشت محصول تازه شروع می شود.

۲- در مورد شخص خود بگویم که دگرگونسازی آرمانهای کمونیستی مرا، تصور را از آینده تأیید و تقویت می کند که تنها به آن علت ممکن است "خیالی" جلوه کند که هنوز بسیار دور است. در عین حال امید وارم که چنین آینده ای حتما واقعتا خواهد یافت. نمی توان تاریخ دقیق و مرحله زمانی مشخصی برای آن پیشگویی کرد. ما کمونیستها با پیشگویی میانه ای نداریم. در عین حال وقتی که غنای فرهنگهای موجود در جهان را در نظر می گیریم این امید را بحق می بینیم که مشخصات اصلی "مدینه فاضله" آنطور که کمونیستها آنرا توصیف می کنند، در وحدت در تنوع خواهد بود.

پروزی انسانگرایی در سیاست دگرگونسازی و مبارزه با جزم گرایی بخاطر دموکراسی نسبیم بر طراوت تحولات را در آرمانهای سوسیالیسم و کمونیسم جاری ساخته است.

۳- سوزاندن طحندان، راندن مردان و چیزی شبیه پرستش مذهبی انسانهای معمولی - نمی خواهیم بگوئیم انسانهای جایز الخطا - اینها با ایدئولوژی علمی مارکسیسم - لنینیسم سروکاری ندارد. اینها همه آشفته فکریهای بیمارگونه است، انحرافات کسانی است که چنین آئین هائی را مرسوم کردند. در آن زمان درخت شکوفان علوم اجتماعی شوروی درست بهمین علت تا آستانه نابودی فرو پژمرد. در این ماجرا جزم گرایی نقش خبیثی بازی کرد و به دموکراسی نیز آسیبی فوق العاده رسانید.

۴- امروزه امور جهان همواره غامض تر می شود. هر کشور و منطقه ای، حتی کل يك قاره مسائل خاص خود را دارد. در عین حال مسائل جهانی و همگانی هم وجود دارد که باید آنها را مشترکا حل کنیم. لذا بحقید ه من وظیفه کمونیستها است که دیالکتیک قضایای عام و خاص را رعایت نمایند. آنطور که پیدا است، امروزه نظرات بسیار گوناگونی وجود دارد ولی يك اصل رکن تزلزل ناپذیر همه آنها است و آنهم لزوم توجه به آینده بشریت است با رعایت کلیت آن.

۵- مارکسیسم از حیث نگرش به جهان، به انمان و طبیعت و اجتماع اعتبار خود را حفظ کرده است. آنچه ما اینک شاهدش هستیم انتقاد گسترده به انحرافات مذکور و بسیاری

کج رویهای دیگر است. هیچکس نمی تواند ادعا کند که مرجع اعلا است که صاحب حقیقت مطلق است یا آنرا در اختیار انحصاری خود دارد. مارکسیسم پس از آرامش امواج انتقادی که پامانش را نمی توان پیش بینی کرد، مبری از ناخالصی های بیگانه با خود قد علم خواهد کرد و به اهداف سازنده زندگی انسانی در تمام عرصه ها خدمت خواهد کرد. بدیهی است که مارکسیسم مکتب مقدس نیست، زیرا که مذهب نیست. در عین حال که این علم ما مفسرانی داشته است که می خواسته اند به بهانه های کاذب علمی چیزی را بعنوان مذهب مارکسیستی به آن تحمیل کنند و در این ماجرا به بدترین روشهای مکتبی و مدرسه‌خانه جدید توسل جستند.

۶- هرگز از کمونیست بودن خود شرمند نبوده ام. ولی آنچه من بکرات و بیش از حد احساس کرده ام برآشفتنی از مسخ کاریهای کوچک و بزرگی که در ایدئولوژی ما صورت گرفته و از اشکال و روشهای تحقق بخشیدن به آن در عمل، بوده است. اگر بار دیگر بدینا می آمدم، باز کمونیست می شدم.

اینک من نزدیک چهل سال است که در حزب کمونیست المان و در عضویت دارم. میل نداهم بگویم که به اعتقاد سیاسی خود افتخار می کنم. چه افتخار کردن شباهتی به خود پسندی و غرور دارد و خلاف فروتنی طبیعی است که باید خلعت اصلی یک کمونیست باشد. در من بیشتر احساس رضایتی هست که در من بیست و هشت سالگی پس از آنکه ذهن آگاه من شکل نهائی بخود گرفت، حزبی را انتخاب کردم که امروز هم عضو آن هستم. من باین حزب پیوستم زیرا که تجسم مینهن دوستی واقعی است که در عشق عمیق و احترام به مردم ما و مبارزه دشواری در راه غلبه بر مسائلی که پیش رود ارد مجسم می گردد، در انترناسیونالیسم و همبستگی فعال آن با دیگر خلقها، تجلی می یابد. من از حزب سپاسگزارم که بمن امکان داد مملیونها برادر در سراسر جهان بدست آورم.

### آدریانو کوئه را

متولد ۱۹۲۶، ۱۹۴۷ عضو حزب کمونیست ایتالیا. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۹ گزارشگر "اونیتا" در مسکو. عضو هیئت مدیره انستیتوی گرامشی. مؤلف کتابهای "سالهای کمینفرم"، "پس از برژنف" و "روزی که خروشچف سخن گفت"، "مناهل".

## اندیشه های نو

## طلب میشود

۱- در واقع روند دگرگونسازی که در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی جریان دارد، امید برانگیز و در عین حال نگرانی آور از آن جهت است که آنها بخوبی اجرا میشوند

و بانجام می رسد؟ این نگرانی البته بی جهت نیست؛ زیرا جریان پاکسازی سوسیالیسم از استالینیسیم پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ادامه نیافت. با این حال امید باینکه اصلاحات با توجه به دگرگونسازی جامعه شوروی و نیز افزایش سهم اتحاد شوروی در مبارزه بخاطر صلح و ترقی موفق خواهد بود، قوی تر است.

۲- این سؤال بنحوی مطرح شده است که گوئی کمونیستها کل واحدی هستند و بینش تقدیرگرایانه یکسانی از زندگی دارند. اما چنین نیست، بدان جهت که کمونیست ها با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. مثلا کسانی با احساساتی شورانگیز از استالین حمایت می کنند. بنظر من بی معنا می بود اگر باین خاطر وجود این کسان را از صفحه تاریخ "محو کنند" یا تبعیض و تحقیری نسبت به آنان روا دارند. اما واقعیت این است که کمونیستهایی که علیه استالینیسیم مبارزه می کنند با کسانی که از اصول و روشهای او دفاع می کنند متفاوتند.

و من مایلم بدانم که چرا امروزه باز بحث بیجای نقش پيشاهنگ را پیش می کشند؟ ابتدا اینطور نیست که کمونیستها در همه جا در راس جنبش ترقی اجتماعی قرار دارند. نیروهای غیر کمونیست و غیر مارکسیستی هستند که می توان بحق آنها را نیروی رهبری تحولات دانست.

۳- بمعنیه من جواب سؤال راجع به کیش شخصیت را باید نه فقط در عمل و ایدئولوژی بلکه در اندیشه سیاسی نیز جستجو کرد. در اینجا می توان از يك عقب ماندگی تاریخی تئوری سوسیالیستی و کمونیستی در رابطه با تحلیل مسائل آزادی و دموکراسی صحبت بمان آورد. بدون شك این عقب ماندگی نقشی داشته است و تاثیراتی بر شیوه های عمل اجتماعی گذاشته است. همانطور که می دانیم امروزه میان کمونیستها از بابت برداشتهایشان از آزادی و دموکراسی، روابط متقابل حکومت و فرد، ملاکها و ارزشهای سوسیالیسم، تفاوتهای چشمگیری وجود دارد.

برای کسانی سوسیالیسم در درجه اول نظامی با مالکیت اجتماعی است، عده ای معنای خوب گردانی را از آن برداشت می کنند و گروه سوم آزادی را بهر قیمت که شده از آن می فهمند. در لهستان، شوروی یا مجارستان انواع و ارقام پاسخها به این سؤال داده می شود که هم متفاوتند و هم جالب. کمونیستهای ایتالیایی و چینی هر يك برداشتهای متفاوت خود را دارند. در جستجو جواب باین سؤال گذشته را با بدی انتقادی تحلیل می کنند تا خطاهای سابق در نوسازی سوسیالیسم تکرار نگردد.

۴- عقیده راسخ من براین است که جنبش کمونیستی را نمی توان پدیده ای دانست که از منظومه واحدی از اعتقادات و در چارچوب تصویر واحدی از آینده ترکیب یافته باشد. ممکن است این جواب من متناقض بنظر رسد، ولی بنظر من پدیده مثبتی است که بعضی از مارکسیست - لنینیست ها اعتبار اند پشمندانه خود را از دست داده اند. آنها طی

سالیان دراز گرفتار تصورات کهنه بودند. چاره ای نیست، مارکسیستها را نمی توان در قالب واحدی ریخت. برخی از آنها تازه امروز شروع نکردند که علیه ارتقا مارکسیسم به مرتبه احکام بی چون و چرای مذهبی اعتراض کنند بلکه از مدت ها پیش به انتقاد از این عقیده برخاسته اند که در سوسیالیسم قوانین عینی لازم الاجرا برای همه وجود دارد. این قبیل مارکسیستها بهیچوجه اعتبار اندیشمندان خود را از دست نداده اند بلکه برآن افزودند.

آنطور که پیدا است مارکسیسم دارای جنبه هائی است که بنظر برخی به رسالات مذهبی می ماند. بعضی آئین ها در زندگی تجربی سوسیالیسم وجود دارد که بنظر من این شباهت را تقویت می کند. این آئین ها در دوره استالینیم بویژه مکرره بود. اما در همین حال سنتهای قوی جان مارکسیسم "دنیوی" هم وجود دارد که برسطح آن پیشداوری ها همیشه طرد شده است.

۶- صادقانه بگویم. می خواهم از گزارشگران "نیویورک تایمز" خواه دوکرات باشند خواه جمهوریخواه، بهرسم که راجع به رویدادهائی از تاریخ اخیر ایالات متحده مثل جنگ ویتنام و واترگیت چه نظری دارند. بمعقیده من صحبت از خجالتی که ظاهرا کمونیستها باید بکشند چندان بجا نیست بلکه بیشتر باید بخواهیم و بتوانیم بطور عینی و آگاهانه به گذشته خسود بنگریم.

بعنوان مثال عقیده دارم که رهائی از استالینیم یکی از مسائل اساسی زمان ما است. این مسئله تنها به کمونیستها مربوط نیست اما عمدتا به آنها مربوط می شود، و من در این مسود بعنوان عضو حزب کمونیست ایتالیا می توانم بحق افتخار کنم زیرا که ما به حل این مسئله هرچند نه به کمال ولی بموقع پرداختیم. و باز می توانم سرپلند باشم که حزب کمونیست ایتالیا منتظر گارهاچف نشد تا موضعی اصولی در مورد افغانستان بگیرد یا از حق بازگشت آندره ساخساروف از گورکی به مسکو حمایت کند.

از طرف دیگر جالب توجه است که چگونه امروزه در اتحاد شوروی اندیشه نوین سیاسی تفسیر می شود، چطور در جستجوی راهبانی جهت حل مسائل جهانی برمی آیند. اندیشه های نوسو طلب می شود. ما واقعا در وضعیتی زندگی می کنیم که برای بشریت کمالجديد است. بدون تردید شرکت داشتن در جستجوی جوابی مارکسیستی برای واقعیتهای جدید موجب دیگری برای سرپلند بودن است.

## خوشبین

### به حکم اعتقاد

متولد ۱۹۲۶، تاریخ دان. از ۱۹۴۹ عضو حزب کمونیست چکسلواکی. در جنبش جوانان و سپردر شعبه تبلیغات کمیته مرکزی فعالیت داشته است. از ۱۹۷۹ سردبیر نشریه "نوا میپیل"، ارگان تشویک و سیاسی کمیته مرکزی و عضو کمیسیون ایدئولوژی کمیته مرکزی است. او متأهل است و دو فرزند دارد.

۱- روند ساختمان سوسیالیسم آنطور که ابتدا کمانی تصور می کردند، صاف و سراسر است جریان نیافت. می بایست راههای رشد جدید تاکنون ناشناخته ای جستجو می شد. بعمودن این راهها عاری از خطا نبود، بدون زیان طی نمی شد و قربانی هم داشت. اما سوسیالیسم بی شبهه ثابت کرد که قادر است اقتصادی در راستای عدالت اجتماعی بوجود آورد، برای انسانها شرایط تضمین اساسی زندگیشان را فراهم آورد و برخوردار می شود. ما را از دستاوردهای فرهنگ تا مین کند. با گذشته نیز باید صادقانه و متکی بر رویدادهای مشخص تاریخی برخورد کرد.

مثلا ما اغلب می شنویم که رویدادهای سال ۱۹۶۸ در چکسلواکی ظلمه دگرگونسازی در اتحاد شوروی بوده است. اما این گفته بهیچ روی درست نیست. در آن زمان وظیفه رهبری حزب که الکساندر دوچک در رأس آن قرار داشت این بود که کشور را در راه تحول و نوسازی رهبری کند در همین حال که ضد انقلاب داخلی و خارجی را پس می راند. اما این رهبری در نتیجه بی عطسی و ناتوانی خود در انجام وظایف عاجل و جلوگیری از فعالیت نیروهای دست راستی، به ضد انقلاب فرصت داد که بتدریج بر اوضاع مسلط شود. دستاورد های سوسیالیستی خلق بمخاطره افتاده بود و حتی خطر جنگ داخلی بوجود آمد. لذا ما کمک متحدان خود را در ماه اوت ۱۹۶۸ انجام وظیفه انترناسیونالیستی آنها می دانیم. میان "بهار پراگ" و پرسترویکا هیچ رابطه تداومی وجود ندارد. اصلاح طلبان "پراگ" در آن زمان برخلاف ستگیری سوسیالیستی روند دگرگونسازی در اتحاد شوروی و چکسلواکی، لنینیسم و نقش رهبری طبقه کارگر را رد می کردند و حکومت رجال و ممتازان را در اندیشه داشتند. امروزه در سمت تکامل سوسیالیسم تلاش می شود اما آنروز جریانی شروع شده بود که ناپودی آن را هدف قرار داده بود.

۲- در واقع مهمتر از همه آنست که اعتقاد بوده ها به سوسیالیسم استوار مانده است و سراسر زندگی جامعه ما حاکی از آن است. مردم می خواهند سوسیالیسم را بهتر کنند نه اینکه آنرا نابود سازند. سوسیالیسم سیستمی باز است. ما تلاش می کنیم آنرا با توجه به تجربیات

گذشته غنی سازمان باین وسیله که دموکراسی را که در جامعه ما با لزوم تقویت احساس مسئولیت شهروندان با انضباط و نظم پیوند دارد، توسعه دهیم. نقش پیشاهنگ حزب یا دموکراسی سوسیالیستی مغایرتی ندارد و در درجه اول بمعنای نفی شیوه های اداری مستبدانه و تأمین تکامل آزاد تمام عرصه های زندگی انسانی است.

۳- این ادعا که عدم تحمل دگراندیشان، کیش شخصیت و غیره در ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی ریشه دارد، مثل آن است که فاشیسم، راسیسم و میلیتاریسم را بطور درست با ایدئولوژی بورژوازی یکی بدانیم. آیا چنین برداشتی عیب نیست؟

۴- "نیویورک تایمز" جنبش کمونیستی را طوری توصیف می کند که گوئی دیگر وجود ندارد. در گذشته نیز بکرات مرگ این جنبش را اعلام کردند، آنرا "شاخه ای بی بر" نامیدند. اما واقعیت چیست؟ جنبش ما زنده است و تکامل می یابد. امروزه این جنبش در آغاز مرحله جدیدی قرار دارد که در آن آرمانهای عام بشری همواره ارجحیت بیشتری می یابد. وحدت این جنبش از آزمون های سختی بیرون آمده و حفظ شده است و امروزه شکل نوینی می یابد، استوارتر، خلاق تر و کارآمدتر می شود. من که بنابر اعتقاد خود خوشبین هستم می گویم: آرمانهای کمونیستی ما را محکم تر از پیش پیوند می دهد.

۵- من نشانه ای از آن نمی بینم که اعتبار مارکسیسم در نظر انسانهای صادق و مترقی کم شده باشد. مارکسیسم توان خلاقیت خود را پیوسته با رزتر آشکار می کند و راه عدالت اجتماعی و آزادی را به انسانها نشان می دهد. مارکسیسم علمی است که مجموعه ای از قوانین همگانی تکامل اجتماعی، ارزشها و اصولی را در برمی گیرد که اهمیت ماندگار دارند. فلسفه ما بهیچ روی شبیه مذهب نیست. ولی این بدان معنا نیست که مارکسیست ها برخوردی عاطفی با واقعیت نداشته باشند. آینده، علیرغم تمام طوفانها، به کمونیسم و ایده آل های آن تعلق دارد. من به این اعتقاد دارم و اگر بخواهید به این معنا ایمان من هم هست.

۶- سیاهکارهای استالینی و غیره در من نه شرمندگی بلکه برآشفتنگی و پرخاش برمی انگیزد اما سرافرازی مرا از بافت تعلق به حزب متزلزل نمی کند. من زمانی کمونیست شدم کسه تا برابری اجتماعی شکاف عمیقی در جامعه چکسلواکی انداخته بود و حزب کمونیست چکسلواکی برهبری کلمنت گتوالد در راس مبارزه طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری و برای اعاده حاکمیت ملی که توسط فاشیستهای هیتلری لگد مال شده بود، قرار داشت. من افتخار می کنم که چکسلواکی به همت حزب کمونیست به جریان انقلابی آغاز شده با انقلاب اکتبر پیوست، که کمونیستها پیگیرترین مبارزان راه صلح بوده و هستند. من بخوبی آگاهم که چکسلواکی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در مسابقه تاریخی با پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری از تمام امکانات بهره نگرفته اند. اما

روند دگرگونسازی که اینک آغاز شده است میدان تکاپوی سوسیالیسم را باز می کند و آنرا به اعتلای نوینی می رساند. و این خوشبینی مرا هم تقویت می کند.

### برت را لمسون

متولد ۱۹۱۰، حقوقدان. سپاهی انترناسیونالیست در جنگ داخلی اسپانیا. شرکت در جنگ بین الملل دوم. از سال ۱۹۳۶ عضو حزب کمونیست. عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بریتانیا و مسئول رابطه با سندیکاها و جنبش کارگری. اینک بازنشسته است. همسرود و فرزند و هفت ننیبه دارد.

## رقبای ما رکیسیم

### کجا یند ؟

۱- این ادعا که تلاشهای خلق شوروی بهبود یافته، تماما مزخرف است. چون از تلاش برای شناخت اصل قضیه حکایت نمی کند بلکه گویای کمونیسم ستیزی مزمن است. تغییر عظیمی که این تلاشها در قیافه جهان بوجود آورده واقعا شگفت انگیز است! من فقط چند واقعیت را در اینجا ذکر می کنم. روسیه ای که از نظر اقتصادی عقب مانده بود طرف فقط چند دهه یکی از کشورهای راقیه جهان گردید. همین وجود اتحاد شوروی طبقات حاکم کشورهای سرمایه داری را مجبور ساخت از ترس تکرار انقلاب اکتبر عقب نشینی های بی سابقه ای در مقابل زحمتکشان بکنند. اتحاد شوروی بحکم بلا مانع، نقش اصلی را در شکست فاشیسم هیتلری بعهده داشت و سراسر جهان را از خطر بردگی زبردست فاشیستها نجات داد. سوسیالیسم کمک عظیمی به فروپاشی سیستم استعماری کرده است.

طبیعتا علتی ندارد که چشم ببندیم و نمی بینیم که کشورهای سوسیالیستی تاکنون نتوانسته اند برای مردمشان چنان رفاهی فراهم آورند که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وجود دارد. از طرف دیگر من هرگز در خیابانهای مسکو کسی را ندیده ام که شب را بی سرپناه به صبح بیاورد، چیزی که من هزارها بار نه فقط در پایتخت های کشورهای "جهان سوم" بلکه در شهرهای غرب هم دیده ام. البته در اتحاد شوروی و در دیگر کشورهای سوسیالیستی کمبود مسکن و مسائل حاد دیگری نیز وجود دارد ولی در آنجاها سعی می کنند این مسائل را بر اساس عدالت اجتماعی حل کنند.

۲- سؤال مربوط به شور و شوق و آرمان خواهی کمونیستها را من بطرز دیگری مطرح می کنم: آیا من اعتقاد دارم که وصول به هدفی که زندگی ما را وقفش کرده ام، یعنی ایجاد سیستم اجتماعی عاری از استثمار، ببعدهتی و خطر جنگ، حکم اجتناب ناپذیر تاریخ است؟ من به ایمن

سئوال امروز درست مثل نیم قرن پیش جواب می‌دهم: آری، من اعتقاد دارم. و هیچ شکی هم ندارم. من از فرصت کمی که هنوز برام مانده، مثل گذشته، برای خدمت باین هدف والا استفاده می‌کنم. در ضمن من امروز بهتر از سابق می‌دانم که این راه دراز و دشوار است.

نشریه آمریکائی واژه پیشاهنگ را در معنای ممتازگرائی خاصی بکار می‌برد، کاری که متأسفانه بسیاری از کمونیستها هم طی مدتی مدید کردند و در نتیجه بسیاری از مولفین بالقوه خود را ناگفته‌اند. اعضای حزب ما - و از جمله من - این واژه را از سی - چهل سال پیش دیگر باین معنا بکسار نمی‌برند. بمقیدۀ ما حزب پیشاهنگ نیست بلکه کل طبقه کارگر بعنوان نیروی اصلی توانمند است که در اتحاد با سایر نیروهای خلق سیستم اجتماعی جدید را به پیروزی می‌رساند.

۳- من عقیده ندارم که رفتارهایی از قبیل عدم تحمل عقاید دیگران، کیش شخصیت و نظیر آن؛ در تاریخ کمونیسم بحکم تقدیر اجتناب ناپذیر است. در هر مورد مشخص امکاناتی برای شکل گیری وضعیت دیگر وجود داشته است.

من اعتقاد دارم: اگر زحمتکشان در کشوری با سنتهای بادوام و مکرر سی به قدرت رسیده بودند آنوقت چهرۀ سوسیالیسم چیز کاملاً دیگری از آنچه امروز هست می‌شد. اگر کمونیست‌های شوروی از نظر لنین تبعیت می‌کردند و استالین را از مسئولیت دیرنگی برمی‌داشتند شاید تاریخ مسیری چنین محنت بار نمی‌پیمود. اگر استالین از سیاست اقتصادی جدید که برای دوره گذار مدیدی پیش بینی شده بود عدول نمی‌کرد شاید تکامل جامعه شوروی حقیقتاً ثمرات بیشتری میداشت. من خواهم در این باره اندیشه‌ای را ابراز کنم که احتمالاً بنظر کسانی "مرتدانه" جلوه میکند: درست به آن علت که کمونیستهای کلمه کشورهای جهان جنایات استالین را نمی‌شناختند، بیه تقلید از شیوه‌های عمل بلشویکها پرداختند. این برخوردی غیرمارکسیستی است. کمونیست اتحاد شوروی تحت شرایط ویژه‌ای تکامل یافت. مثلاً نظریات لنین در مورد ساختمان حزب در چنان ساختار تشکیلاتی‌ای متجسم شد که شاید برای توده‌های مردم روسیه مناسب نبود ولی بهیچوجه برای کشورهای مثل کشور ما که در آن سنتهای دیرپای مکرر سی و تجربیات فراوان مبارزه زحمتکشان برای تحصیل حقوقشان وجود دارد، مناسب نبود.

۴- مدتهاست که کمونیستهای کشورهای مختلف مرکز و سازمان بین‌المللی ندارند ولی این بدان معنا نیست که آنها دیگر وجوه مشترکی ندارند. ما علائق بسیاری داریم که ما را بهم پیوند می‌دهد، هرچند نه بشکل جنبشی واحد ولی دست کم بصورت خانواری بزرگ که اعضای آن از نسلهای مختلف اند و با مناسبات خویشاوندی متفاوتی بهم پیوند گرفته‌اند. کمونیست‌ها مشخصاتی دارند که آنها را از پیروان سایر احزاب متمایز می‌کند از جمله دید فلسفی مشترکی نسبت به جهان. ما همه در این وحدت نظر داریم که باید از مبارزه زحمتکشان بخاطر نظام اجتماعی

عادلانۀ تری پشتیبانی کرد. همبستگی با خلق‌هایی که با سلطه‌گری جا برانه مبارزه می‌کنند همه ما را بهم پیوند می‌دهد. ما در نفعی جنگ وحدت نظر داریم. در همین حال اختلاف نظر در این باره که چطور باید جامعه را دگرگون کرد، چطور می‌توان باین یا آن هدف رسید، ما را از هم جدا می‌کند. ولی این نباید مانعی برای بسط مناسبات نزدیک رفیقانه میان احزاب باشد.

۵- بالاخره اعتبار یک مکتب در قیاس با سایر مکاتب تعیین می‌گردد. آیا امروزه دکترین اجتماعی دیگری هست که از لحاظ اندیشمندانگی سیاسی به رقابت با مارکسیسم درآید. من چیزی از این قبیل نمی‌بایم. اشتباه است اگر تمام آنچه را که مارکس نوشته است با مارکسیسم یکی بدانیم؛ اگر تمام پیش‌بینی‌های او را صحیح بدانیم یا بار حقیقت‌ثوری مارکسیستی را فقط بر اساس تحقق باین عطف آن در کشورهای سوسیالیستی ارزیابی کنیم. مارکس یک انسان بود و هیچ انسانی مصون از خطا نیست. اما آنچه بی‌کم و کاست صادق است و امروز همانقدر درست است که دیگر گذشته، روش دیالکتیکی او، ابزار تحلیلی او است که بر نظریه ماده گرایانه تاریخ مبتنی است و باید با توجه به واقعیت تغییر یابنده بکار برده شود.

۶- من بخاطر عقیدۀ کمونیستی خود هرگز شرمندۀ نبودم. اما این بدان معنا نیست که من از بابت رفتار دیگران سرخ نشده باشم. وقتی که ما حقایق را در باره استالین - از سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی دریافتیم از این بابت سخت بکس خوردیم که ما رهبری ابرای حمایت کرده بودیم که چنین اعمال وحشتناک و جنایاتی را مرتکب شده است. من با ورود ارتش شوروی و کشورهای متحد آن به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، با مداخله نظامی شوروی در افغانستان موافق نبودم. بمقیدۀ من چنین اقداماتی با کمونیسم بیگانه است و بهمین علت هم نمی‌توانم مسئولیت اخلاقی آن را به گردن بگیرم. اما در همین حال حق نیست که این رویدادها تنها ملاک عقیده مندی به حزب کمونیست اتحاد شوروی باشد زیرا اینها از ماهیت کمونیستی آن ناشی نشده است.

من از کمونیست بودن خود سربلند بودم و هستم، افتخار می‌کنم که چندین ده سال بیه جنبشی تعلق داشته‌ام که بخاطر سعادت انسان‌ها بزرگترین تحول اجتماعی تاریخ را بوجود آورده است. این تعلق به زندگی من معنا و مفهوم داده است و با هیچ چیز دیگری قابل قیاس نیست.

## راه دشوارتر از آنست که مینمود

متولد ۱۹۳۵، فارغ التحصیل دانشگاه دولتی مسکو. از ۱۹۶۰ عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی، دکتر علوم در تاریخ. از ۱۹۵۷ کار در انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تحقیق در تاریخ کمینترن. مؤلف چندین رساله علمی از جمله "منوگرانی" "لنین، کمینترن و تشکیل احزاب کمونیستی" (۱۹۸۵)، همسر و دو فرزند دارد.

۱- ابتدا می خواستم به برخی جملات آشکارا نادرست "نیویورک تایمز" اشاره کنم. آیا اصلاحاتی که در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی صورت می گیرد امیدوارکننده است؟ - بدون شك. و از این هم فراتر می روم، بعقیده من امروزه دگرگونسازی اصل و اساس سوسیالیسم است. حال این سیاست به چه جهت باید نگرانی ایجاد کند؟ بی شك طی تاریخ ما رویداد های محنت بار و قربانیان بسیار وجود داشته است، اما اینکه ما بالاخره شهادت اعتراف به آنها را یافتیم بما یقین می دهد که چنین رویداد هایی تکرار نگردد.

این ادعا را نیز نمی توانم قبول کنم که ایمان میلیونها انسان بی اساس بوده است. بخصوص اینکه برداشت ما از سوسیالیسم ایمان نیست بلکه عقیده است که - هرچند شاید نه همیشه بطور کامل - بر اساس برخورد علمی با واقعیت متکی است. بنابراین تحت شرایط خاصی بروز ناستواری اعتراض و نارضایتی مطلقا منتفی نمی شود. ما با احساس دردناک تشخیص داده ایم که میان هدف و اسباب وصول به آن نباید جدائی باشد. ولی اینجا بحث برسر ایمان نیست بلکه برسر آن است که راه تاریخی ما دشوارتر و پرهزحمت تر از آن است که می پنداشتیم.

۲- قائل شدن نقش مسیح برای مارکسیستها مرا بیزار می کند. غلط است اگر کمونیستها را پیشاهنگان ممتازی تصور کنیم یا بپنداریم که آنها وظیفه فرماندهی توده ها را دارند. ایجاد نظام اجتماعی جدید کار خلق است. حزب کمونیست تنها سازماندهی جنبش توده ها را برعهده دارد ولی حزب ترکه آموزگار نیست. "آرمانگرایی" کمونیستها را باید در ابعاد تاریخی دید. تنها اندازه ای آرمانسازی از اهداف انقلاب و شتاب برای رسیدن به آنها خصلت نغای بسیاری از انقلابیون اکتیو کادرهای کمینترن بود و در واقع جنبه های مثبتی هم داشت - شور و شوق انقلابی فداکاری -، اما در عین حال خطاهای چپ روانه و دور شدن از واقعیت را هم باعث گردید.

۳- هیچ انقلابی - صرفنظر از ماهیت اجتماعی آن - الگوی "ایده آل" و "بی لکه و منزهی"

برای دگرگونسازی اجتماعی بدست نمی دهد. انقلاب بیدون اعمال قهر وجود ندارد. تنها همین واقعیت به آن ماهیت دردناکی می دهد. مسئله در این است که به چه بها و با کدام وسائل به اهداف انقلاب می رسیم. و این خود به شرایط مشخص هر مورد بستگی دارد. تجربیات دردناک استالینیم با زتاب قانونمندی عامی نیست که ضرورت تاریخی و طبیعی ایجاد فرما میسود اجتماعی نوین را منتفی بسازد. این مرضی بود که از شرایط ما ناشی گردید، هرچند همانطور که می دانیم دیگر کشورها چیزی شبیه آنرا از سر گذرانده اند. من عقیده راسخ دارم که کمونیستها در سبهای تلخ تاریخ را ملکه ذهن خود می سازند.

۴- طبیعتا خیالی بیش نخواهد بود اگر گمان کنیم که کمونیستهای کشورهای مختلف باورها و تصویرهای یکسانی از آینده دارند. آن زمان که جنبش ما بوجود آمد و بسیاری از متعلقان به آن گمان می کردند که کمونیسم اگرچه نه فردا ولی پس فردا در تمام جهان پیروز خواهد شد، امید نولوی واحد یک سنگی آنها را بهم پیوند می داد. جریان تکامل رویدادها شکل گیری های هرچه بارزتری را بتناسب تاریخ، سنتها و ویژگی های ملی هر کشور در احزاب بهمراه آورد. اینک عبت است اگر جنبش بین المللی کمونیستی را چون پیکر بوحثت درآمده ای توصیف کنیم، چسبون رسته ای سرپاز که به آهنگی همگام پیش می روند. اما بدیهی است که ما را ایده ها و اصول مشترک چندی پیوند می دهد. دفاع از عدالت اجتماعی، برداشت ماتریالیستی از روند های تاریخی، انسانگرایی که بعقیده من خارج از مرزهای آن جنبش کمونیستی وجود ندارد همچنانکه این جنبش جایی نمی تواند وجود داشته باشد که آرمانهای کمونیستی تابع اهداف خود خواهانه می شوند یا این آرمانها را بشکل طلسم عقیدتی درمی آورند.

۵- بعقیده من مارکسیسم اعتبار اندیشمندانه خود را از دست نداده است. البته دگماتیم به آن در نظر روشنفکران صدمه بسیار زده است. و نیز بد قوارگی هایی هم که در ساختن سوسیالیسم پدید آمده برحیثیت تئوری مارکسیستی نیا فزوده است. اما من بعنوان مارکسیست معتقدم که مکتب ما استعداد های خلاق عظیمی در خود نهفته دارد. فقط نباید برداشتی جزمگرا از آن داشت بلکه باید به روش مارکسیستی از آن بهره گرفت، یعنی باید در درجه اول واقعیتهای زندگی را در حساب آورد و طرحها و نظرات خود را آنگاه که دیگر با شرایط تحول یابنده سازگار نیست، نو ساخت.

در مارکسیسم هیچ دگم خدشه ناپذیر و حقیقت ابدی وجود ندارد. مارکسیسم عمیقا دیالکتیکی است و برای آنکه مارکسیسم بماند، باید همواره تکامل یابد. اگر برای من چیزی در آن مقدس باشد، همین صفت آن است.

۶- همانطور که اشاره شد تاریخ حزب و کشور ما درهم پیچیده و از بعضی لحاظ دردآور

# سوریه و راه برون رفت از بحران

خالد حمامی

عضویت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سوریه  
نماینده حزب در تحریریه مجله

خلق ما و نیروهای مترقی و میهن دوست آن مدت‌ها پیش در سال ۱۹۴۶ به استقلال سیاسی دست یافتند. بلافاصله وظیفه استقرار و تحکیم جمهوری و حمایت از آن در برابر توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع، رهائی اقتصاد از امروزیی انحصارهای خارجی و تامین ترقی اجتماعی بر زمینه رشد نیروهای تولیدی پیش رو قرار گرفت.

در نخستین دوره پس از تحصیل استقلال سیاسی، طی سالها مبارزه پیگیر، هنگامیکه قدرت حکومت میان نمایندگان جریانهای مختلف دست بدست می‌گشت، دست آورد های مهمی حاصل گشت که شاخص این دوره است: شرکت‌های بزرگ خارجی و داخلی را ملی کردند و رفوم ارضی اجرا شد. اینها همه پیش از آنکه شرایط جهت برقراری تناسب جدید نیروها و سپس تشکیل رژیم مترقی ملی فراهم آید، انجام گرفت. تلاش جهت سرنگونی نوری این رژیم بزرورتجاوز اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که از سوی امپریالیسم پشتیبانی می‌شد، به ناکامی کشید.

تحکیم استقلال سیاسی از طریق دستیابی به استقلال اقتصادی، وظیفه ای بود که رژیم پیش روی خود گذاشت. با اتحاد جماهیر شوروی توافقهائی جهت اجرای برنامه های اقتصادی مهمی بعمل آمد. ساختمان سد فرات، ایجاد شبکه آبرسانی، خطوط راه آهن، صنعت نفت ملی و غیره (اما خط مشی سیاسی و اقتصادی کشور طی مرحله معینی از برخی جنبه ها به انزوا گرائید. لذا در پاییز سال ۱۹۷۰ تغییرات و تحولاتی بوجود آمد ("جنش تصحیح گر")

شورای خلقی تشکیل شد و قانون اساسی جدیدی بتصویب رسید؛ نیروهای مختلف میهن-دوستان به جبهه ترقیخواه ملی پیوستند. در برنامه جبهه سخن از لزوم حل يك سری مسائل اقتصادی با محتوای دموکراتیک میروید. در عین حال تاکید می‌شود که هدف کلیه نیروهای گردآمده در جبهه سوسیالیسم است. علاوه بر این در برنامه نقش رهبری حزب حاکم جهت در ارگانهای حکومتی، سند پکاها و شوراهای محلی تثبیت شده است.

تاکنون پس از گذشت نزدیک به بیست سال، چند برنامه پنجساله جهت رشد و تکامل بدرجات متفاوت با اجرا درآمده است که تعدادی از آنها اهداف بسیار بلند پروازانه ای را دنبال میکنند. برنامه ملی کردن موسسات اقتصادی و اصلاحات ارضی که تا اکتبر ۱۹۷۰ با اجرا درآمده بود باعث شد که بخش اجتماعی رشد یابد و تولید صنعتی تنوع بیشتری گیرد. در کنار صنایع سبک، صنایع استخراجی بوجود آمد؛ نیروگاههای آبی، شبکه انتقال برق، شبکه آبیاری احداث شد. اصلاحات ارضی ادامه یافت، فعالتهای ساختمانی رشد کرد و آموزشگاهها و بیمارستانها ساخته شد.

همکاری با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بطور چشمگیر توسعه یافت. قرارداد های دوستی و همکاری با اتحاد شوروی، بلغارستان و چکسلواکی منعقد گردید. (اجرای این قراردادها) اثر مثبتی در تکامل کشور داشت.

همزمان با آن اقداماتی جهت تقویت ارتش بحمل آمد تا دفاع از کشور تامین شود و نواحی اشغال شده توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷ آزاد گردد. طبیعتا این اقدامات مستلزم افزایش هزینه های (نظامی) بود و در نتیجه بضعف اقتصاد می انجامید.

سوریه موضعی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی اختیار نمود و در ابطال توطئه های خصمانه در منطقه نقش مهمی بازی کرد.

نفرت عمیق امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا و متحدان استراتژیک آن اسرائیل از کشور ما و اعمال تجاوزگرانه آنها که از جانب ارتجاع داخلی و نیروهای وابستگی عربی و بین المللی حمایت شده است، به همین علت است. هدف این اعمال روشن بود. می‌خواستند آزاده خلق ما را بشکنند و مجبور سازند به سلطه گری امپریالیستی گردن نهد. در این راه نه تنها نیروی قهریه نظامی را بکار انداختند و کشور ما را زیر فشار اقتصادی و سیاسی گذاشتند بلکه از خرابکاری و ارباب نپس روی نگرداندند: در جریان فجایع انفجار واحد های اقتصادی، ایجاد حریقهای عمدی و تخریب خانه های مسکونی اغلب کودکان بیگناه و زنان و سالمندان کشته می‌شدند.

بهترین خسارت به اقتصاد کشور وارد آمد. وضعیت بحرانی در نتیجه تاثیر سه عامل اصلی بوجود آمد:

**اولا** علاوه بر غارتگری انحصارهای امپریالیستی از طریق داد و ستد های نابرابر، بحران عمومی و بحرانیهای دوره ای سرمایه داری در تمام اشکال بروز خود بر اقتصاد کشورهای در حال رشد تاثیر ویرانگر می‌گذارد. سوریه همچنان به بازار جهانی سرمایه داری وابسته است و این بازار روابط تجارت خارجی آن عمده ترین نقش را بازی می‌کند. کشور زیر فشار شدید اقتصادی قرار دارد. ایالات متحده و جامعه اروپا در سالهای اخیر علی القاعده از آن باج می‌ستانند و به بهانه اینکه سوریه

از تروریسم بین‌المللی حمایت می‌کند. از اعمال تضحیقات اقتصادی هم روی‌گردان نبودند.

اما غرب اینک از اینگونه اقدامات شدید دست برداشته زیرا به عدم تاثیر آن پی برده است و بیم آن دارد که امکانات تاثیرگذاری بر اقتصاد سوریه را با وسایل دیگر از دست بدهد. کشور ما قدرت پایداری خود را با ثبات رسانید و راه حل دیگری پیدا کرد باین معنا که بیشتر به نیروی خود متکی شد و به بازارهای کشورهای سوسیالیستی روی آورد. از این طریق بود که سوریه توانست موضع استوار خود را نگاهدارد. چندین قرارداد جدید با کشورهای سوسیالیستی منعقد گردید. باین ترتیب اثرات تحریم اقتصادی به مراتب تضعیف شد. اگر به موازات اجرای این قراردادها اقداماتی هم جهت سالم سازی اقتصاد بعمل آید آنوقت نفوذ انحصارهای امپریالیستی و پایگاه اجتماعی آن در کشور بنحو چشمگیر تضعیف می‌شود.

ثانیا در پانزده سال اخیر تلاشهایی جهت رشد حتی الامکان سریع اقتصاد بعمل آمد اما در عین حال شرایطی که باعث تحکیم استقلال اقتصادی می‌شود ناپدید گرفته شد. برنامه هائیکه در قراردادها با کمیته‌های سرمایه داری پیش‌بینی شده بود اغلب گران بود و بسیاری از آنها بی‌نامناسب بود یا بازده کافی نداشت. و معمولا عبارت بود از کارخانه‌های مونتاژ که تماما به ارسال مواد و قطعات نیم ساخته خارج وابسته است.

تناسب ضرور میان رشته‌های مختلف رعایت نشد. سیاست بانکی رشد نیروهای مولد را تشویق نکرد. واگذاری اعتبارات به بخش سرمایه داری حاکی از آن است: ۷۷ درصد به کارهای تجاری اختصاص یافت، فقط ۱۵/۴ درصد به پروژه‌های صنعتی و ۷/۶ درصد به برنامه‌های کشاورزی تعلق گرفت.

علاوه بر اینها واگذاری اعتبار برای رشته‌های تولیدی بدون کنترل صورت می‌گرفت بطوریکه بخش اعظم اعتبارات صرف منظور اعلام شده نمی‌گردید. به بهره‌گیری از منابع خودی و امکانات موجود در کشور کم توجه شد. بجای آنکه رفم مالیاتی سفت و سختی را با اجرا درآوردند، مالیات بر سود را پایین آوردند؛ در عین حال مالیات دستمزد را بالا بردند و شرایط وصول آنرا سخت‌تر کردند.

بخش عمده اعتباراتی که در بودجه دولت بتصویب رسیده بود در بخش مختلط با مشارکت سرمایه غربی به پروژه‌هایی در زمینه استخراج و تفریحات اختصاص یافت. ظرفیتهای تولیدی، مواد اولیه و پول در این راهها خرج شد.

ثالثا در نتیجه این سیاست اقتصادی و خطاهای کلان که کل بخش سرمایه داری از آن سو استفاده کرد، بورژوازی انگل صفتی بوجود آمد. اینها با بهره‌گیری از موقعیت کوشیدند تا بخش عمده درآمد ملی و نیز سودهای بخش اجتماعی و اعتبارات خارجی را تصاحب کنند. این کار یکسک

اشکال مختلف واسطه تراشی، رشوه، ایجاد بازار سیاه، قاچاق و کلاشی، تقلب‌های مالیاتی و نظایر آن صورت گرفت. صاحب منصبان دستگاه اداری که مشاغل بالای دولتی داشتند نیز باشکسال متفاوت در این بند و بست‌ها شریک بودند. بخش فاسدکارمندان دولت عملا دست بورژوازی انگل شد. این قشر مانند یک نیروی سیاسی شروع به فعالیت کرد و تلاش می‌ورزید سیاستی ارتجاعی را به کشور تحمیل کند و از مشکلات اقتصادی بهره‌برگردد.

پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی زیرین ماهیت بحران را مشخص می‌کند:

- کاهش تولید بد رجات مختلف در رشته‌های اصلی اقتصاد - بامدودی مورد استثناء

که از سال ۱۹۸۳ ظاهر شد و در پانزدهمین آمار درآمد سرانه با زتاب یافت؛

- کمسری بودجه که بر اثر کاهش شدیدی مدخل دولت از داخل و خارج بوجود آمد ماست

همراه با محدود شدن برنامه‌های توسعه اجتماعی و از کار افتادن بخشی یا تمامی تولیدی‌های دولتی که بشدت وابسته به تجهیزات و مواد اولیه کشورهای سرمایه‌داری است، این بنویه خود تاثیرات نامطلوبی بر بخش خصوصی و کارگاههای پیشه‌وری دارد که از بخش دولتی جنس دریافت می‌کنند؛

- کمبود کالا های مصرفی، انحصاری شدن بازار، رونق بازار سیاه و قاچاق؛

- تشدید تورم و بیکاری، افزایش چشمگیر قیمتها، کاهش دائمی قدرت خرید مزد بگیران و

القاء بسیاری از دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان. با وجود افزایش رسمی دستمزدها در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ دستمزدهای واقعی در همین زمان به نصف تقلیل یافته است، در نتیجه دستمزد متوسط عملا کمتر از حداقل معاش است.

در کشور کشمکش شدیدی بر سر راه برون رفت از بحران جریان دارد. بورژوازی انگل کسه خود را با شرایط وفق داده است مانع اقدامات موثری جهت بهبود وضع اقتصادی می‌شود. این بورژوازی بی‌صبرانه انتظار می‌کشد که قشر بالایی صاحب منصبان دولتی خود و تمام کسانی را که از وضع موجود سود می‌برند، وارد دستگاه حکومت کیند. پیشنهاد هائی مطرح می‌شود که عملا بمعنای القای کامل محدودیتهای حقوقی برای فعالیت این بورژوازی و تضعیف بخش اجتماعی است. هدف این پیشنهادها ناپودی کامل بخش اجتماعی، برقراری روابط نزدیکتر با بازار جهانی سرمایه‌داری تصاحب اعتبارهای خارجی و تسلیم کامل کشور به شرایط بانک جهانی است. بحث بر سر سیاست "درهای باز" است که در این صورت به سرمایه انگل امکان داده می‌شود سودهای کلان بدست آورد و آنرا مخفیانه بخارج منتقل سازد، در نتیجه اقتصاد ملی از رونق خواهد افتاد. بحث بر سر باج خواهی‌علنی است و هدف آن کسب امتیازات جدید و منافع بیشتر است.

اقداماتی که از سوی دولت جهت سالم سازی وضع اقتصادی صورت گرفته است (صرفنظر از



اهمیت تعدادی از آنها) بعضاً فقط محرومیت های تازه ای برای کارگران، فقیرترین دهقانان و کلیه مزد بگیران به همراه داشته است؛ زیرا قیمتها بالا می رود مزد ثابت می ماند. سپسید مواد غذایی بکل حذف شده است و هزینه های اجتماعی را کاهش داده اند.

اعتراض به "شمارهای" تحمیل شده از سوی بورژوازی انگل، هم در احزابی که وابسته به جنبه مترقی ملی هستند و هم در اتحادیه های کارگری و توده های وسیع زحمتکشان شدت میگیرد مردم درک می کنند که: اگر اقدامات اساسی جهت غلبه بر بحران اقتصادی بعمل نیاید ممکن است اثرات آن پایداری کشور را در مقابل توطئه های امپریالیسم و صهیونیسم بخطر اندازد. سالم - سازی اوضاع نه فقط از جنبه تخفیف مشکلات روزمره اکثریت جمعیت کشور ضرورت دارد بلکه شرط لازمی هم برای رشد اقتصادی است که در راستای منافع مردم است و به پیشرفت اجتماعی و نیز به تحکیم استقلال ملی کمک می کند.

کمونیستهای سوریه که همواره به اقتصاد کشور توجه دارند از آغاز عواقب منفی اقتصادی اختیار شده را گوشزد کرده اند و جنبه های منفی آنرا و نیز تفاوت حرف و عمل را متذکر شده اند. برنامه جنبه ترقیخواه ملی و برنامه های احزاب وابسته به آن در خطوط اصلی با اهدافی که کمونیستها دنبال می کنند مطابقت دارد. ولی جهت تحقق بخشیدن به آن راه کاملاً دیگری انتخاب شده است. ما فقط انتقاد نمی کنیم بلکه پیشنهاد های سازنده ای را مطرح می سازیم و تلاش داریم نیروها را برای عملی کردن آنها بسیج کنیم.

بنابراین هدف حزب ما تنها در صورتی می توان بر بحران غلبه کرد که بخش اجتماعی اقتصاد نقش اصلی را بعهده بگیرد. برای این کار باید مدیریت آنرا اصلاح کرد، با آوری آنرا بالا برد و با تاسیس تولیدی های جدید که از منابع محلی استفاده می کنند، آنرا توسعه داد. مهم آنست که از فعالیت بورژوازی انگل جلوگیری شود و هواداران آن در دستگاه دولتی پاکسازی شوند. سپسید کالا های مورد نیاز مردم را باید برقرار ساخت و دستمزدها را با هزینه زندگی متناسب کرد. بنظر ما لازم است به پیشه وران و به تولید خرد کالایی در بخش خصوصی میدان بیشتری داده شود و در این بخش تولیدی های جمعی تحت کنترل دولت تشکیل گردند تا دقیقاً در چارچوب مقررات قانونی فعالیت کنند. لازم است با توسعه تولید کشاورزی از طریق تاسیس مزارع دولتی و اعمال سیاست سنجیده قیمتها و نیز از طریق فعالیت تعاونیها در تمام مرصه های کسب و کار فردی به سالم سازی اقتصاد کمک شود.

حزب ما می خواهد که از تمام کسانی که دارای خلق و دولت را حیث و مهل کرد مانند بازخواست شود و در همین حال کسانی که به اقتصاد ملی خدمت کرده اند تشویق و ترغیب شوند و در واحد های اقتصادی و زندگی اجتماعی شیوه های مدیریت دموکراتیک بطور جامع معمول گردد. ما خواهان بقیه در صفحه ۳۹

## چگونه میتوان موانع همکاری را

### از میان برداشت

گفتگوشی با  
یوزف ماریاشی

ما بمناسبت چهلمین سالگرد تاسیس شورای همکاری اقتصادی گفتگوشی را در سارن  
مسائل و برنامه های کنونی آن منتشر می کنیم\*

— شما طی ده سال به مسائل همکاری کشورتان در شورای همکاری اقتصادی پرداخته اید. آیا این شورا هنوز هم برای مجارستان نقش تعیین کننده ای دارد؟

— بی قید و شرط. شورای همکاری اقتصادی به صنعتی شدن و تحول کشاورزی کمک کس کرده است. اما این امر متناسب با الزامات تقسیم کار معقول بین الملی نبود. ولی با این همه شورا رشد ثابت و پویایی را طی سالهای بسیار برای ما تضمین کرده است. بنابراین می توان گفت که امروزه نیز همکاری در چارچوب شورا برای ما نقش مهمی بازی می کند. نزدیک به نیمی از صادرات ما به کشورهای عضو شورا می رود.

در همین حال از آغاز سالهای هفتاد سود مندی همکاری ما در شورا به آهنگی متفاوت و نسبی محسوس کاهش یافته است. علت این امر بویژه آن بود که رشد نیروهای مولد و مناسبات تولید دیگر با درجه رشد اقتصاد جهانی همخوانی نداشت. شورای همکاری اقتصادی تا اندازه ای به درجا زدن افتاده بود. بعنوان مثال ما دیگر نمی توانستیم با انقلاب علمی - فنی در جهان کاملاً همگام شویم. منابع و سرمایه گذارهای ما دیگر رشد درآمد ملی را با اندازه ای که در گذشته بود، بدست نمی داد.

— با این همه نمی توان گفت که شورای همکاری اقتصادی عکس العملی در برابر این عقب ماندگی

نشان نداده است. در سال ۱۹۷۱ برنامه مرکب همکاری اقتصادی سوسیالیستی تدوین شد.

یوزف ماریاشی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ معاون ریاست شورای وزیران جمهوری دموکراتیک مجارستان و نماینده دائمی مجارستان در شورای همکاری اقتصادی بود. او همچنان به بررسی مسائل همکاری مجارستان در شورای همکاری اشتغال دارد.

در راستای توسعه و تکامل این برنامه، برنامه‌های درازمدت جهت همکاری در زمینه انرژی، سوخت و مواد اولیه، در زمینه کشاورزی و صنایع غذایی در سال ۱۹۷۸ به تصویب رسید. یک سال پس از آن برنامه‌های دیگری هم به آنها افزوده شد.

ولی تمام این برنامه‌ها تا حدی به اجرا درآمد. بسیاری از مصوبات روی کاغذ ماند زیرا شیوه‌های دستوری در مورد توسعه مناسبات اقتصادی و علمی فنی و حکمرانی اداری نقش خود را بر همکاری زده بود. کمیته‌ها و کمیسیونها (حدود چهل واحد) و نیز صدها گروه کار جلسه تشکیل می‌دادند و خروارها کاغذ را بررسی می‌کردند. بالاخره پس از حک و اصلاح‌ها و هماهنگ‌سازی بی‌پایان تصمیمات - بی‌شک لازم و مهمی - اتخاذ می‌گردید. ولی بازیگران اصلی - تولیدی‌ها، مجتمع‌های اقتصادی و سازمانها که گاه دستور همکاری از بالا برایشان صادر می‌شد، علاقه‌ای به اجرای آنها نداشتند.

اولین "بانگ ناقوس" اوایل سالهای هفتاد ما را متوجه خطر ساخت. شورای همکاری اقتصادی کوشید با تدوین برنامه مرکب جوابگوی مسائل زمان شود. سپس افزایش انفجارگونه بهای نفت پیش آمد که ما هم مثل سایر کشورها غافلگیر آن شدیم. کشورهای سرمایه‌داری صنعتی عکس‌العکس سریع نشان دادند و ساختار تولید خود را عوض کردند و از دستاورد های پیشرفت علمی - فنی بهره گرفتند تا بتوانند بسرعت تکنولوژی هائی با مصرف انرژی و مواد خام کمتر را تکامل دهند و بکار گیرند.

هدف تمام تصمیماتی که در آن زمان در چارچوب شورای همکاری اقتصادی در عالی‌ترین سطح اتخاذ گردید این بود که دوشواریها از میان برداشته شود و در این زمینه واژه‌ها و عبارات جدیدی را بکار گرفتند اما محتوا را دست نخورده گذاشتند. این تضاد بزرگ آن سالها بود که چون شمشیر داموکلس تا امروز هم بالای سر مجارستان و بسیاری دیگر از کشورهای آویخته است. در جریان تکامل، تفاوتی موجود میان کشورهای برادرانه فقط در زمینه رهبری و مدیریت اقتصادی بلکه از جنبه هدفهای درازمدت اقتصادی بمعنای جامع کلمه حاد و تشدید شد.

آنها این بدان معنا است که الگوی همکاری گسترده ولی کم‌مایه که طی دهها سال عمل کرده است، کهنه شده است؟ در ضمن ۲۰ لوکانف، رئیس‌فعلی کمیته اجرایی شورائی چنین عقیده‌ای دارد که ماصاحبهای با او در شماره ۱/۱۹۸۹ مجله درج کرده‌ایم.

بله، ما در این باره عقیده کاملاً روشنی داریم. مدت‌ها است که کارآئی روشهای پیشین بسته آخر رسیده است. یک تحول اساسی در همکاری تاخیرناپذیر است. در صورتیکه بزودی در این زمینه تغییرات اساسی بوجود نیاید آنگاه دیگر شورای همکاری و روابط ما نیروی محرکی برای روند - هائی که در بعضی کشورهای سوسیالیستی شروع شده است نخواهد بود بلکه مانع آنها خواهد شد.

ولی تاکنون حتی شرایط مادی و فنی این تغییرات هم موجود نیست. بعقیده من مهمترین مطلب آن است که هنوز ما نتوانسته‌ایم مکانیسم موثری ایجاد کنیم که برای مسائل پیچیده‌ای که کشورهای ذینفع در موردشان مواضع متفاوتی دارند راه حل توافقی مشترکی تدوین کنیم.

**- علت آن چیست؟**

- باید اذعان کرد - و بسیاری از همکاران ما هم در اصل همین عقیده را دارند - که وضع اقتصادی بعضی از کشورهای شورای همکاری همچنان بدتر می‌شود. تولید دچار رکود است - آهنگ رشد روبه کاهش دارد. بدهی به کشورهای سرمایه‌داری بالا می‌رود، موازنه پرداخت‌های دوجانبه هنوز هم به تعادل نرسیده است، مشکلات تامین نیازمندیهای مردم زیادتر می‌شود. سطح زندگی راگد است و در برخی کشورها (از جمله در مجارستان) پائین می‌رود.

مطلبی که بعقیده من بسیار مهم است آنست که تفاوتی میان سیستمهای ملی رهبری و مدیریت اقتصادی که بطرق مختلف ایجاد شده است، زیادتر می‌شود. این تفاوتها نه چندان در بیانیتهای و مصوبات بلکه در کار عملی بروز می‌کند. مجارستان پیش از شرکای خود اصلاحات اساسی را آغاز کرد و بهمین علت مناسبات بازار در کشور ما بیش از جاهای دیگر تکامل یافته است. هر چند در کشورهای دیگر اهداف سیاسی مشخص شده ولی اجرای عملی آنها بسیار کند پیش می‌رود، هنوز تغییراتی محسوس نیست یا بسیار اندک است. بنظر من بسیار مهم است که در اتحاد شوروی مکانیسم اقتصادی و واقعا موثری (و کارآمدی) بوجود آورده اند بطوریکه روابط کالا - پولی شروع به توسعه کرده است. در غیر این صورت بنظر من مشکل بتوان مسائل اساسی پیش روی شورا را حل نمود؛ زیرا اتحاد شوروی البته تاثیر تعیین کننده‌ای بر همکاری ما در شورا دارد.

علاوه بر اینها در جریان همکاریهای ما با برخی کشورها پدیده‌های وجود دارد که تکامل روند های مثبت را مانع می‌شود. ساختار تبادل کالائی که منتج از این وضع است همیشه با منافع عینی طرف معامله و الزامات سودمندی عام اقتصادی همخوانی ندارد.

**- پس در این صورت امکانات همکاری چه وضعی پیدا می‌کند؟**

- بعقیده من، ما در سالهای آینده فقط می‌توانیم راه‌حلهای نسبی پیدا کنیم. ما می‌کوشیم بر پایه روابط دو پایه جانبه توافقی مورد قبول طرفین بعمل آوریم و راهی ایجاد کنیم تا همجوارگی مکانیسمهای اقتصادی متفاوت تامین گردد، ولی این کار باید بی‌چون و چرا از طریق توسعه روابط کالا - پولی صورت گیرد.

من نمی‌دانم که مرحله گذار چقدر طول می‌کشد. عقیده دارم که تلاش ما در این مرحله باید بویژه آن باشد که از کاهش منافع جلوگیری شود، از بروز تغییرات شدید در ساختار همکاری پرهیز گردد و به منافع و قابلیت‌های هر کشور عضو شورا حد اکثر توجه بعمل آید. ما باید درک کنیم که هر

تحول بزرگی بهای خود را دارد و اینکه منابع داخلی جهت رشد و تکامل و امکانات جذب اعتبارات از خارج - شاید باستانی اتحاد شوروی - بسیار محدود است.

**- بنابراین شما عقیده دارید که راه ایجاد تحولات عمیق در همکاری ما تا زمانی که مکانیسم های اقتصادی در برخی کشورها دگرگون نشده باشد، مسدود خواهد بود؟**

- من می خواهم برای توصیف وضع بگویم که ما بر لبه تیغ می رقصیم. کاهش موقت همکاری به دلیل عینی - بخاطر ایجاد دگرگونی های اساسی لازم - واقعا امکان پذیر است، اما موجبی نیست که از این بابت دچار وحشت شویم. البته ما منابع لازم را جهت تامین مالی تمام برنامه های خود نداریم. بنابراین همکاری در شورای همکاری اقتصادی در حال حاضر برای تمام کشورهای عضو اهمیت یکسان را ندارد. اما در عین حال بسیار مهم است که همکاری ما نقش خود را حفظ کند؛ مثلا از این طریق می توان کشورهای عضو شورا را از نظر مواد سوختی و مواد خام تامین کرد و کمبود محصولات کشاورزی و کالا های صنایع غذایی را سریعتر جبران نمود.

عقیده دارم که ما باید تصور روشن تری از هدفی که به سمتش تلاش می کنیم داشته باشیم، اقدامات مشخصی که می کنیم و تاثیرات آنها بر اقتصاد هر یک از کشورها بشناسیم. در چهره سومین اجلاس شورای همکاری اقتصادی در سال ۱۹۸۲ به رای واحد تصمیم گرفتیم که سطح همکاری را بطور محسوس بالا ببریم. اما در این باره که در چه مدت زمانی و با چه روشهایی می توان این همکاری را تعمیق تر گرداند، اختلاف عقیده وجود داشت. ما وظیفه مجارستان می دانیم که نظر به حرکت کند جریان دگرگون سازی، در آینده نیز پیشنهاد های جدیدی مطرح کنیم و پیگیر و بی کم و کاست از مواضع خود دفاع نماییم. بعنوان مثال ما یکی از علل اصلی رکود مناسبان را در این می بینیم که سیستم پولی و اعتباری تکامل کافی نیافته است.

**- احتمالا منظورتان روپل قابل تبدیل است که بعنوان پول مشترک کشورهای عضو شورا عمل می کند.**

- متأسفانه حتی نمی شود دست به آن زد زیرا که در سیستم تصفیه حسابهای چند جانبه میان کشورهای عضو شورا بکار برده می شود ولی در روابط تجاری با سایر کشورها قابل مصرف نیست. بعقیده من نخست باید ارزش ارزی روپل قابل تبدیل را در محدوده شورا تثبیت کرد و سپس این امر را در سطح بین المللی گسترش داد. بدیهی است در اینجا سخن آخر با اتحاد شوروی است. ولی ما عقیده داریم که می توان یک ارزش ارزی نسبی را حتی در فرجه کوتاهی متداول کرده آنوقت این کار بر نرخ واقعی تبدیل پولها و نیز بر شکل گیری قیمت تولید در هر یک از کشورهای تاثیر می گذارد. بنظر من این قیمتها باید تا اندازه زیادی به بازار جهانی توجه کنند.

**- بنظر شما چه باید کرد تا سیستم قیمت با پی تغییر کند؟**

- من عقیده راسخ دارم که ما علیرغم تمام مشکلات به سیستم قیمت های بازار جهانی خواهیم

پیوست. قیمت های رایج در محدوده شورای همکاری اقتصادی اغلب با قیمت های بازار جهانی متفاوت است و هیچ تاثیری بر قیمتها در کشورها ندارد، ضمنا اشاره کنم که این خود یکی از موجبات آن است که همکاری سوسیالیستی تاثیر بسیار کمی بر جریانات بین المللی می گذارد هرچند که شورای همکاری اقتصادی ظرفیت و توان اقتصادی قابل ملاحظه ای دارد.

**- قیمتها در مجارستان تا چه اندازه با قیمت های بازار جهانی مطابقت دارد؟**

- هنوز در سیستم ما چنین نسبت هایی برای قیمتها آنطور که در بازار سرمایه داری هست وجود ندارد. قیمت های ما بعلمت تحویل سود واحد های اقتصادی و حمایت مالی از تولیدات غیر-سودآور، با قیمت های بازار جهانی متفاوت است.

از جمله يك مثال می آورم. از آنجا که ورود کالا مشمول محدودیتهایی است طبیعی است که این گونه کالاها کم است. بهای آنها بیشتر از بهای جاری در خارج است. رقابت در کشورهای ما بقدر کافی نیست، بسیاری از واحد های اقتصادی وضع انحصاری دارند. از این طریق نیز قیمتها افزایش داده می شود. دولت همچنان در تعیین قیمتها - هرچند دیگر نه چندان زیاده - دخالت می کند و از این راه هم مناسبات بازاری محدود می شود و این خود باز بر قیمتها تاثیر می گذارد.

**- احتمالاً در این جا مسائل نرخ های تبدیل ارز نیز بی تاثیر نیست؟**

- درست است. بنظر من در برخی از کشورهای عضو شورای همکاری علنا نرخ تجاری برای روپل قابل تمویض وجود ندارد یا اگر هم وجود داشته باشد نرخ واقعی نیست. همین گفته در مورد نسبت میان روپل قابل تبدیل و ارزهای آزاد صادق است. بهمین علت است که هنگامیکه فوریت را با دلار یا روپل قابل تبدیل می سنجم به نتایج کاملاً متفاوتی می رسم. این وضع بنظر من مانع اصلی کارکرد نرخ های تبدیل ارز بعنوان عامل بازار است. نسبت بین پولهای کشورها نیز وضعی شبیه این دارد. در نتیجه کاربرد آنها در تصفیه حسابهای متقابل دشوار می شود.

مسئله مناسبات از آن جهت نیز تشدید می شود که بهلان تجارت در جابجه به موازنه نمی رسد؛ مثلا مجارستان در همکاری با اتحاد شوروی بیستانکار است. این مشکلات را می توان از طریق توسعه معاملات تهازری و یافتن امکانات ورود کالا، تخفیف بخشید. اما تاکنون به ما پیشنهادات قابل قبولی نشده است. بنظر ما امکان دارد که تفاوت حساب با ارز آزاد تصفیه شود تا از این طریق علاقه به توسعه صادرات و تولید محصولات مرفه تری که در بازار جهانی نیز قابل رقابت باشند، بالا رود.

**- اخیراً درباره درونمای ایجاد بازار مشترك سوسیالیستی زیاد بحث می شود. شما در این مورد**

**چه فکر می کنید؟**

— مجارستان در اصل با دورنمای ایجاد بازار مشترک کشورهای شورای همپاری اقتصاد می موافق است. از طرف ما هیچ مانعی در این کار وجود ندارد. اما هنوز نظامی جهت این کار تدوین نشده است. بطور کلی بازار در کشور ما نسبت به سایر کشورها با سرعت بیشتری توسعه می یابد، حتی ما دیگر به آخرین مرحله تکامل روابط کالا — پولی رسیده ایم. آشکار بگویم، تفاوت میان اعضای شورا از این لحاظ همواره بیشتر می شود. اما این تفاوتها عامل بازدارنده ای است زیرا کشوری که در آن روابط کالا — پولی بخوبی توسعه یافته است می تواند در چنین بازاری شرکت موثرتری داشته باشد و برعکس.

بنظر من در کلمه "مشترک" تاکنون این تصور متجلی می شود که می توان باین هدف بوسیله اقدامات قاطعانه و مصوبات رسید. مطلوب ما بازاری است که نه چندان حاصل مصوبات سیاسی و اقتصادی بلکه تا اندازه زیادی حاصل روند تکاملی زنده کشورهای برادر باشد. هدف نهایی ما حرکت آزاد منابع اولیه، کالاها، خدمات و اعتبارات بجائی است که شرایط بهره گیری ثمربخش از آنها مساعدتر است. در اجلاس کار سران احزاب برادر کشورهای عضو شورای همپاری اقتصاد در سال ۱۹۸۶ درباره ضرورت چنین سیاستی مذاکره شد. بمعقیده من بسیار مهم است که ایمن بازار بروی اقتصاد جهان نه کمتر بلکه بیشتر باز باشد.

مجارستان در این باره برای عقیده است که: بازارهای ملی غیرموجود را نمی توان مشترک کرد. چنین تلاشهایی که متکی بر تدابیر اقتصادی و مالی نیست فقط می تواند مکانیسم موجود را تخریب کند ولی به ایجاد مکانیسم جدیدی نمی انجامد.

تمام کشورهای عضو شورا (باستثنای رومانی) با فکر ایجاد بازار مشترک سوسیالیستی موافقت. ولی راه وصول به آن هنوز کاملاً روشن نیست و نظرات بسیار متباعدی در این باره اظهار می شود. من فکر می کنم که عناصر بازار جدید را باید سنگ به سنگ درهم جا انداخت. در اینجا باید اشتراک مساعی و سطح توسعه مناسبات بازاری را در یک ردیف کشورها در نظر بگیریم.

ما در مجارستان سعی داریم که واحدهای اقتصادی واقعا — نه فقط بلحاظ حقوقی و اسمی — مستقل باشند و به صلاح دید خود و بدون محدودیت بتوانند در فعل و انفعالات اقتصادی شرکت جویند. ولی این حد آزادی در تمام کشورهای شورا امکان پذیر نیست بدون توافق در سیستم قیمتها و نرخ تبدیل پول و بدون ارزیت داشتن پول کشورها. این عوامل بهم پیوسته را نمی توان باین حرکت در مناسبات اقتصادی وارد کرد. اما فقط از این طریق می توان بجائی رسید که هم کشورها و هم واحدهای اقتصادی واقعا به یک همکاری موثر علاقمند گردند.

— سال گذشته در چهل و چهارمین اجلاس شورای همپاری اقتصادی محقق شد که تولیدی های مشترک تاکنون نمی توانستیم که انتظار می رفت بهار نیاوردند و به تسریع توسعه همکاری کنی نمیکنند

### بنظر شما علت آن چیست ؟

— من در این زمینه انتظارات خوش بینانه ای ندارم زیرا عواملی که هم اینک شمرده می شود ندارد لذا راه انداختن چنین واحدهایی بسیار دشوار است. ما در واقع هنوز با یکدیگر باز و طرف مقابل برخورد می کنیم در نتیجه واقعا مشکل است که به وحدت نظری دست یابیم. فعلا تولیدی — های مشترک استثنائی است و شاید هنوز چند سالی نیز همینطور بماند.

— آیا این نظر در مورد "میکروید"، تولیدی مشترک مجارستان — شوروی هم صادق است؟ از قراری که شنیده میشود این واحد اکنون هم کار واقعا سودمندی عرضه می کند.

— این شرکت نسبتا نویی است، شاید قضاوت درباره حاصل کار آن هنوز زود باشد. وظیفه شرکت این است که به توسعه صادرات کارخانه ما بنام "مدیکور" کمک کند. خوب است که منافع طرفین در اینجا برهم منطبق می شود. اتحاد شوروی همچنین دستگاههایی نیاز دارد و شصت درصد از محصول مشترک به آنجا می رود.

ولی وقتی کارخانه ای فقط به صادرات به کشور مشخصی توجه کند دیگر تلاش بیشتری جهت یافتن بازارهای دیگر بروز نمی دهد. در نهایت برای مجارستان دریافت واردات متناسب با آن دشوار می شود و این خود موجب عدم توازن در مناسبات اقتصاد خارجی می گردد.

ما نمی توانیم از مداخل خود بهره بگیریم تا مثلا درازاه رول قابل تبدیل بدست آمده کالا های معینی را در اتحاد شوروی خریداری کنیم، چه رسد به آنکه در سایر کشورهای سوسیالیستی قضیه تشکیل تولیدی های مشترک را نباید چندان از جنبه شرمندی کنونی نگاه کرد بلکه دورنمای آنرا باید دید. بعنوان نمونه می خواهم کارخانه ابزار ماشین سازی "سیم" مجارستان را ذکر کنم. این کارخانه محصولاتی تولید می کند که در بازار غرب خواهان دارد و اتحاد شوروی هم نیازمند آن است. مدتها درباره تشکیل تولیدی مشترکی مذاکره شد. ما می توانستیم صادرات آنرا برای همکاران شوروی بالا ببریم ولی آنها نمی توانند در مقابل آن کالاها را بماندند که ما نیاز داریم. اما در این مورد نباید فقط منافع و جانانه را دید بلکه تقسیم و توزیع متناسب بارها را در نظر گرفت و از جمله در رابطه با مسائل پولی و اعتباری.

— آیا تجربهات جامعه اروپا می تواند کمک برای حل این مسائل و تشکیل بازار مشترک سوسیالیستی باشد ؟

— بمعقیده من اول باید از مسائل مربوط به استاندارد ها، خدمات بهداشتی و دامپزشکی و حفاظت محیط زیست شروع کرد، همان کاری که کشورهای جامعه اروپا می کنند. هر چه زودتر ما این تجربه ها را کسب کنیم بهتر است زیرا در غیر اینصورت موانع اجتناب ناپذیری ایجاد میشود که صادرات ما را هم به غرب مشکل می کند. ما تاکنون در این باره بیشتر حرف زده ایم ولی اقدامات

لازم را انجام نداده ایم.

تغییرات بزرگ - بازهم تکرار می‌کنم - در صورتی ممکن است که شرایط ضرور عمیقاً بررسی شده و بوجود آمده باشد. مثلاً ایجاد مناطق تجارت آزاد مستلزم آن است که هر نوع سهم بندی مبادلات تجاری از بین برود، روابط بین سیستم قیمت‌های داخلی و قیمت‌های بازار جهانی بوجود آید و پول هر کشور ارزیت پیدا کند. اما این مسائل را در آینده می‌توان حل کرد. هر چند بسیاری از آنچه ما در برنامه داریم در جامعه اروپا اینک واقعیت یافته است.

- بنظر می‌رسد که تجربیات جامعه اروپا باندازه کافی بررسی نشده باشد؟

- ما این تجربیات را بدقت مطالعه می‌کنیم ولی در دبیرخانه شورای همکاری اقتصادی مرجعی نیست که به جنبه‌های مختلف فعالیت جامعه اروپا بپردازد.

- شما صحبت از آن کردید که ممکن است همکاری در چارچوب شورا کاهش یابد یا متوقف شود.

ولی همانطور که طبیعت فضاهای خالی را تحمل نمی‌کند همانطور هم باید منافع اقتصاد خارجی هر کشور حتی المقدور بطور جامع تامین گردد. بنابراین آیا اجباراً باید روابط با سایر کشورها

- غیر سوسیالیستی - تقویت شود؟

- بله، همینطور است. هیچکس هم انکار نمی‌کند که رشد اقتصادی کشورهای شورای مابدون مشارکت فعال در تقسیم کار جهانی امکانپذیر نیست. من می‌خواهم فقط به اعضای بیانیه مشترک درباره برقراری روابط رسمی میان شورای همکاری اقتصادی و بازار مشترک اروپا اشاره کنم.

بمقتیده ما اقتصاد مجارستان اقتصادی باز است. بیش از نیمی از درآمد ملی ما از محل تجارت خارجی بدست می‌آید. یک سوم فروش ما در کشورهای سرمایه داری صورت می‌گیرد. لذا اتفاقی نیست که مجارستان اولین کشور شورای همکاری است که با جامعه اروپا توافق با ماضی رساننده است. هر چند که بنظر من این کار فعلاً یک قدم سیاسی است که هنوز جنبه مادی بلاواسطه‌ای نیافته است. سیستم سازمانی همکاری بوجود می‌آید که می‌تواند به برجیدن سریعتر موانع مصنوعی که در بازار جهانی در مقابل کشورهای سوسیالیستی، از جمله مجارستان، ایجاد کرده اند، کمک کند.

بنابراین توافق مذکور فقط آغاز کار است. هنوز راه درازی پیش روی ما است. قرار است محدودیت مقداری صدور کالا های مجارستان به غرب تا پایان سال ۱۹۹۵ قطعاً برداشته شده باشد. مذاکراتی با اتحادیه اروپایی زغال سنگ و فولاد در دستور است تا محدودی عمل توافق به عرصه محصولات فلز سازی هم گسترش یابد. همانطور که می‌دانیم قرار است تا سال ۱۹۹۲ عملاً یک بازار داخلی جامعه اروپا ایجاد شود. ما باید خود را با تلاشی هدفمند و بدقت در این زمینه آماده سازیم.

- باین ترتیب هنوز تا رفع تمام موانع راه درازی در پیش است؟

- بله، هنوز موانع بسیاری در پیش است. منظورم این است که باید در شورای همکاری بسیار بیشتر باین مسائل بپردازند، زیرا چاره‌ای نیست جز آنکه از مزایای تقسیم کار بین‌المللی که برای هر کشوری مهم است، استفاده کنیم. جدائی اقتصادی و فنی و بخش اروپا - رویارویی نظامی و سیاسی که جای خود دارد - باید به‌گیرانه از میان برود. از این طریق امکانات جدیدی بوجود می‌آید تا قاره ما در راه تکامل بیشتر تمدن بشری نقش شایسته خود را بازی کند.



سوریه و راه برون رفت از بحران

مانده از صفحه ۳۰

آنهم که اصل تکیه بر نیروی خودی زمینه دائم و محکم سیاست اقتصادی گردد و مدافع محدود - ساختن رابطه‌ها با بازار جهانی سرمایه داری و توسعه همکاری با کشورهای سوسیالیستی و نیز کشورهای عربی و کشورهای در حال رشد بر اساس مبادله همسنگ و بسود طریقین هستیم.

پیشبرد چنین سیاستی وظیفه کلیه نیروهای مترقی و میهن دوست است. باین هدف تنها در صورتی می‌توان رسید که عزم راسخی باشد و فعالیتها هماهنگ شود. وسیع‌ترین محافل اجتماعی که آمادگی مبارزاتی‌شان نه فقط در اعلام موضع بلکه در اقدامات مشخص بازتاب می‌یابد، در این امر ذینفعند.

## تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم؟

پروفسور آناتولی بوتنکو

دکتر علوم در فلسفه (اتحاد شوروی)

انشقاق جامعه به طبقات متخاصم برطرف می‌گردد. لذا تضادهای آشتی ناپذیر از میان برداشته می‌شود. در عین حال که تضادهای غیرآنتاگونیستی می‌ماند. به عبارت دیگر: تضادهای آشتی ناپذیر از موضع منطق عام تاریخی، از نقطه نظر ایده آل سوسیالیستی، به موازات ریشه بستن سوسیالیسم از میان می‌رود و شرایط مرحله کیفیتاً نوین تکامل بوجود می‌آید. صحت این تزعومی را تاریخ بنای جامعه نوین تأیید می‌کند. در عین حال این تاریخ نشان داده است که این تزاها جهت درک پیچیدگی واقعی فعل و انفعالات اجتماعی کافی نیست. بخصوص این سؤال پیش آمد که مرزهای مرحله گذار کجا است و صفات ویژه سوسیالیسم "آغازین" چیست.

باید بی‌پرده گفت که سلطه دگماتیسم بحال تحقیق این مسائل سخت مضّر بوده است. حتی باید گفت که مشکل بتوان صحبت دیگری در علوم اجتماعی شوروی یافت که مداخله ناهلانه و اعمال نفوذ نشأت گرفته از خوش‌پنداری در دوره کیش شخصیت و دوره رکود این چنین شدید بوده باشد که در صحت تضادهای آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در استقرار و بنای سوسیالیسم.

ممکن است در نگاه اول بنظر رسد که پرداختن به بررسی این تضادها در دو مرحله کیفیتاً متفاوت فعل و انفعالات اجتماعی یعنی طی گذار از سرمایه داری به نظام جدید و در جریان تکامل این نظام، مجاز نباشد. اما بهتر است عجولانه قضاوت نکنیم. بکمک واقعیات می‌توان یقین حاصل کرد که کشیدن "دیوار چین" میان این دو مرحله در مفهوش سازی مسئله آنتاگونیسم‌های اجتماعی نقش ناچیزی بازی نکرده است.

فیلسوفان ما (و غیر فیلسوفها نیز) در آن زمان که ایدئولوژی و روحیه رکود شیوع داشت، بخوبی تز مشهور لنین را می‌دانستند: "آنتاگونیسم و تضاد بهیچوجه یکی نیست، اولی از بین میرود، دومی در سوسیالیسم می‌ماند."\* اما آنها این شناخت متدولوژیکی را نه تنها فراموش کردند بلکه از آن قانونی مقدس ساختند، آنرا به مرتبه دگم رساندند. روند تکامل اجتماعی را چون چیزی کسه به دو حصه منقسم است عرضه کردند: به فراموشیهای استثمار که تنها شاخص آن تضادهای آشتی ناپذیر است و جامعه سوسیالیستی که تصویری دل‌انگیز از آن ترسیم می‌کردند. تکامل این جامعه چنان تصویر می‌شد که گوئی وحدت، استحکام همواره بیشتر می‌گیرد، توافق و تفاهم روبه رشد میرود تا حدی که گوئی ممکن است تضادها اصولاً از میان برود، پنحوی درهوا "متصاعد" شود.

این احساس فرح‌انگیز اشکال فوق‌العاده ای بخود گرفت. نخست تئوری دو دیالکتیک اختراع شد (دیالکتیک جامعه آنتاگونیستی و دیالکتیک جامعه سوسیالیستی). سپس برداشت جدیدی هم از دیالکتیک سوسیالیستی رایج شد که طبق آن در سوسیالیسم نه تنها هیچ تضاد آشتی ناپذیری وجود نداشت بلکه نیروی محرک را، منبع تکامل را نه چندان در تضادها بلکه عمدتاً در وحدت

در ادامه بحثی که اخیراً در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" آغاز شده است\* می‌خواستم نظرم را فقط درباره مسئله و آنهم مسئله ای که بگمانم در کانون بحث است، بیان کنم. اگر این تضادها را با چشم واقع بین بنگریم آنوقت تبیین ماهیت آنها مسئله ای درجه یک می‌گردد. آیا ممکن است که در جامعه سوسیالیستی تضادهای آشتی ناپذیر بوجود آید یا اینکه در چنین جوامعی فقط تضادهای آشتی پذیر وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال نه تنها از نظر تئوری بسیار مهم است بلکه اهمیت عملی بزرگی نیز دارد. بدون پاسخ به این سؤال نه می‌توان تاریخ بنای سوسیالیسم را بد رستی فهمید و نه می‌توان وظایف دگرگونسازی انقلابی اجتماع و دورنمای تکامل آن را مشخص کرد.

### علیه جزمگرایی و تصور متحجر از جامعه

معمولاً در متون مارکسیستی تحت عنوان آنتاگونیسم (تضاد آشتی ناپذیر) تضادهای میان طبقات منظور می‌دارند، میان نیروهای اجتماعی که هر یک خواستار منافعی هستند که نه تنها با یکدیگر سازگار نیستند بلکه متقابلاً نافی یکدیگرند. آنتاگونیسم به بارزترین وجهی میان استثمارکنندگان و استثمارشوندگان پدیدار می‌شود. شاخص تضادهای آشتی ناپذیر آن است که رشد و تکاملشان اشکال بروز شدید بخود می‌گیرد و اغلب به نیروی قهر حل می‌گردد.

بنابر اصل بنیادینی که مورد قبول همه مارکسیست-لنینیستها است، درخاتمه مرحله گذار سرمایه داری به سوسیالیسم و تثبیت نظام جدید، برخورد های شدید اجتماعی پایان می‌یابد و \* ما در زمینه این بحث مقاله ای تحت عنوان "آیامی توان تضادها را از میان برداشت" از ژاک آریو در شماره ۱۳۶۷/۶ "مسائل بین‌المللی" آورده ایم.

می‌بایست جست.

چطور می‌توان در اینجا بی‌اختیار لنین را بیدار نمود که در ملاحظاتی درباره "علم منطق" هگل بر این اندیشه تاکید کرده است که کم‌بها دادن به تضاد بسود یگانگی و وحدت، پایه گذاری رکود و جمود معنوی، پذیرش وجود بی‌روح، ساده و دم‌دست است؛ در حالیکه تضاد منبع حرکات و نیروی زندگی است. تنها تا جائیکه چیزی در خود تضاد دارد حرکت می‌کند، نیرو و فعالیت دارد. در گیرودار " مبارزه حفظ اصالت" تئوری مارکسیست - لنینیستی که بویژه در اواخر سالهای هفتاد و اوائل سالهای هشتاد شدت گرفت، " دیوار چین" سابق الذکر میان مرحله گذار و مرحله سوسیالیسم کشیده شد. " برداشتی متحجر از مناسبات تولید سوسیالیستی شکل گرفت و تاثیر مشترک دیالکتیکی آن با نیروهای مولد دست‌کم گرفته شد. قشر بندی اجتماعی جامعه بنحوی کلیشه وار فارغ از تضاد، عاری از تحریک در منافع متنوع اقشار و گروههای آن ترسیم گردید. \*\*

در چنان زمانی که وفاداری به مارکسیسم - لنینیسم نه بواسطه عمق تحلیل علمی از واقعیت مبنی بلکه بواسطه توانمندی در نقل و تفسیر حقایق بنیادین از " کتاب مقدس" سنجیده می‌شد، بسیاری کسان نمی‌توانستند به این مطلب بمانند پشند که به چه علت جامعه و انسانهایی که تشکیل دهند آنند و تحت شرایط جبر و تنگناهای طبیعی زندگی می‌کنند، جائیکه کار هنوز تمتع نیست بلکه همچنان وسیله تأمین معاش است، چنین بناگهان و بی‌چون و چرا می‌بایست تحول یافته باشند. چطور ممکن است کسانی که تا دیروز خیل استثمارگران و سودجویان، مطلقان و نوکران، جاه طلبان و حقه بازان را تشکیل می‌دادند، دفعتاً پهنه زمین را از " ملائک انسان نما" پسر کنند که هرگز نتوانند دست دراز کنند و از " سفره خلق" لقمه ای بربایند.

## پیوند متقابل تضادها

زندگی نشان داده است که: تکرار مکرر تناوبی آنتاگونیسم در سوسیالیسم کافی نیست زیرا این شیوه به پیچیدگی این روند و رابطه دیالکتیکی دسته های مختلف تضادها توجه ندارد. بویژه غلط خواهد بود اگر قضیه به این محدود شود که تضاد های آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی را متقابل یکدیگر بنشانند. لنین می‌نویسد: " ذهن عادی، تفاوت و تضادها را ادراک می‌کند

ولی نه تبدیل یکی را به دیگری، ولی این مهمترین نکته است. \* او در این رابطه توصیه می‌کند که تنها به تشخیص تضادها بسنده نکنند. بنظر او مهم بود که، " آن چیز دیگر، دیگر شده خود آن، تحول یافته به ضد خود" دیده شود و نوشت: " دیالکتیک علمی است که به ما می‌آموزد چگونه اضداد می‌توانند وحدت داشته باشند و دارند (چطور یکی می‌شوند) - تحت چه شرایطی یکی هستند از این طریق که بیکدیگر تبدیل می‌شوند. - چرا فهم انعام باید این اضداد را نه چون پدیده هائی مرده، جامد بلکه چون پدیده هائی زنده، مشروط، پویا، تبدیل شوند به یکدیگر درک کند. \*\*\* در این گفته های لنین برنامه کاملی برای مطالعه اضداد و حالات گذاری و تنوعات و روابط متقابل آنها تبیین شده است.

اما در عین حال تنها ترزهای تئوریک عام مهم نیست. دشوار بتوان انکار کرد که امروزه بیش از پیش مسئله تبدیل تضاد های آشتی ناپذیر به آشتی پذیر و برعکس در جریان تکامل سوسیالیسم اهمیت تئوریاپی و عملی بیشتری می‌باید. کسانی عقیده دارند که چنین مسئله ای وجود ندارد زیرا در سوسیالیسم اصولاً آنتاگونیسمها وجود ندارد. اما بنظر اینها تضادها وجود دارد که باید به مطالعه آنها پرداخت اما هیچگونه تبدیلی وجود ندارد. پس قضیه گذار از سرمایه داری - سوسیالیسم چگونه است، گذار از نظام استثمارگرانه که تجسم تضاد آشتی ناپذیر است، به نظام جدید که چنین تضادی را نمی‌شناسد؟

براستی هیچکس نمی‌تواند انکار کند که تضاد های آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در اجتماع رویاروی و ضد هم هستند. حال اگر چنین است باید برای کسانی که تبدیل تضادها را بیکدیگر انکار می‌کنند و سئوال مطرح کرد.

اول یک سئوال تئوریک: آیا اصول عام دیالکتیک در سوسیالیسم دیگر صدق نمی‌کند و اینکه آیا آن اندیشه لنین که در بالا ذکر شد مبنی بر وحدت اضداد از طریق تبدیلشان به یکدیگر ربطی به جامعه سوسیالیستی ندارد؟ و دوم یک سئوال علمی: آیا ممکن است در کشورهای سوسیالیستی شرایطی بوجود آید که به تبدیل تضاد های آشتی پذیر به آشتی ناپذیر میدان دهد؟ مطمئناً با طرح این سئوال مسئله را حل نکرده ایم. مهم آنست که پیش تبدیل تضادها را به یکدیگر درک کنیم. نه اینکه صرفاً محقق سازیم که از مناسباتی که تضاد اجتماعی آشتی ناپذیر بر طبقاتی را مجسم می‌کند مناسباتی با تضاد های آشتی پذیر برمی‌آید، بلکه روشن سازیم که کدام شرایط واقعی چنین تبدیل هائی را موجب می‌شود. مشخصاً به سئوالی که لنین طرح کرده جواب

\* مجموعه کامل آثار لنین (روسی) جلد ۲۹، ص ۱۲۸ - (آلمانی) جلد ۳۸، ص ۱۳۳

\*\* همانجا (روسی) ص ۲۳۵ - (آلمانی) ص ۲۴۹

\*\*\* همانجا (روسی) ص ۹۸ - (آلمانی) ص ۹۹

\* مجموعه کامل آثار لنین (روسی) جلد ۲۹، ص ۱۲۵ - (آلمانی) جلد ۳۸، ص ۱۲۸/۲۹

\*\* میخائیل گارهاچف: گفتار و نطق اختتامیه در اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ ۲۸/۲۷ ژانویه ۱۹۸۷

د هیم، که چطور تضادها بیکدیگر تبدیل می‌شود. مسئله این است.

بعقیده من، با وجود تنوع بسیار نظراتی که اینک در بحث ملاکهای سوسیالیسم ابراز می‌شود، بعضی مشخصات بنیادین آن مورد تأیید اکثریت عظیم مارکسیستها است.

سوسیالیسم چنان نظام اجتماعی است که در آن مالکیت سرمایه داری خصوصی بر وسائل تولید و در پیوند با آن طبقه بهره‌کش پروروازی دیگر حاکمیت ندارد. دیگر طبقه‌ای از طبقه دیگر بهره‌کشی نمی‌کند یعنی انشقاق جامعه به طبقات استثمارکننده و استثمارشونده که در گذشته بوجود آمده بود، از بین می‌رود.

با این همه ناپیوسته پنداشت که آنتاگونیسم اجتماعی به پایان سرنوشت تاریخی خود رسیده است. این مسئله محلل زیر همچنان مطرح است. اولاً بعلمت تضادهای برآینده در تحقق بخشیدن به اصل بنیادین سوسیالیسم یعنی "از هرکس بقدر توانش، به هرکس باندازه کسارش". ثانیاً بعلمت امکان بروز انحراف و کج رستی در سوسیالیسم. ثالثاً از آنجا که سوسیالیسم از کار فردی و اشکال تولید خانوادگی و تعاونی نیز بهره می‌گیرد. رابعاً بعلمت وجود تولیدی‌های مختلط با مشارکت کمپانی‌های سرمایه داری. حال به بررسی دقیقتر هر یک از این عوامل بپردازیم.

کسانیکه مسئله وجود رابطه میان تضادهای آشتی‌پذیر و آشتی‌ناپذیر را در سوسیالیسم نمی‌پذیرند عقیده دارند که با برقراری مالکیت اجتماعی امکان تصاحب ثمره کار دیگران منتفی است. ولی چنین نیست. چندین دهه است که در اتحاد شوروی مالکیت اجتماعی برقرار است و با این همه در یکی از اجلاسهای کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۷ محقق شده که (این شکل مالکیت) "در بسیاری از موارد وسیله قرار گرفتن تا درآمد‌های کارنکرده نصیب کسانی شود" یعنی بازهم تصاحب ثمره کار دیگران، یعنی بهره‌کشی غیرمستقیم.

حال قضیه چیست؟

می‌توان ردیفی از علل مشخص را برشمرد، از عدم دقت در تشخیص ارزش کار تا کاستی‌های سیستم توزیع. نتیجتاً، اگر شکل ایده‌آلی را کنار بگذاریم و به واقعیت جامعه‌ای که جانشین سرمایه داری می‌شود بپردازیم، می‌بینیم که نمی‌شود "دیوار چین" را میان تضادهای آشتی‌پذیر و آشتی‌ناپذیر احداث کرد. در اینجا شیوه نگرش دیالکتیکی جامعه‌ای لازم است تا پیوندی‌های متقابل و مراحل تبدیلی و نیز خودتضادها را بحساب آورد. زیرا مناسبات غیرمادلانه، تضادهای آشتی‌ناپذیر و نیروهای وابسته به آنها که با طبیعت سوسیالیسم دشمنی دارند، به یکبار و تازره آخر از بین نمی‌روند. آنها می‌کوشند به این یا آن طریق قد علم کنند و گاه نیز مواضع از دست رفته را بازیگر بگیرند. عوامل خارجی و داخلی، دینروزی و امروزی، غیرسوسیالیستی و سوسیالیستی بی‌وقفه و متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌کنند و عدالت اجتماعی که خصلت نه‌ای سوسیالیسم است خود بخسود

برقرار نمی‌گردد، بدون مبارزه روزانه نوعی کهنه، علیه تلاشهای گوناگونی که برای تصاحب ثمره کار غیر صورت می‌گیرد و علیه سایر اشکال ظالمانه مناسبات اجتماعی.

جریانات منفی بیگانه با سوسیالیسم و تمایلات ارتجاعی بویژه در جاهای آشکارا پدید می‌آیند که نظام جدید قوام نگرفته است. وئسخ یاروزلمسکی، دبیر اول کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان در کنفرانس کشوری حزب در سال ۱۹۸۴ گفت: "طبقه کارگر با چشم تیزبین تری بیعدالتی اجتماعی را درمی‌یابد. این خصاسیت بر اثر کاهش عمومی سطح زندگی بازهم شدیدتر شده است. در هر بحرانی قطبهای ثروت و فقر بوجود می‌آید، استثمار شدیدتر می‌شود؛ هم در شکل تصاحب اضافه ارزش، چنانکه در کشور ما در بخش خرده سرمایه داری صادق است و هم در شکل بازار سیاه، فساد و کلاشی‌های اقتصادی. برای این بساط نوع ویژه‌ای از سرمایه بوجود می‌آید که می‌توان آن را سرمایه نامشروع خواند."\*

حزب متحد کارگری لهستان به جان سختی مناسبات استثمار و به تلاشهایی اشاره می‌کند که جهت استقرار چنین مناسباتی حتی در بخش سوسیالیستی، صورت می‌گیرد. این حزب توجه را به شکل ویژه‌ای از استثمار جلب می‌کند که حتی ممکن است در بخش تعاونی و دولتی اقتصاد پدیدار شود. کسی هم که انضباط کار را رعایت نمی‌کند، کار خود را با دقت و علاقه لازم انجام نمی‌دهد، کالای معیوب تولید می‌کند، در تولیدی‌های زیان‌دهنده خواستار اضافه حقوق می‌شود یا دستمزدها را از طریق افزایش بی‌دلیل قیمت بالا می‌برد به ثمر کار دیگران دست برد می‌زند. او از این راه سهمتم ارزش سوسیالیستی را زیر پا می‌گذارد.

حزب متحد کارگری لهستان در کنگره دهم خود در ۱۹۸۶ اعلام داشت: "در مرحله کنونی ساختمان سوسیالیسم در لهستان تضادهای سازش‌ناپذیر نیز وجود دارد. سنگری مدافعان و گروه منافع متضاد را از یکدیگر جدا می‌کند: سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی، کارگرنوازی و کارگرستیزی، ترقیخواه و ارتجاعی."\*\*

## تأثیر کج‌رستی‌های سوسیالیسم

وضعیت‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد: مسخ کارها و کج رستی‌ها در سوسیالیسم که به بی‌عدالتی‌ها و نابرابریهایی که بانظام جدید بیگانه است منجر می‌شود و به بروز پدیده‌های "فرسایش و تخریب مناسبات اجتماعی" می‌انجامد که در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی و مند رجا

\* بولتن اطلاعاتی کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان. ۱۹۸۴، شماره ۲، ص ۴۱  
\*\* کنگره دهم حزب متحد کارگری لهستان. مسکو، ۱۹۸۷، ص ۵۳ - ۵۲



مطبوعات شوروی در چند سال اخیر صحبت از این پدیده ها می رود .

ما می خواهیم فقط به ذکر چند نمونه بپردازیم .

عدول استالین از سیاست داخلی و خارجی لنینی و ایجاد سوسیالیسم د ولتی - بوروکراتیک منجر به این نتیجه شد که زحمتکشان از مالکیت و قدرت حکومت جدا گردانده شدند . اینک تضاد آنتاگونیستی برآمده از این وضع باین نحو حل می شود که سیستم فرمانروائی اداری برچیده می شود و قدرت واقعی در جریان دگرگونسازی انقلابی ، از طریق رفرفرم های سیاسی و اقتصادی و نیز از طریق ایجاد تحولات عمیق دیگر در جامعه شوروی ، به زحمتکشان باز پس داده می شود .

گذشته از این در دوره رواج کیش شخصیت و سالهای رکود تضاد های متعددی با محتسوی آنتاگونیستی در عرصه اقتصاد بوجود آمد . آیا موارد متعدد فساد کاری ، اختلاس و تصاحب دارائی اجتماعی در مقیاس کلان شهادت بر این وضع نمی دهد ؟ در مناطق وسیعی از شوروی باندهای تبهکاران سازمان یافته و شبکه گسترده " اقتصاد پنهان " بوجود آمده است . تا همین پنج سال پیش هیچکس باور نمی کرد که در کشور ما امکانی برای گسترش باندهای تبهکار باج بگیر باشد . ما حکایت آنها از کشورهای دیگر شنیده بودیم و در کتابها می خواندیم . اما امروز مطبوعات ما گزارش از باندهای تبهکاری می دهند که تلاش می کنند فعالان تعاونیها را زیر نفوذ خود در آورند . از درگیریها میان باج بگیران می نویسند که " منطقه نفوذ " خود را بهمین یکدیگر تقسیم می کنند . اخیرا بر اساس حکم دادگاه مسکو مدیر مرکز پخش تره بار در زرنینسکی شهر مسکو تیرباران شد زیرا که مدت ده سال چون " سرکرده مافیائی " در راس یک سازمان جنایتکار فعالی قرار داشت . کسانی هم از کارمندان حزبی و دولتی در آن عضویت داشتند . مافیای " میوه " دزدیهای کلانی را مرتکب شده بود .\*

آیا با انکار وجود تضاد های آشتی ناپذیر در جامعه سوسیالیستی می توان چنین پدیده هایی را درک کرد ؟ آنوقت این سؤال پیش می آید که پس چطور می خواهیم موضعگیری زحمتکشان را در مقابل میلیونرهای " شوروی " ، نهنگ های بازار سیاه ، چپا و لگران شبکه توزیع ، تحلیل نمائیم ؟ آیا اینها همه درآمد کار است ؟ بی شک نه . ما در اینجا با تصاحب ثمر کار دیگران سروکار داریم یعنی با همان استثمار ولی در اشکال جدید .

با مناسبات ملیت ها را در نظر بگیریم ، موضوعی که مورد علاقه اساسی کشور کثیر الملله ما است . ما می دانیم که در جریان دگرگونسازی جامعه باید منافع تمام ملیتهای ساکن کشور را در نظر گرفت . اما این مسائل از آنجا که طی چندین ده سال به آنها توجه نکردند ، ماهیتی بیمارگونه پخش گرفته است و تحلیلی اساسی و راه حل های مناسب خود را می طلبد .

\* مراجعه شود به از جمله " اکونومیسمسکایا کازیتا " ، نوامبر ۱۹۸۸ ، شماره ۴۸ ، ص ۱۸

میخائیل گابریلف در اجلاس هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی در ماه نوامبر ۱۹۸۸ مبارزه قاطعانه ای را علیه نیروهائی که با اجتماع و دگرگونسازی آن دشمنی می کنند ، علیه افراط - گرایان ملی که می خواهند " ارزشهای بیگانه با ما " را بهما تحمیل کنند اعلام کرد .\* اینک لازم است که از حدت گرفتن بیشتر تضاد ها جلوگیری شود . مهمترین وسیله در حل آنها این است که - " مکانیسم های موجود را اصلاح کنیم و مناسبات را بشکل هماهنگ در آوریم .\*\*

برای کمانیکه از مسئله تضاد های آشتی ناپذیر در سوسیالیسم مثل جن از بسم الله میترست چند سؤال دشوار پیش می آید . بعنوان مثال اینکه چرا در قوانینی که اخیرا در اتحاد شوروی درباره فعالیت اقتصادی خصوصی ، درباره تعاونی ها و غیره تدوین و تصویب شده است ، بهره گیری از کار اجرتی به شدت تنظیم و کنترل می شود .\*\*\* آیا قانونگذار نمی خواهد باین وسیله مانع شود که موسسات خصوصی ، کافه های تعاونی و خانوادگی و شبیه آنها به موسساتی تغییر شکل یابند که در آنها بهره کشی بوجود آید ، که در آنها استثمار شوند و استثمار کننده با منافع آنتاگونیستی ویژه خود تشکل یابند ؟ آیا چنین امکاناتی گاه واقعیت نخواهد شد ؟

در این رابطه باید نتیجه گرفت : کمیکه واقعیت تحول تضاد های آشتی پذیر را به تضاد های آشتی ناپذیر انکار می کند - خواسته یا ناخواسته - مارکسیستها را عینا خلع سلاح می کند و ابزار علمی آنها را در تحلیل روند های فاض می رباید . و این در زمانی اهمیت بیشتری کسب می کند که در محدوده اتحاد شوروی ایجاد تولیدی های مختلط با مشارکت سرمایه خارجی مجاز شده است آیا این سرمایه خارجی بدون سود می تواند بکار افتد ؟ با این سود مثلا تصاحب اضافه ارزش نخواهد بود ؟

هنگامیکه چنین سئوالهایی را مطرح می کنیم بوضوح بیشتری درمی یابیم که دکامتسم چقدر با منافع انسانها ، با منافع سوسیالیسم ، بیگانه است . درمی یابیم که چطور دکامتسم به بهانه نگرانی از " اصالت مارکسیسم " یا " شیوه پاک شوئی " خود می کوشد قدرت جهانی مارکسیستی را ،

\* مراجعه شود به " پراودا " ۲۸ نوامبر ۱۹۸۸

\*\* همانجا .

\*\*\* در قانون اتحاد شوروی " درباره کسب و کار خصوصی " ملاحظه است : " اجازه داده نمی شود که کسب و کار خصوصی از طریق گماردن کارگر مزد بر درآمد های کار نکرده حاصل کند یا به سایر منافع اجتماعی زیان رساند . "

در قانون " درباره تعاونیها در اتحاد شوروی " تاکید می شود که : " دولت تدابیری اتخاذ خواهد کرد تا مانع شود که تحت عنوان تشکل تعاونی با استفاده از کار اجرتی به فعالیت اقتصادی خصوصی پرداخته شود . " و باز آمده است : " نسبت تعداد کمانیکه بر اساس قرارداد کار در یک تعاونی اشتغال می یابند و تعداد اعضای تعاونی توسط کمیته اجرائی شورای محلی نمایندگان خلق با توجه به ضرورت اجتماعی و نوع فعالیت تعاونی تعیین می گردد . "

## درباره حل تضادها

مارکسیسم راستین با دکاتیم، با آن گونه برخورد مکتبی که تحلیل جهان واقعی را مانع می‌شود، عمیقاً بیگانه است. کمپیک با رساله‌های مارکسیستهای شوروی در این زمینه آشنا است می‌داند که امروزه بسیاری از نویسندگان به مطالعه تضادها در سوسیالیسم توجهی به مراتب بیشتر از گذشته می‌کنند. طبیعی است که آنها بهیچوجه تنها به تشخیص این واقعیت که تضادهای آشتی‌ناپذیر و آشتی‌پذیر است و اساس تقابل و رویارویی است، بسنده نمی‌کنند. در پیروی از تکلیف لنین که "تحول از یکی به دیگری" را درک کنند، این سؤال را نیز مطرح و بررسی می‌کنند که تحت کدام شرایط ممکن است تضادهای آشتی‌پذیر به تضادهای آشتی‌ناپذیر تحول یابد. برای جلوگیری از شدت یابی درگیرهای اجتماعی اهمیت دارد که تضادهای اساسی آنها را عمیق‌تر بشناسیم. تنها در این صورت می‌توان بدقت راه حل این تضادها را مشخص کرد. در اصل لزومی ندارد که رویارویی‌ها در سوسیالیسم به تضاد منجر شود، تا جاییکه جامعه بتواند تضادهای ویژه خود را تشخیص دهد و آنها را در حساب آورد و حل آنها را سازمان دهد. ژاک آریو، نویسنده بلغاری در مقاله خود تحت عنوان "آیا می‌توان تضادها را از میان برداشت" که در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" درج شده است، این مسئله را قبلاً تشریح کرده است.

الزامات زمان ما می‌طلبد که علم مسئولیتی به مراتب سنگین‌تر بعهده گیرد. در نوزدهمین کنفرانس کشوری حزب کمونیست اتحاد شوروی مجدداً بر اهمیت این مطلب تأکید شد که باید بر اساس جهان بینی و متدولوژی مارکسیست - لنینیستی به علوم اجتماعی انگیزه جدیدی داد. هرچه جامعه شوروی پیشرفت بیشتری حاصل کند بهمان نسبت هم ما محتاج تحقیقاتی خواهیم بود که به پیشبرد دگرگونسازی کمک رساند و تحولات انقلابی را در تکامل سوسیالیسم بوجود آورد.

\*\*\*

## سومین قانون اساسی الجزایر

من می‌خواستم اطلاعات دقیق تری درباره قانون اساسی جدید الجزایر بدست آورم. این قانون تا چه اندازه جوابگوی خواسته‌های خلق از بابت مردمی ساختن زندگی اجتماعی و سیاسی است که در تظاهرات توده‌ای پائیز سال گذشته صراحتاً طلب می‌شد؟

المطلة الكبرى  
مصر

حافظ الجبالی  
کارگر مجتمع نساجی

در بیست و سوم فوریه ۱۹۸۹ هفتاد و سه درصد از مردم الجزایر که در انتخابات شرکت کردند به قانون اساسی جدید رای دادند. این سومین قانون اساسی کشور از آغاز استقلال الجزایر در ژوئیه ۱۹۶۲ است.

رویدادهای اندوهناک ۱۹۸۸\* زمینه قبلی پذیرش قانون جدید گردید. پس از فرمانروایی سلطه جوانان تنها حزب رسمی مجاز کشور یعنی حزب جبهه آزاد بیخشم ملی (حزب اف.ال.ان.)، مرحله بهبود جو سیاسی آغاز گردید. با این همه بسیاری مسائل پیچیده اجتماعی و اقتصادی وجود دارد که حل نشده است. نه حزب اف.ال.ان. و نه هیچکدام دیگر از احزاب و جریانها نتوانستند سیاستی واضح و موثر جهت غلبه بر دشواریها پیشنهاد کنند.

ولی از هم اکنون پدید است که نیروهای اجتماعی و از جمله نویسندگان قانون اساسی جدید وقوف دارند که گسترش دموکراسی جهت پاسخگویی به نیازهای ملت و الزامات ترقی اجتماعی ضروری است.

\* اوایل اکتبر ۱۹۸۸ چنان انفجاری در اجتماع کشور رویداد که در سراسر تاریخ الجزایر مستقل بی سابقه بود. دولت مجبور شد، نظریه تظاهرات توده‌ای و ناآرامی‌های خیابانی وضع فوق‌العاده اعلام کند. نخست پس از آنکه رئیس جمهور در پیامی به ملت قول اصلاحات سیاسی را داد تخفیف تشنجات که می‌رفت به جنگ داخلی منتهی شود امکان پذیر شد. (تحریریه)

\*\* جبهه آزاد بیخشم ملی در سال ۱۹۵۴ تأسیس یافت. در سال ۱۹۶۴ به حزب اف.ال.ان. تغییر تشکیلات داد که تا تصویب قانون اساسی ۱۹۸۹ تنها حزب رسمی مجاز در کشور بود. در کنگره ششم حزب در ماه نوامبر ۱۹۸۹ قرار بر این شد که مجدداً نام قدیمی جبهه آزاد بیخشم ملی اختیار شود.

حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر بر پایه این ارزیابی یعنی که این سند در مجموع بازتاب دهنده وضع واقعی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و در عین حال بازتاب دهنده منظومه نیروهای طبقاتی در جامعه الجزایر است مردم را به قبول طرح قانون اساسی فراخواند. قانون اساسی جدید که تا اندازه ای بیانگر توافق میان نیروهای مختلف سیاسی است، تضمین حقوقی حل وظایف تودمائی را در مرحله کنونی یعنی رشد اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی کشور را فراهم می آورد. این قانون واقعا قدمی است در راه شکوفائی دموکراسی.

قانون اساسی جدید واقع بینانه است. در چهاربخش و ۱۶۷ ماده آن اشاره ای به منشور ملی ۱۹۸۶، که مبنای عقیدتی حزب اف.ا.ا.ن. بود و به کشور تحمیل شده بود و بوسیله آن سیاست محافظ حاکم توجیه می شد، نیست. همینطور اشاره ای هم به سنگبری سوسیالیستی در آن نیست\* تزی که در آغاز بسیاری را جذب می کرد اما بر موزمان ماهیت عوامفریبانه ای گرفت و از آن سوء استفاده شد تا تحدید حقوق دموکراتیک، اجتماعی و اقتصادی توده های خلق را توجیه کند.

هدف فاشی در قانون اساسی "حفظ آزادیهای اساسی شهروندان و رونق اجتماعی و فرهنگی ملت" و نیز "از بین بردن بهره کشی انسان از انسان" اعلام شده است. (ماده ۸). به حل مسائل مشخص ملی دموکراتیک اهمیت بسیار داده می شود. بر حل مسألت آمیز و عاری از قهر درگیریهای بروزکننده در اجتماع بر بساط نظام حقوقی درخوری، تاکید می شود.

اصول مثبت قانون اساسی امکانات تحقق بای آزادیهای اساسی و در نتیجه نیز دموکراسی را که پایه استقلال ملی و نیروی محرکه رشد اقتصادی را تشکیل می دهد، فراهم می آورد. بسیار مهم است که در این سند حقوق سیاسی، فردی و جمعی قید شده است. کلیه شهروندان در برابر قانون برابرند، هیچکس نباید مشمول تبعیض شود. آزادی عقیده، وجدان، بیان، آزادی ائتلاف و اجتماع تضمین شده است. همچنین کنترل رعایت این آزادیها منظور شده است. شهروندان حقوق برخورداری از خدمات بهداشتی، آموزش و پرورش، کار و غیره، دارند.

ماده ۴ قانون اساسی را می توان مهمترین دستاورد مردمی بشمار آورد. در این ماده آمده است: حق تشکیل با هماد های سیاسی برسمیت شناخته می شود در عین حال که نباید از این بابت آزادیهای اساسی، وحدت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور یا حاکمیت خلق، بخطر افتد. باین ترتیب صحبت از سیستم چند حزبی می رود و حق منتج از آن یعنی تشکیل احزاب سیاسی تأکید می گردد. هرچند که چارچوب و مقررات مشخص عملی ساختن این اصول در قانونی درباره انجمنها که ماهیت سیاسی دارند تنظیم خواهد شد، ولی از هم اکنون می توان گفت که سیستم یک حزبی،

\* برخلاف قانون اساسی ۱۹۷۶ (تحریریه)

انحصارگری سیاسی و سلطه جویی، آنطور که از سال ۱۹۶۲ در الجزایر حاکم بود، به گذشته تعلق دارد. اما ماده ۴ تا این زمان فقط منعکس کننده واقعیت اجتماعی - اقتصادی کشور است که در آن در ربع قرن اخیر قشر بندی اجتماعی همواره جلو رفته است و مرزهای میان طبقات و قشرها مختلف با مشخصات ویژه و منافع متضادشان هرچه بارزتر می شود.

چندی است که با هماد هایی با ماهیت سیاسی تشکیل یافته اند مثلاً انجمن فرهنگ و دموکراسی، جبهه نجات اسلامی و اتحاد نیروهای دموکراتیک. احتمالاً سازمانهای دیگری هم تشکیل خواهند شد. حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر (پ.ا.ا.س)، سازمان جانشین حزب کمونیست الجزایر، در ژانویه ۱۹۶۶ تأسیس یافت. هرچند این حزب بعلمت سیستم یک حزبی موجود از طرف حکومت به رسمیت شناخته نشد ولی بکرات و علناً اعلام می داشت که یک حزب طبقه کارگر است که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونال پرولتری فعالیت می کند. ما در اصول قانون اساسی جدید تأکید درستی سیاست پ.ا.ا.س را می بینیم که مصرا نه خواستار قانونی شدن حزب و "صوت الشعب" ارگان مطبوعاتی آن، می شد که مدافع منافع خلق است.

بعلاوه می خواستم ماده مترقیانه ای را در قانون اساسی برجسته کنم که حق تمام شهروندان را به عضویت در سندیکاها و شرکت در اعتصابهایی را که طبق موازین قانونی صورت خواهد گرفت، برسمیت می شناسد. این پیروزی بزرگ زحمتکشان است. احتمال دارد که قانون اعتصابات محدود و پنهانی دربر داشته باشد ولی می توان این محدودیتها را به حداقل رسانید. باید متذکر شد که کارگران از سالها پیش با خروج خود از سندیکا های دولتی مخالفت خود را با شیوه های آن اعلام داشته اند زیرا که این سازمانها بشکل "تسمه نقاله" تنها حزب رسمی مجاز درآمده بودند. حال وظیفه این است که زحمتکشان را با ایجاد سندیکا های قوی متکی بر موازین دموکراتیک که قادر به دفاع از منافع طبقاتی باشد، متحد کنیم تا حقوق جدید واقعا بدست آید.

قانون اساسی جدید در زمینه ساختار حکومتی تفکیک قوای مجریه، مقننه و قضائیه را منظور کرده است. اختیارات رئیس جمهور و اختیارات نخست وزیر در عین تعادل نسبی وظائفشان از یکدیگر متمایز شده است. قرار است که مجلس ملی خلق (پارلمان) در آینده نقش بیشتری بعهده گیرد. استقلال ارگانهای حقوقی استحکام یافته است.

با اینهمه ریاست جمهوری هنوز هم اختیارات وسیعی دارد. مسئولیت دفاع ملی، تعیین و رهبری سیاست خارجی با رئیس جمهور است، انتصاب نخست وزیر بعهده اوست و می تواند او را معزول کند و اختیار عقد و تصویب قرارداد های بین المللی و غیره از آن رئیس جمهور است. از این جنبه می توان گفت که رژیم حکومت ریاست جمهوری برقرار می ماند. اما نخست وزیر هم اختیارات واقعی دارد. او برنامه دولت را تدوین و به مجلس پیشنهاد می کند و در مقابل آن مسئول است.

در آینده انتخابات، در صورتیکه ماهیت واقعا دموکراتیک بپایند، نقش به مراتب مهیجتری در زندگی اجتماعی خواهد داشت، زیرا که مجلس ملی خلق اختیارات بیشتری در امر قانونگذاری و کنترل دولت و از جمله حق دادن رای عدم اعتماد به آن کسب کرده است.

شورای قانون اساسی جهت کنترل رعایت قانون اساسی و مقررات آن، ارگان حکومتی جدیدی است که اجرای فرآیندوم ها و انتخابات و غیره را بعهده دارد. يك دادگاه بازرسی بوجود آمده است که هزینه های مالی سازمانهای دولتی و ارگانهای خودگردان محلی را بررسی می کند. به علاوه قانون اساسی مقرراتی را جهت فعالیت دولت و سازمانهای آن، در موارد بروز اوضاع بحرانی و انحلال مجلس وضع کرده است.

اصول بنیادین سیاست خارجی الجزایر در قانون اساسی پایه دار شده است: صلح، همسنگی و همکاری در راستای روح زمان ما و بر موازین خواسته های کل بشریت. این اصول به حفظ استقلال ملی و تمامیت ارضی و توسعه دوستی میان خلقها بویژه مناسبات مودت آمیز میان خلقهای مغرب عربی کمک می کند. حتی در این زمینه نیز شرط تحقق بایستی موفقیت آمیز اصول اعلام شده دموکراسی است که زمینه مشارکت مردم و بسیج توده ها، اشتراك مساعی و پیوندگیری نیروهای میهن دوست را تشکیل می دهد.

در قانون اساسی جدید در کنار جنبه های بی شك مثبت، برخی پس رفت ها هم در قیاس با قانون اساسی قبلی وجود دارد. از جمله در قانون جدید اشاره ای به تحکیم مالکیت دولتی در صنعت و کشاورزی و نیز در رشته خدمات نمی شود. عدم تعهد دولت در برخی عرصه های اجتماعی اینک در قانون قید شده است. مثلا فعالیت ارتش خلقی ملی که قبلا نقش مهمی در عمران غیر نظامی بعهده داشت به وظایف سنتی - دفاع ملی - محدود گشته است. از بهر ها که جزء جدائی ناپذیر موجودیت (ملی) و فرهنگی مایند نامی برده نمی شود. ما امیدواریم که در جریان تکامل دموکراسی امکان پذیر شود که این نقائص - نیز در مورد زبان بزرگ - برطرف گردد.

باین ترتیب قانون اساسی جدید در مجموع قدمی است در راه ایجاد حکومت قانون در الجزایر. مقررات آن، مبارزه بخاطر حل مسائل ملی دموکراتیک را تسهیل می کند و زمینه را جهت ائتلاف وسیع دموکراتیک تقویت می نماید که این خود می تواند به گام برداشتن در راه سوسیالیسم کمک کند. نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور روند دموکراتیک سازی آغاز شده را بمثابه ضرورتی شناختناخته زیرا آنها همه بخواهی می دانند که هیچکدام به تنهایی نمی توانند ترقی اجتماعی را تأمین کنند. این شناخت حاصل انواع و اقسام کشفکن ها طی سالها دراز است. اعتراض عمومی خلق بشورش در آمد و قربانیان بسیار آلود. همبستگی بین المللی با جنبش دموکراتیک در الجزایر تقویت شد فاست بدیهی است آنچه که در مورد قانون اساسی - هر اندازه هم که مترقی باشد - مهم است اصول

مندرج در آن نیست بلکه پیاده کردن پیگیرانه و صحیح این اصول است. بهمین علت حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر زحمتکشان، کلبه میهن دوستان و دموکراتها را فرامی خواند که هوشیار بمانند، متحد شوند و تلاشهای بازم بیشتر بنمایند تا اصول قانون اساسی مخدوش نگردد بلکه مطابق روح دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی تحقق یابد. اینک اتحاد بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد، زیرا نیروهای بسیاری در داخل و خارج هستند که قصد دارند نیروهای میهن دوست را متفرق کنند. با توجه باین خطر است که حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر به تشکیل جبهه واحد دموکراتیک فرامی خواند که بر برنامه مشترکی جهت حل موفقیت آمیز مسائل دموکراتیک و ملی متکی است.

علی ملکی

نماینده حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر

در تحریریه مجله

ما همه اعضای يك خانوار بزرگیم

مانده از صفحه ۱۲

دست از مبارزه می کشید. اما نه زحمتکشان و نه توده های صلح دوست چاره ای ندارند جز آنکه بخاطر زندگی بهتر مبارزه کنند هر چند که آنها همیشه این امکان را ندارند که میدان مبارزه ای را انتخاب کنند که برای خود آنها مناسب باشد.

جو سلوو: تاریخ یکصد ساله اول ماه مه شکست ها و عقب نشینی های طبقه کارگر را در کشورهای مختلف بخود دیده است. اما در عین حال اگر روند کلی را در نظر بگیریم می توان بحق و سرافرازی ادعا کرد: دنیا تغییر کرده است، زمان سلطه عمومی مناسبات استثماراری سپری شده است و جهان نوین بدست زحمتکشان ایجاد می شود، در مبارزه و همبستگی رزمنده بین المللی آنها.

از ناشکیبی خود در برخورد با هر شکل دیانت، شمری نبرده است. اما برعکس جنبش آزاد پیخش در بعضی کشورها نمونه های صجاب کننده ای از اشتراك مساعی کمونیست ها و مذهبیان بدست می آید. این لحظه جد پدرا باید مورد نظر قرار داد.

انتقاد مارکسیست ها از دین عمدتاً متوجه اعمال مذهبی و دیانت سنتی است. اما بی تردید غلط است اگر دائماً همان چیزی کسه بارها گفته شده تکرار شود بی آنکه توجه گردد که در مسیحیت جریانهای در میان مذهبیان بوجود می آید و الهیات جدیدی شکل می گیرد که خلاف راه کلیسای متعارف و دیانت سنتی می رود. شرط اساسی برای درک درست مناسبات میان مارکسیسم و دیانت تحلیل محتوا و اشکال بروز مکاتب ایمانی جدید است. مارکس در "نقد برنامه گوتا" آنجا کسه از اوهام دینی سخن می گوید در عین حال از کاتولیک های آلمان در برابر ناشکیبی لوتری که در قوانین ضد کاتولیکی به مبارک متجلی می شد، دفاع می کند. به عبارت دیگر مارکس به دین برخورد انتقاد آمیز دارد ولی در عین حال از جوامع کاتولیکی آلمان که برای حفظ بقای خود مبارزه می کردند حمایت می کند.

اتنسیسم ملاک تعیین کننده ایدئولوژی مارکسیستی نیست. بنای آن بر درک ماده گراپانه از جهان در اشکال دوگانه بروز آن یعنی تاریخ و طبیعت است. حتی در زمان عتیق هم سنت ماد گرائی وجود داشته است و در فرهنگ اروپائی قرن هجدهم این سنت در آثار فیلسوفهای ماده گرای بورژوازی چون هولباخ، لامتیه و هلیوتیوس به شکوفائی می رسد. این ماده گرائی، بنوشته پلخانف، انقلابی روس یاری دهنده بورژوازی انقلابی فرانسه بود. ضدیت با سلطه کلیسا، سلطنت ستیزی و مبارزه با فئودالیسم شاخص تفکر بورژوازی آن زمان بود. با این همه اتنسیسم آن زمان اساس نظام اقتصادی ایجاد شده بر ویرانه های رژیم قدیم را مورد تردید قرار نداد. برعکس به توجیه تحولات پرداخت. انتقاد اندیشمندان بورژوازی قرن هجدهم از دین به انتقاد از قانونمداری بورژوازی نیانجامید بلکه آنرا مستدل ساخت.

محتوای اتنسیسم در جریان تاریخ تحول یافت. اتنسیسم عتیق با برداشتی مبنی بر ساختار فیزیکی - ریاضی از کیهان بود که مکتب دار آن دموکریت (۴۷۰-۳۰۰ ق.م.و) فیلسوف یونانی بود. او می گفت که احساسات انسانی از تاثیرات مادی حاصل می شود، وجود خدایان را انکار می کرد و عقیده داشت که "ذات اعلی" (تئوس) فنا ناپذیر وجود ندارد. دیگر اتنسیسم قرن هجدهم است که حاملان آن چنانکه قبل از کرسد فیلسوفان انقلابی بورژوازی بودند. و بالاخره اتنسیسم علمی قرنهای نوزده و بیستم است. اینک این سؤال پیش می آید که آیا مارکسیسم باید خود را در مرحله کنونی با تمام اشکال پیشین اتنسیسم یکی کند یا اینکه باید بر چنین موضعی غلبه کند و بی کم و کاست از "غیرمذهبیت"، از وارستگی از هر نوع دیانتی سخن بمان آورد؟

پروفیسور دیرسی لندروز

(برزیل)

## ملاحظات در زمینه بحث\*

### مذهب و غیرمذهبیان

شرکت مذهبیان در مبارزه انقلابی (که بگفته لنین "اعتراض سیاسی است که در پوشش مذهبی بروز می کند") در دهه های اخیر در آمریکای لاتین چنان گسترده و مبارز است که لازم بنظر می رسد در برخی واژه ها و تصورات مالوف بازاندیشی شود. اغلب وحدت مبارزاتی زحمتکشان بعلمت رساندن اتنسیسم به مرتبه اصل غیرقابل تغییر دینی که برای خدایپرستان تحقیرآمیز است، دچار اشکال می شود. دیرسی لندروز، فیلسوف کمونیست برزیلی که در زمینه مسائل مذهبی متخصص نامداری است، با انکار به گفته های مارکس به بیان ملاحظات جدیدی در بحث معتقدان به مذهب و غیرمذهبیان می پردازد. ما این مقاله ایشان را بعنوان انگیزه بحث منتشر می کنیم.

اتنسیسم بعنوان بنیاد اندیشه فلسفی و سلوک اخلاقی تنها مرحله ابتدائی سیستم جامع جهانی بینی و اخلاقی است که وابسته به مذهب نیست. آنچه امروزه بطور معمول از اتنسیسم فهمیده می شود عمدتاً عبارتست از عدم پذیرش معجزه و نقد کهنه خدایان. چنین اعتقاداتی گاه تکیه اندیشه تئوربائی را نیز تعیین می کند. در این جا این سؤال پیش می آید که آیا مارکسیسم خلاق را می توان بسطح چنین "اتنسیسمی" تنزل داد. من عقیده دارم که عمل انقلابی ثابت می کند که مساوی دانستن مارکسیسم و اتنسیسم به هیچوجه مسائل مناسبات میان مارکسیسم و دیانت را حل نمی کند.

تجربه سیاسی حاکی از آن است که مساوی پنداشتن این چنین معمولاً به بن بست می انجامد تاریخ این نکته را با ثبات رسانده است: درست بهمین علت است که مثلاً اتنسیسم آنارشیزم ها

ما باد و گونه طرز تفکر سروکار داریم که باید از دید مارکسیستی بازبینی شود. اولی اثتیمس سنتی است که ماهیت آن انتقاد تحقیرآمیز نسبت به خدا است. دومی بر اساس فراغت از هرگونه دیانت (غیرمذہبیت) متکی است و در همین حال برخورد منفی با دیانت را کنار می‌گذارد. ایمن طرز تفکر مغایرتی با تئوری شناخت، با تحلیل علمی صور مذہبی و محتوایشان ندارد ولی در همین حال وجود جوامع مذہبی را اساسند می‌داند و همکاری میان مذہبیان و غیرمذہبیان را مجاز می‌داند که بویژه بر تلاش مشترک برای رهایی انسانها از تمام نیروهای ستیزنده با آن متکی است.

همانطور که زندگی نشان می‌دهد بسیاری از مقوله‌های مارکسیستی تنها بخود آن تملیق ندارد چنانکه این گفته در مورد برخی از نمایندگان خداشناسی آزاد بیخشن نیز صدق می‌کند. تئوری مارکسیستی بنوبه خود بعضی از باورهای لائتفیر اثتیمستی را که به انتقاد از مذہب برمی‌خیزد از متفکران پیشین گرفته است. اما اثتیمس بنا بر محتوای تئوریهائی و در رفتار علمی بسیار کهنده است. در نظر نمی‌آورد که رسوم مذہبی بر واقعیت‌های فرهنگی تکیه دارد و اینکه "هومورلیکیگوزوس" (انسان مذہبی) چون سایر انسانها موجودی اجتماعی و سیاسی است که برای زندگی بهمین شرایط مادی نیازمند است. بعلاوه فراغت کامل از دیانت بدان دلیل نمی‌تواند به روی گردانی صرف از ایمان مذہبی محدود شود زیرا که چنین شیوه‌ای چندان سازنده نیست. لودویک فویرباخ، فیلسوف آلمانی، پیش از مارکسیستها این موضع فکری را صریحا پنهان گذاشته است.

غیرمذہبیت بعنوان مقوله‌ای اخلاقی برخلاف اثتیمس، محتوایی انسانگرایانه دارد: بحساب می‌آورد که شخص مذہبی چون سایر زحمتکشان در از یاد ثروت اجتماعی همکاری دارد. اکثر مذہبیان شهر و ده زحمتکشانی ساده، کارگر و دهقانند. گاه در اجتماع پیش می‌آید که درک و شناخت استثمار انسان از انسان و تلاش برای رهایی اجتماعی در جریان تفکر این بخش بزرگ محرومان جامعه درباره مسائل دینی شکل می‌گیرد. باین ترتیب ممکن است که اندیشه رهایی‌دز جریان تکامل خود در اشکال مذہبی مبارزه علیه بهره‌کشی سرمایه‌داری در شهر و علیه سلطه زمینداران بزرگ در روستا تجلی کند.

یکی از راه‌های موفقیت خداشناسی رهایی‌بخش در آمریکای لاتین همین است. هواداران آن طی فعالیت ارشادی خود احتیاجات واقعی توده‌های استثمارشده را دنبال می‌کنند. آنها تحتانی‌ترین جماعات مسیحی را می‌گیرند و ارشادگرانه به فعالیت می‌پردازند و اغلب در موزه‌های خود مفاهیم اساسی مارکسیستی را بکار می‌برند و از این طریق به روشنگری سیاسی می‌پردازند. طبیعی است که تمام ادیان اجزاء ارتجاعی نیز دارند ولی این بهیچوجه بدان معنا نیست که توده مذہبیان یقینا مرتجع باشد. اثتیمس قلد رمنش ترجیح می‌دهد که این واقعیات را انکار کند، اما این واقعیات بنظر ما برای ایجاد تفاهم میان مارکسیستها و مسیحیان در جریان مبارزه اجتماعی و

انقلاب اهمیت اساسی دارد.

بنظر من مارکسیسم شروع کرده است که بر اثتیمس مهاجم چیره شود و در تئوری و عمل شرایط جدیدی برای تفاهم متقابل میان دیانت و انسانگرایی غیرمذہبی بوجود آورد. طبیعی است که ما کمونیستها انتقادات مستدل به جنبه‌های صوری و محتوایی دیانت که بیگانگی انسان را از اجتماع ترفیب می‌کند، وارد می‌سازیم ولی در عین حال نباید فراموش کرد که شخص مذہبی موجود ویژه اجتماعی است که دیانت برایش مهمترین عامل امید است. بدون امید دیانت متصور نیست. ولی سوسیالیسم بدون امید بطریق اولی غیر ممکن است.

امروزه در عرصه بین‌المللی بویژه درک این مطلب مذہبیان و غیرمذہبیان را متحد می‌کند که سرنوشت بشر وابسته به تفاهم آنها است زیرا که نتیجه یک فاجعه اتی سراسری در جهان این خواهد بود که خداپرستان و آنها که به خدا ایمان ندارند به یک گورستان بیافتند. اندیشه — پرد از مارکسیستی و عالم الهیات مسیحی نسل جدید به یک اندازه خواهان مبارزه برای رهایی اجتماعی انسانها، علیه بهره‌کشی از کار غیر و بهیعدالتی سرمایه‌داری هستند. مبارزه بخاطر صلح و ترقی اجتماعی تنها زیر لوای مارکسیسم پیش‌نی رود. اینک مسئله بقای کل جامعه بشری، چه آنها که خود را وابسته به دیانت می‌دانند و چه آنها که پیوندی با مذہب ندارند یا خود را اثتیمست می‌دانند، مطرح است. انسانگرایی غیرمذہبی مارکسیستی بویژه در برگیرنده این حقیقت ساده است که زندگی تنها متاع مشترک همگان است و باید نظر به خطر نابودی هسته‌ای حفظ شود. ما در بیکران ناشناخته کههان مسافران یک کشتی هستیم و سلاحهای اتی مارکسیست و اثتیمست و مذہبی را از یکدیگر تمیز نمی‌دهد. بر ذهن انسان عصر ما بویژه این احساس غلبه دارد که: اگر فاجعه رخ دهد همه با هم غرق می‌شوند. عدم اعتقاد به خدا و انتقاد مارکسیستی بر مذہب از اثتیمس فویرباخ سرچشمه می‌گیرد که یکی از نمایندگان باصطلاح چپ هلگی است. او در اثر خود که بسال ۱۸۴۱ تحت عنوان "ماهیت مسیحیت" منتشر شد، باتکاء فلسفه هلگ اما از مواضع اثتیمستی و ماده گرایانه اصول انتقاد بر دین را بیان می‌کند. وظیفه فویرباخ این بود که خداشناسی را به انسان‌شناسی بازگرداند. اما این یورش هوشمندانه به پیروزی کامل تئوری شناخت نینجامید، بعبارت دیگر به گسست قطعی از دین منجر نشد. او فقط مستدل ساخت که علم و دیانت نافی یکدیگرند. او باین وسیله که منشا "دنیائی سمبل سازی دینی مسیحیت را به اثبات رساند کک کرد تا حکایت ماهیت لاهوتی این سمبلیها از نظر تئوری باطل شود. باین ترتیب باورهای اسطوره‌ای دینی در اندیشه او صورتی صرفا دنیوی یافت. خدایان و "قدیسان" به شخصیتهای تاریخی تبدیل شدند. فویرباخ آئین پرستش دینی را رد کرد و در برابر آن آئین پرستش انسانی را که در پوشش دیانتی خدا خیزده بود، قرار داد. او در عین حال که به این

بسنده کرد که خدای دیگری را، انسان را، جاننشین "خدا" کند، شرایط انتقاد از دیانت را فراهم آورد. با این همه ائتیم از دیانت نبود بلکه فقط نفی آن بود.

مارکس برخلاف فویرباخ در انتقاد خود از دین با این روش بسنده نکرد؛ او خود را به ائتیم محدود نمی‌کند بلکه از آن فراتر می‌رود، به دیدگاه جدیدی می‌رسد و بعنوان مهمترین ملاکسی که شاخص غیر مذہبیت است واژه ای چون "واقعیت انسانی" را پیشنهاد می‌کند که در دست نوشته<sup>۱</sup> از مارکس از سال ۱۸۴۴ مندرج<sup>\*</sup> است. بمعبارت دیگر عامل اصلی برای مارکس غیر مذہبیت خود انسان (آنتروپوس) است در حالیکه ائتیم فویرباخ بر مفهوم "خدا انسان" (تئوآنتروپوس) — "انسان خدا است، انسان خدا"، متکی است. بنابراین مارکس در تحلیل شرایط رهایی کامل از دیانت در مواضع کاملاً دیگری قرار دارد و بدنهال خداجویی هائی که به محدودیت نظری دچار است نمی‌رود. انتقاد او از دیانت بطور قطع از هر گونه خوش پنداری می‌گسلد و از "عطر جانپور" نشعه آور هم دیانت و هم ائتیم روی می‌گرداند.

مارکس در اثر خود با انشائی ممتاز می‌نویسد: "دیانت خورشیدی خیالی است که حول انسان می‌گردد، تا زمانیکه انسان بر محور خود نگردد."<sup>\*\*</sup> بنیانگذار مارکسیسم از این طریق کسه از خورشید خیالی دیانت بطور قطع روی می‌گرداند و فلاکت مذہبی را بانتقاد می‌کشد فلاکت واقعی جامعه طبقاتی را در پشت آن می‌بیند. او با دین نه از طریق نفی آن، از این طریق که سبیل های انسانی را بجای سبیل های اسرارآمیز ماورا<sup>\*</sup> طبیعت پنهانند بلکه از طریق فقدان هر گونه اعتقاد مذہبی، مبارزه می‌کند. برخورد تئورپائی او نه نیازمند واقعیات مذہبی است و نه ربطی به نفسی ائتیمستی دارد. وگرنه اولی بمعنای هرمنوتیک<sup>\*\*\*</sup> مذہبی و دومی در حکم هرمنوتیک ائتیمستی میبود؛ برخورد انتقادی مارکس با دیانت هیچیک از این دو موضع را اختیار نمی‌کند زیرا این دو کتکی به منتفی شدن دیانت نمی‌کند.

روش فویرباخ بطور خلاصه در پیشگفتار چاپ دوم کتابش، "ماهیت مسیحیت"، شرح داد همیشه در آنجا می‌نویسد که او پرده کذب آلود و سراسر تضاد خداشناختی را دریده است. در مقدمه چاپ اول (۱۸۴۱) آمده است، خداشناسی مذہبیت است که به انسان شناسی تبدیل شده و این ترتیب موضوع مشغله ذهن آگاه شده است و در این جریان روش هلگ درستی بی‌چون و چـرا و اساسمندی تاریخی خود را به اثبات رسانده است. فویرباخ روش خود را کاملاً عینی می‌خواند و آن

\* مارکس — انگلس، آثار، جلد ۲، صفحه ۵۳۰. K. Маркс и Ф. Энгельс.  
Из ранних произведений. Москва, 1956, с. 626

\*\* همانجا جلد ۱، صفحه ۳۷۹ — (روسی) مارکس، انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱، صفحه ۱۰۵

\*\*\* Hermeneutik علم تفسیر و تعبیر متون، در اینجا تعبیر و تائیل سمبولها (تحریریه)

را با روش شمی تجزیه ای همردیف می‌داند. او بکلمه این روش کوشیده است "ترجمه دقیق و صحیح دین مسیحی را از زبان صور خیالی مشرق زمین در ترجمه ای دقیق و صحیح بزبان آلمانی، فصیح و قابل فهم"<sup>\*</sup> در آورد.

فویرباخ در برخورد انتقادی خود با دین تحلیلی را بکار می‌برد که خود او در پیشگفتار چاپ دوم (۱۸۴۳) کتابش آنرا "تجربی — فلسفی یا تاریخی — فلسفی" می‌خواند. در اینجا او مینار را بر واقعیات مذہبی، برخورد موضوع بررسی گذاشته است، نه بر مبنای تفکر تجربی غیرمادی. "موضوع اصلی من مسیحیت، دیانت است، آنطور که مشغله بلا فصل، ماهیت بلا فصل انسان است."<sup>\*\*</sup> لذا آنگاه که او خود را ائتیمستی می‌خواند نظریات خود را ضد مسیحی نمی‌داند. دین برای او پدیده ای طبیعی بود، نه پدیده ای غیرطبیعی. ائتیم برای او بمنزله افشای راز دیانت بود، بمنزله این واقعیت بود که دیانت خود، آنهم نه در ظاهر بلکه در باطن، آنهم نه در عیان و پندارهایش بلکه در قلب خود، در محتوای راستین خود به چیز دیگری باور ندارد مگر به حقیقت و خدائی ذات انسانی. فویرباخ وحدت سه گانه الهی و کتاب مقدس را بعنوان "خود فریبی انسان"، بعنوان "صور کاذب" خداشناختی، "صور خیالی"، از تخت بزرگ کشید.

عبارتی چون "بی بضاعتی دینی" و "فلاکت دینی" که مارکس بکار می‌برد درست برخاسته از همین بیانات (فویرباخ) است. ولی محتوای اندیشگی عبارت اخیر بسیار جامع تر و عمیق تر از آن چیزی است که ما نزد فویرباخ می‌یابیم. در اینجا اختلاف بر سر تفاوت های اندک نیست بلکه اختلاف ماهیت اصولی دارد: برخورد مارکس با دین از دیدگاه تئوری شناخت است.

بعقیده فویرباخ "انسان مذہبی" حامل اعتقادات دینی است، اما او بعنوان موجود مذہبی موجودی متفکر می‌ماند. وجه تمایز او از حیوان درست در همین است زیرا حیوان نمی‌تواند احساساً مذہبی داشته باشد. فویرباخ بر اساس این صفری و کبری نظریه خود را درباره ماهیت مسیحیت تدوین کرد و طرز برخورد سنتی با دین را تغییر داد با این ترتیب که در موضعگیری نسبت به آن بر پنداره های خیالی تئورپائی و فلسفی چیره شد. بنا بعقیده فویرباخ خود فریبی عالم دینی در این است که او محتوای صوری دیانت را واقعیت می‌پندارد؛ خود فریبی فیلسوف در این است که او موضوع تحقیق خود را در مغز خود می‌جوید. او از اینجا دنتیجه می‌گیرد: تکامل دین وقتی بسته نقطه اوج می‌رسد که به ضد خود مبدل شده باشد، به نفی دین انجامیده باشد؛ اوج فلسفه آنگاه حاصل می‌آید که ماهیت آن نفی فلسفه شود. مارکس درست همین حالت صرف کشف و شهود را به

\* Ludwig Feuerbach, Das Wesen des Christentums, \*

جلد اول، برلین ۱۹۵۶، صفحه ۱۴/۱۵

\*\* همانجا (آلمانی) ص ۲۷، (روسی) ص ۲۶

انتقاد می‌گیرد هنگامیکه تز مشهور یازدهم خود را مطرح می‌کند: "فیلسوفها جهان را بتفساوت تفسیر کرده اند ولی اصل متحول ساختن آنست"

همسته اثتیسیم نوعی ایمان است با علامت معکوس. از آنجا که اثتیسیمها از حد و مرز نفی دین فراتر نمی‌روند لذا قادر نیستند بر عناصر طرز تفکر دیناتی چیره شوند. ایمان با علامت معکوس با فقدان هرگونه اعتقاد مذهبی یکی نیست. اثتیسیم نقش تفکر مذهبی را بوضوح بر خود دارد. برعکس فراغت از هرگونه ایمان مذهبی چیزی بیش از اثتیسیم است زیرا این فراغت به انکار خداوند خلاصه نمی‌شود. برخورد انتقادی اثتیسیتی بر مبنای دیناتی است که محمل دیگری را (انسان را - تحریریه) منظور دارد، که بازتاب خود را در ایمانی با علامت معکوس می‌یابد.

اثتیسیم با این بسنده نمی‌کند که دین را "منتفی سازد" و الوهیت آنرا از میان ببرد. بلکه باز ایمان را در نوع انسان شناختی آن برقرار می‌کند آنهم در تنها شکلی که برایش ممکن است یعنی انکار معجزه، "خدای زنده" مسیحیت را از زندگی واقعی ما که بی شک هنوز هم قادر به خدا ساز است، حذف می‌کند و از آن خود را، خدای از پیش مرده اثتیسیم را بجای آن می‌نشانند.

اما برعکس آن وظیفه مارکسیسم و پرولتاریا امروزه در آن است که شرایط تئورپائی و عملی آزادی از هرگونه دیناتی را بوجود آورد بی آنکه در این مسیر حتی کوچکترین توهین و تبعیضی را نسبت به مذهبیان نچاز بدارد. اهداف طبقه کارگر انقلابی را جهان بینی دیالکتیکی ماتریالیستی در رابطه با جامعه، طبیعت و تاریخ معین می‌سازد. انسان آینده بخودی خود و بی نیاز از هر نوع تبلیغات اثتیسیتی از هرگونه پیشداوری دینی و دیگر پیشداوریها آزاد خواهد بود. در رابطه با این معنا است که مارکس در دست نوشته ۱۸۴۴ مذکور پیش بینی می‌کند که در سوسیالیسم "قائمیت به ذات انسان و طبیعت علما و آشکارا محسوس" می‌شود، که در نتیجه طرح مسئله خدا - مسئله ای که اعتراف به عدم قائمیت به ذات طبیعت و انسان را در ضمیر دارد - علنا غیر ممکن" می‌شود. مارکس می‌نویسد، "اثتیسیم بعنوان انکار این عدم قائمیت به ذات دیگر مفهومی نخواهد داشت، زیرا اثتیسیم نفی خدا است و بواسطه این نفی، موجودیت انسان را برقرار می‌دارد؛ اما سوسیالیسم بعنوان سوسیالیسم دیگر نیازی بچنین واسطه ای ندارد...".

فویرباخ می‌گوید که ایمان به خدا به انسان مذهبی احساس نیرومند رضایت درونی و سعادت باطنی می‌دهد. نیروی ایمان او ناشی از آن است که او به "ذات والا فی" امید می‌بندد که ذهنیت او را از قید و بند واقعیت غیبی رها می‌سازد. این حالت به انسان احساس سعادت نسبی می‌دهد - احساسی که تا به امروز در عمق وجود او نهفته مانده است. یک مارکسیست راستین از

\* مارکس - انگلس مجموعه آثار، جلد ۳ صفحه ۵۳ (آلمانی) - جلد ۳، صفحه ۴ (روسی)

\*\* (آلمانی) همانجا جلد ۴، صفحه ۴۶ - (روسی)  
K. Маркс и Ф. Энгельс.  
Из равних произведений, с. 598

چنین اظهاراتی همان برداشتی را دارد که از احساسات طبیعی انسانی دارد البته بی آنکه تاثیر بیگانه سازی ایمان مذهبی را از یاد ببرد. هرچند ایمان مذهبی مقوله ای کاملاً شخصی است ولی در عین حال قضیه ای نیست که تنها به شخص مربوط شود زیرا پایگاه اجتماعی آن را جامعه - جماعت مذهبی تشکیل می‌دهد. در همین جماعت است که احساس سعادت و رضایتی که اهل ایمان را بهم پیوند می‌دهد بروز می‌کند. سازمانهای آنان به قوام یابی جامعه کمک می‌کنند، از این طریق که آنها فرهنگ مذهبی یا اشکال ایجادگری دینی را در چارچوب فرهنگ دنیوی اشاعه می‌دهند. مارکسیسم و جهان بینی انقلابی با ایمان به الهیات بیگانه است ولی توده زحمتکشان عناصر دینات را در ذهنیت اجتماعی خود حفظ می‌کنند، و این مانع آنها در پیروان راه انقلاب نمی‌شود زندگی عملی انقلابی آنها را اجباراً به آن سمت می‌برد تا رسالت تاریخی رهائی اجتماعی خود را به انجام رسانند. تنها در این مبارزه است که بخش قابل ملاحظه ای از خلق زحمتکش که تحت تاثیر ذهنیت مذهبی است، می‌تواند به برداشت و ادراکی از جهان برسد که راه ساختمان سوسیالیسم به رویش می‌کشد. تنها از این طریق است که این انسانها تحت تاثیر ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا قرار می‌گیرند، آنها درک می‌کنند که ایمان مذهبی بهیچوجه برای کسب آزادی واقعی کفایت نمی‌کند.

بنابراین امروزه مارکسیسم باید سلاحی عملی در اختیار زحمتکشان مذهبی بگذارد که آنها را قادر سازد بر واقعیت زندگی تاثیر گذارند و فعالانه در شکل دادن به تاریخ شرکت جویند. اهل ایمان تنها هنگامیکه در جریان مبارزه سیاسی برای رهائی اجتماعی متشکل شوند می‌توانند علیرغم تمام ذهنیت جهان بینی شان به رسالت تاریخی خود بقدر لازم عمل کنند. تنها وقتیکه توده های مردم مذهبی که وارد زندگی عملی انقلابی شده اند از این زندگی درس بیاموزند آنوقت همزمان مبارزه پرولتاریای انقلابی می‌شوند و همراه با آن در راه سوسیالیسم تلاش خواهند کرد. در این راه است که حالت کشف و شهود اهل ایمان تغییر می‌کند و اندیشه های جدیدی که آنها را بارمنسند می‌سازد به نیروی مادی بدل می‌شود.

علت اصلی پیدایش و گسترش خداشناسی رهائی بخش در کشورهای آمریکای لاتین درست در همین است. هواداران آن به عیسان وضع فلاکت بار زحمتکشان در شهر و روستا، سرکوب اقلیتها، سیاهپوستان و سرخپوستان را مطرح می‌کنند و در جریان حل مسائل اجتماعی دیگر دم - های کهنه خداشناسی سنتی را نمی‌پذیرند. ابزار کار تئورپائی و تحلیلی خداشناسی جدید بهیچ روی آوری به مقولات اساسی ماتریالیسم تاریخی غنی می‌شود، این مقولات به خداشناسی جدید کمک می‌کند که بهره کشی از کار را در جامعه طبقاتی آشکار سازد. خداشناسان متجدد تنها از این طریق که تحلیل مارکسیستی را اختیار می‌کنند می‌توانند تضاد های پرشار سرمایه داری را برصلا



کنند. مدتها است که دیگر واژه های مارکسیستی "خداشناسان آزاد بیخشان" را به وحشیانه نمی اندازد. برعکس این مقولات به آنها کمک می کند تا شکل گیری ذهنیت مذہبی را در جوامع استثمار، تحت شرایط سرکوب اجتماعی توده های زحمتکش، بهتر بفهمند. هواداران خداشناسی رهایی بخش بکمک اصول مارکسیستی نه تنها خصلت آنتاگونیستی و ناتوانیهای سیستم ظالمانه و ساختار اجتماعی سرمایه داری را توضیح می دهند بلکه بروز اختلاف نظرهای تشکیلاتی خود کلیسا را نیز روشن می سازند. شرکت آنها در مبارزه خلق به شکل گیری ذهنیت جدیدی کمک می کند تا آنطور که مارکس خواسته است "فشار واقعا موجود سنگین تر شود از این طریق که آگاهی به فشار بر آن افزوده گردد و توهین و تحقیر بازهم خفت بارتر شود از این طریق که درباره اش می نویسند". اهداف و منافع انقلاب خواست مشترک مذہبیان و غیرمذہبیان، مسیحیان و مارکسیست ها می شود. این واقعیت زمان ما است. هم اینها و هم آنها تلاش می کنند باین اهداف برسند، هر یک به رهنمود مبانی عقیدتی خود: مارکسیست ها به رهنمود اخلاق پرولتری و انقلابی و مسیحیان به رهنمود اخلاق دیناتی که بخدمت تحولات عمیق درآمد است، ولی این هر دو وجوه مشترک بسیار دارد. و حال اگر بسیاری از مسیحیان مومن مثل ما کمونیستها به ایجاد جامعه سوسیالیستی علاقمندند پس باید تلاش آنها به پیروزیهای جدید بزرگ در امر انقلاب بیانجامد. باید نسبت به مسیحیان متجدد و علمایشان شاکر بود که به اشاعه ذهنیت مترقی در کلیسا و در جماعت مذہبی خود میدان می دهند.

از این پس وظیفه تاریخی زمان ما، مارکسیست ها و مسیحیان را متحد می سازد: مبارزه بسا فقر و بی عدالتی اجتماعی، برای ایجاد جامعه نوین، جامعه سوسیالیستی و تأمین صلح جهانی بعنوان شرط بقای بشریت. در نهایت سوسیالیسم است که حفظ تمدن را ضمانت می کند.



\* همانجا، جلد ۱، صفحه ۳۸۱ (آلمانی) - روسی. К. Маркс и Ф. Энгельс. Соч., т. I, с. 417.

## درسهای تاریخ

اولین پرنسینگر

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اطریش

اول سپتامبر ۱۹۳۹ که سرهازان وروماخت به خاک لهستان ریختند نه برای آلمان می جنگیدند و نه حتی بخاطر هیتلر خالی می کردند. آنها بخاطر کلان سرمایه آلمان می کشتند و کشورگشایی می کردند. ارتش فاشیستی سپاه پشاهتنگ کروب ها و توسن ها بود که نمایندگانشان از پیسی نظامیان قدم به قدم می آمدند و هر وجب خاک تسخیر شده را بنفع کنسرن های آلمانی غارت می کردند.

پنج سال و نیم بعد، پس از کشته شدن بیش از ۵۰ میلیون نفر و ویرانی نیمی از جهان، بعد از خودکشی هیتلر و استقرار نیروهای متفق ائتلاف ضد هیتلری در آلمان - تازه در این هنگام ژنرالها و روسای کنسرنهای آلمانی تسلیم شدند. شب هشتم ماه مه ۱۹۴۵ ژنرال فلد مارشال کاپتل، سپهبد شتوف و اد میرال فون فریدبورگ در مقر ستاد ارتش شوروی در برلین - کارلزهوزر دست مجبور به امضای سند تسلیم بی قید و شرط شدند. دنیا توانست نفس راحتی بکشد، فاشیسم هیتلری درهم شکسته شده جنگ دوم جهانی به پایان رسیده بود.

جنگی به پایان رسیده که آغاز آن اول سپتامبر ۱۹۳۹ نبود. اولین تدارکات آن در مسیام ژانویه ۱۹۳۳ صورت گرفت که هیندنبورگ، رئیس جمهور سالخورده، آدولف هیتلر را به صدارت دولت آلمان منصوب کرد. شب همان روز نازیها در نور مشعل هایشان از زیر طاق براندنبورگ مارش می رفتند و می خواندند: "امروز آلمان از آن ما است و فردا تمام جهان." و این نه تنها سرود بلکه برنامه بود، برنامه کلان سرمایه آلمان.

"اشتیاق قدیمی یورش به شرق را باید باز زنده کرد... ما باید در شرق و جنوب شرق میدان بگیریم تا برای نژاد ژرمن آن شرایط حیاتی را فراهم آوریم که برای شکوفاندن کامل نیروهای خود لازم دارد، حتی اگر قرار باشد در این راه خرده ملتهای کم ارزشی مثل چکها، سلوون ها، سلوواک ها که دائم اصل ملیت را علم می کنند موجودیت خود را که برای تمدن بی ارزش است،

از دست بدهند. اینها جملاتی گزنده و حاکی از برنامه ای برپوشانده است، که از "نبرد من" آدلف هیتلر استخراج نشده بلکه ۳۹ سال پیش از قدرت رسیدن فاشیست های هیتلری، ۵۰ سال قبل از شروع جنگ دوم جهانی و بیست سال قبل از شروع جنگ اول جهانی یعنی در سال ۱۸۹۴ توسط "آل دوپچن بلتر" ارگان "آل دوپچن فرماند" انتشار یافت. این سازمان جرگه تبلیغاتی پرنفوذ صنایع سنگین آلمان بود که توسط آلفرد هوگن برگ که آن زمان کارمند بلند پایه دولت بود و سپس رئیس هیئت مدیره اروپا شد، در نهم آوریل ۱۸۹۱ در برلین تاسیس یافت.

نقل قول بالا بازتاب دهنده برنامه قدرت بزرگ سرمایه داری است که در تقسیم جهان به مستعمرات و مناطق نفوذ مضمون شده و به همین جهت از آغاز قرن مهاجرتی علیه قدرتهای مسلط امپریالیستی نشان می داد. سرمایه داری آلمان در سال ۱۹۱۴ با شروع جنگ اول جهانی اولین تلاش را در این قرن جهت تصحیح تاریخ، "ایجاد نظم جدیدی" در اروپا یا حتی در جهان بسوی خویش، انجام داد. طبیعتاً نه آن زمان و نه ۱۹۳۹ وظیفه سرپازان آلمانی را پرورشی بهمان نکرده بودند که به میدان جنگ می روند تا مواد خام و بازارهای فروش برای سرمایه فتح کنند. آنها را با این دروغ به گمراهی انداختند که میهن "در خطر است" و باید به "دفاع" از آن برخاست.

و این حقیقت تاریخی ماندگار است که رهبران جنبش کارگری آلمان و اطرفش در آن زمان بدنیال همین شعار رهنمودها و قطعنامه های ضد امپریالیستی پیش از ۱۹۱۴ انترناسیونال را در کشور میزبان فراموش کردند، با بورژوازی بهمان "صلح خانگی" بستند و عزم مقاومت طبقه کارگر را علیه جنگ امپریالیستی از پیش شکستند. این رفتار نهایتاً موجب عمده آن شد که نیروهای پیگیر سوسیالیستی در جریان جنگ اول جهانی از سوسیال دموکراسی جدا شدند، با تشکیل احزاب کمونیستی مجدداً به مارکس و انگلس روی آوردند و سیاستی تند و تیز کردند که مبارزه بی چون و چرائی را در راه صلح و سوسیالیسم امکان پذیر می نمود.

همانطور که می دانیم جهاننگشائی سرمایه داری آلمان در ۱۹۱۸ به شکست انجامید. ولی اربابان معادن زغال و کارخانه های فولاد، بخش تجار و سرمایه داری آلمان، قطع امید نکردند انتقام می جستند تا مگر اهداف دیرین را به قیمت که شده حاصل کنند. بویژه محافل پرنفوذ صنایع سنگین، با چنین هدفی پیش چشم، از همان آغاز سالهای سی به هیتلر روی آوردند که حزب ناسیونال سوسیالیست او در انتخابات رایش ستاگ در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ پیروزی چشمگیری بد آورده و تعداد نمایندگانش از ۱۲ به ۱۰۷ افزایش یافته بود. فقر و فلاکت، بیکاری همه گیر در شهرها، ورشکستگی بسیاری از واحدهای اقتصادی کوچک، پیشه وران و کشاورزان مملوونها انسان را در مانده کرده بود و بویژه قشرهای میانی خرد بورژوازی را گوش فرمان شعارهای "ناسیونال سوسیالیستی" نازیها می ساخت که اینها خود در خفا توانستند هرچه بیشتر به کمکهای مالی،

سیاسی و تشکیلاتی کلان سرمایه تکیه کنند.

پای چکهای اعانه به نازیها امضای فلیک، فولگر، توسن - ارباب فولاد، و دیگر ممتازان صاحب صنایع دیده می شد. اما پول از خارج هم به صندوق هیتلر می ریخت. مثلاً از جانب هنری فورد اول و سرهنری دترینگ رئیس کمپن شل که امید داشت از این راه جاه های نفت "خود" را در اتحاد شوروی باز پس بگیرد. و این تنها از راه جنگ ممکن بود و آقایان به این واقف بودند.

کورت فون شرودر، بانکدار و رابط سرمایه و حزب نازیها در سال ۱۹۴۷ در دادگاه نورنبرگ جانان جنگ درباره انگیزه حمایت از نازی ها اظهار داشته است: "تلاش عمومی رجال اقتصاد بر آن بود که رهبر قدرتمندی را در آلمان در رأس کار ببینند که حکومت بادوامی تشکیل دهد. ترس از بلشویسم پیوند مشترک تمام اقتصاد بود... پیوند مشترک دیگر آرزوی عطسی - ساختن برنامه اقتصادی هیتلر بود... همه می دانستند که یکی از مهمترین مواد برنامه هیتلر لغو بهمان ورسای و ایجاد مجدد آلمانی بود که هم از جنبه نظامی و هم از لحاظ اقتصادی قدرتمند باشد. برنامه هیتلر که "رجال اقتصاد" مصرانه از آن حمایت می کردند، آماده کردن آلمان برای جنگ بود. ارنست تلمن، صدر حزب کمونیست آلمان، از همان سال ۱۹۳۲ اظهار می کرد: "کسی که به هیتلر رای دهد جنگ را انتخاب کرده است."

هنگامیکه در سال ۱۹۳۲ بحران جهانی اقتصاد که از ۱۹۲۹ در گرفته بود، از حدت می افتاد و دیگر تحریک محسوس در اقتصاد ظاهر می شد و نازیها در انتخابات ۶ نوامبر ۱۹۳۲ رایش ستاگ و مایهون رای از دست دادند و احزاب کارگری سوسیال دموکراتها و کمونیستها بر تمسداد نمایندگان خود افزودند و جمعاً قوی تر از فاشیست ها شدند، صنایع سنگین آلمان تمام نفوذ سیاسی خود را بکار انداخت تا نازیها را به قیمت که شده در رأس قدرت بنشانند و دموکراسی پارلمانی بورژوازی را درهم بکوبد.

حتی همین بزرگ در نوزدهم نوامبر همان سال نامه ای از طرف صاحبان صنایع، بانکداران و بزرگ زمینداران دریافت داشت که از او می خواستند هیتلر را به صدارت منصوب کند. مداخله آنها به نتیجه رسید. هیتلر در سی ام ژانویه موظف به تشکیل دولت شد و در اول فوریه رایش ستاگ منحل گردید. نازیها در ۲۷ فوریه عمارت رایش ستاگ را آتش زدند و این تحریکی علیه کمونیستها و بهانه ای جهت سرکوب نیروهای دموکرات شد که قبل از همه کمونیستها را زهر پاره گرفت. در ۵ مارس ۱۹۳۳ انتخابات جدید اعلام گردید ولی این انتخابات دیگر اثری بر جریان امور نداشت. اعمال ترور نسبت به دموکراتها و بخصوص علیه حزب کمونیست آلمان، خصلت نصای "مبارزه انتخاباتی" بود. هیتلر در ۲۴ مارس قانون کذائی اختیارات را از پارلمان جدید انتخاب

گذراند و باین وسیله امکان یافت مخالفان دموکرات و پیش از همه کمونیست ها را از میدان بدر کند و بقول گئورگی دیپتروف که فاشیسم آلمان را در سال ۱۹۳۵ در هفتمین کنگره جهانی کمینترن تشریح کرد - بسرعت "دیکتاتوری تروریستی مرتجع ترین جهان خوارترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی" را برقرار سازد .

هیتر طی نطقی که در ۲۰ فوریه ۱۹۳۳ در حضور نمایندگان صاحب منصب سرمایه مالی ایراد کرد تردیدی بجانگذاشت که خط مشی اصلی سیاست او در نهایت تدارک جنگ است. او توضیح داد که "تدابیر ایجاد کار" باید چنان پیش برده شود که در خدمت "اقتصاد دفاعی آلمان" قرار گیرد .

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳ "شورای عالی اقتصاد آلمان" تاسیس یافت. از جمله شانزده نفر عضو آن، نه نفر کارخانه دار بزرگ، چهار بانکدار و دو نفر بزرگ زمیندار بودند . این جمع چون نوعی "حکومت عالی" عمل می کرد . از دسامبر ۱۹۳۲ به حدود چهارصد تن از رجال انحصارها لقب "رهبر اقتصاد" دادند . اوایل سال ۱۹۳۸ شورای اقتصاد جنگ تشکیل شد - در اینجا نیز نامهای مشهور صنایع آلمان بچشم می خورد .

چند هفته ای پس از تشکیل این شورای اقتصاد جنگ یعنی در شب یازده به دوازده مارس ۱۹۳۸ ارتش فاشیستی وارد اطریش شد و باین ترتیب "تجدید نظام" اروپا، بزعم سرمایه داری آلمان، آغاز گردید . . .

اسناد تاریخی بسیاری بازی مشترک فاشیسم، جنگ و سرمایه را باثبات رسانده است. جنگ دوم جهانی در درجه اول جنگی بود برای تصاحب مواد خام، بخاطر بازارها و حذف رقابت سرمایه داری . تنها در مورد شوروی که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ مورد هجوم ارتش آلمان قرار گرفت مسئله ای مطرح بود که از زغال سنگ حوضه دونتز و نفت باکو، از غارت اقتصادی و به بردگی کشیدن مردم بسود شرکتهای آلمانی، فراتر می رفت، مسئله نبود سازی اولین حکومت سوسیالیستی تاریخ یا باصطلاح نازیها مسئله برهم زدن "توطئه جهانی یهودی - بلشویکی" مطرح بود .

طبیعتا این سؤال پیش می آید که آیا ممکن نبود از بروز این جنگ جلوگیری شود . آری جلوگیری از آن ممکن می بود اگر فاشیسم آلمان جلوگیری می شد . اما وقتیکه وضعیت داخلی آلمان سال ۱۹۳۳ را در نظر می گیریم یقین می کنیم که هیچ نیروی بورژوازی قابل ذکری که جدا حاضر بدفاع از نظام دموکراسی بورژوازی باشد در سراسر عرصه اجتماع ابراز وجود نکرد . ناسیونالیسم و کمونیسم ستیزی شك و تردیدهایی را که بخشی از بورژوازی تا سال ۱۹۳۲ نسبت به نازیها داشت منتفی ساخت . نمونه آن رفتار کلیسای کاتولیک و پروتستان بود .

اوتو د بیلپیوس، صاحب منصب عالی مقام کلیسای پروتستان، حتی در آن زمان هم که تشریح

فاشیستی در محله های کارگرنشین جزو زندگی روزمره شده بود، در ۲۱ مارس ۱۹۳۳ در کلیسای پادگان پتسدام بمناسبت افتتاح رایش ستاگ دعا می کرد که " دست رحمت الهی بر فراز بنسای امپراطوری آلمان چنان گنبدی بسازد که بد ملت آلمان، ملتی مقدس و آزاد را همواره بسه اوج بکشاند . آلمان یکبار دیگر برای همیشه یک امپراطوری، یک خلق، یک خدا . " و اسقف های کاتولیک در کلیساهای حوزه حاکمیت خود در ۸ ژوئن ۱۹۳۳ خطبه ای را خواندند نکه در آن آمده است: " برای ما کاتولیک ها بهیچوجه دشوار نیست که اهمیت جدید و فوق العاده ای را که به رهبری در امور حکومتی آلمان داده می شود ارج نهیم . . . و خود را تحت انقیاد آن در آوریم . " این انقیاد نه برای حزب کاتولیکی مستتر بود و نه برای سایر احزاب بورژوازی که بخش قابل ملاحظه پایگاتودهای آنها به سمت فاشیستها رفته بود . این احزاب در ۲۴ مارس در رایش - ستاگ آلمان به " قانون اختیارات" رای دادند و در نتیجه موافقت خود را با برجیدن سیستم قانقیا دموکراتیک اعلام داشتند و چندی بعد داوطلبانه خود را منحل ساختند .

تاریخ نویسی بورژوازی و محافل رسمی سوسیال دموکراسی بوجود نیامدن جبهه دفاعی مشترک ضد فاشیستی مرکب از سوسیال دموکراتها، کمونیستها و سندیکاها را تا به امروز هم با بمیان کشیدن تز غلط " سوسیال فاشیسم" حزب کمونیست آلمان مستدل می دارند . بی شك این تئیز صدمه بسیار رسانید و تفاهم و توافق د حزب کارگری را در مبارزه علیه فاشیسم مانع گردید . استالین بود که برای اولین بار در ۱۹۲۴ صحبت از این کرد که سوسیال دموکراسی " عینا جناح معتدل فاشیسم" را تشکیل می دهد . نخست در سال ۱۹۳۵ بود که این اشتباه بزرگ در هفتمین کنگره کمینترن اصلاح شد . و این بسیار دیر بود علیرغم آنکه حزب کمونیست آلمان از همان سال ۱۹۳۳ سیاست عملی خود را جهت ایجاد جبهه واحد ضد فاشیستی تابع این تئزی کرد .

کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در بیانیه ای خطاب به مردم آلمان مورخ ۱۱ ژوئن ۱۹۴۵ بر سهیل انتقاد از خود نوشت: " ما کمونیستهای آلمانی اعلام می داریم که ما هم خود را مقصر میدانیم از بابت اینکه با وجود جان بازی بهترین مبارزانمان، بر اثر یک سلسله خطاها نتوانستیم وحدت ضد فاشیستی کارگران، دهقانان و روشنفکران را علیرغم تمام مخالفان، بوجود آوریم . "

در عین حال نباید واقعاتی را هم نادیده گرفت که از جانب رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان (اسپ د) بر ضد وحدت جنبش کارگری بوجود می آمد . رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان از سال ۱۹۱۴ یعنی از زمان موافقت خود در تصویب اعتبارات جنگی و لذا تأیید جنگ امپریالیستی جهانی اول تصمیم به همکاری با بورژوازی گرفت و تا پایان هم مبارزه با کمونیستها را بر دفسح فاشیسم ارجح شمرد . رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان در سالهای ۱۹/۱۹۱۸ با افراطی - ترین محافل ارتجاعی جهت سرکوب جنبش انقلابی متحد شد و اوتو و لیز، صدر این حزب حتی در کنگره

لاپهزيك در ۱۹۳۱ اعلام كرد: "بلشويسم و فاشيسم برادرند". حزب سوسيال دموكرات آلمان در بهار سال ۱۹۳۲ مردم را به انتخاب فلدمارشال هيندن بورگ به رياست جمهوري فراخواند "تا جلو هيتلر را بگيرد". ده ماه بعد همان هيندن بورگ هيتلر را به نخست وزيری منصوب كرد. رهبري حزب سوسيال دموكرات آلمان تا آخرين ساعات قبل از تصاحب قدرت توسط نازيها تمام پيشنهاد های حزب كوميست آلمان را برای فعاليت مشترك رد كرد. فريدريش هتفر، سردبسر قديمي ارگان اسپ د "فورورتر" حتى پس از انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۳ كه نقش ننگين سركومب خونين كوميستها را برپيشاني داشت، خطاب به فاشيستها نوشت: "فقط کافی است شما حكومتي قانوني باشيد آنوقت ما هم البته اپوزيسيون قانوني خواهيم بود".

رهبري سوسيال دموكرات سند پيكاها نيز در تاريخ ۲۰ مارس ۱۹۳۳ طی بمانيه ای قبول وفاداری خود را نسبت به هیتلر ابراز داشت. سران سند پيكا در جمعيت از همین معنا در تاريخ ۱۹ آوريل ۱۹۳۳ اعضای خود را به شركت در تظاهرات فاشيستي اول ماه مه فراخواندند. باز در همین راستا در مقاله ای مندرج در روزنامه رسمي "Gewerkschaftszeitung" مورخ ۲۹ آوريل ۱۹۳۳ می خوانيم: "براستی قبول پيروزي ناسيونال سوسياليستها نبايد حاكسي از شكست ما باشد هرچند كه اين پيروزي در مصاف با حزبي بدست آمده است كه برای ما حامل آرمان سوسياليستي بود، ولی اين پيروزي از آن ما نيز هست زيرا كه اينك تمام ملت موظف به بني سوسيا ليسم می گردد".

فاشيستها از اين آستان بوسيها استفاده كردند و در دوم ماه مه ۱۹۳۳ به دفاتر سند پيكاها يورش بردند. سند پيكاها و اسپ د - همانطور كه چندي پيش حزب كوميست آلمان - قذفن شدند.

پنهان داشتن اين واقعات در تحليل مترقيانه تاريخ و حصول نتيجه گيريهای درخور از آن برای حال و آينده همانقدر بي فايده است كه كنكاش در اين قضيه كه تقصير عمده مانعت از ايجاد وحدت ضرور ضد فاشيستي بعهده کدام بخش از جنبش كارگري بوده است. و بالا خسره ناپيده گرفتن اين واقعات مقصر اصلي جنگ و فاشيسم را يعنى: كلان سرمايه آلمان را دربرده استوار می گذارد. و در عين حال جا يگانه والای مبارزه متبهرانه كوميستها، سوسيال دموكراتها و مسيحيان را طی دوازده سال ديكتاتوري نازيها متزلزل می سازد - هرچند كه مردم آلمان، بويژه طبقه كارگر نتوانست رژيم وحشتناك فاشيستي را به نيروي خود سرنگون كند.

كار نجات جهان از فاشيسم آلماني و پايان دادن به جنگ بعهده ائتلاف ضد هيتلري قرار گرفت. در اينجا نيز بايد برسيميل انتقاد ذكر شود كه بخصوص سياست دولت انگليس می خواست در تشكيل سيستم امنيت تمام كشورهايي كه در خطر فاشيسم بودند خرابكاري كند عليرغم آنكه حزب

كوميست اتحاد شوروي در دسامبر ۱۹۳۳ ايجاد چنين سيستمي را پيشنهاد كرد و دولت شوروي طی سالها از آن دفاع می نمود. كوميسم ستيزي و شوروي ستيزي دست كم همانقدر يا چه بسا شديد تر از ترس از تجاوزگران فاشيست عمل می كرد. سران كلان سرمايه مالي انگليسي و فرانسوي درخفا تدارك میديدند كه تا مگر كار به "درگيري تاريخي" ميان آلمان فاشيستي و اتحاد شوروي بيانجامد. آنها می خواستند از اتحاد شوروي كه گناه انقلاب اكثيرش را هرگز نبخشيدند، انتقام اجتماعي بگيرند.

باين ترتيب مدت زمان درازي در مقابل هيتلر "سياست ترضيع" اعمال شد، مزروره با اعلام "سياست عدم مداخله" ميدان را برای تجاوزگاري او در جمهوري اسپانيا باز گذاشتند، اشغال اطريش را بروي خود نياوردند، دولتهای چمبرلن و دلاديه در سال ۱۹۳۸ با امضای "قرارداد مونينخ" اشغال بخشي از خاك چكسلواكي را تصويب كردند و عينا به سياست تجاوزكارانه هيتلر و اربابانش ميدان دادند. هرچه در توان داشتند كردند تا يورش آلمان فاشيستي را متوجه شرق كنند.

با ملاحظه اين نكات بخوبي روشن می شود كه چرا قدرتهای غربي مذاكرات خود را با اتحاد شوروي درباره عقد پيمان معاضدت عليه طراحان آلماني جنگ طی سال ۱۹۳۹ نخست به تعويق می انداختند و سپس برهم زدند. بعلت همین رفتار كشورهای غربي بود كه عقد پيمان عدم تجاوز با آلمان در ماه اوت ۱۹۳۹ در واقع به اتحاد شوروي تحميل شد چنانكه حتى وينستون چرچيل هم اين معنا را در خاطراتش قيد می كند. اتحاد شوروي در اين بحران پيش از جنگ احتياج به فرجه ای داشت از جمله نظر به جنگهای شديدي كه در شرق جريان داشت محتاج زمان بود تا خود را برای يورش محتوم آلمان هيتلري آماده سازد.

در صورتيكه انگليس و فرانسه طی سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ پيمان معاضدت با اتحاد شوروي جهت مهار كردن تجاوز منحقد کرده بودند، آنوقت تاريخ در راه ديگري سير کرده بود. پافشاري چشم بسته در ابعاد تفكر امپرياليستي، سياست سبكرانه بازي با جنگ، به بروز فاجعه كمك كرد. تازه در جريان جنگ، هنگاميكه معلوم شد كه فاشيستهای آلمان در اتحاد با ايتاليا و ژاپن، انگليس و ايالات متحده را نيز تهديد می كنند، ائتلاف ضد هيتلري بوجود آمد كه بی شك مسير دم شوروي در چارچوب آن بزرگترين نقش را در نجات اروپا از فاشيسم ايفا كردند.

امروز، پنجاه سال پس از شروع جنگ دوم و ۷۵ سال پس از درگيري جنگ جهاني اول ميتوان از شكل گيري - هرچند دشوار - ائتلاف ضد هيتلري نتيجه گيري كلا صادق و نافذی بعمل آورد: حال كه در آن زمان عليرغم تمام اختلافات ايدئولوژيكي و سياسي ممكن بوده است سرانجام پيمان مشتركی عليه فاشيسم، "خطر جهاني" آن زمان، تشكيل شود، چرا نبايد امروز - در شرابسط

بین‌المللی بی‌شک مساعدت‌تری - امکان داشته باشد مسائل جهانی را که موجودیت حیات راد رژیم بخطر می‌اندازد، مشترکاً حل نمود؟ و نه تنها این؛ اگر بشریت بخواهد باقی بماند باید این مسائل حل شود. و این کار نیست که فقط جمعا ممکن است.

\*\*\*

امروزه کمونیست بودن به چه معنا است

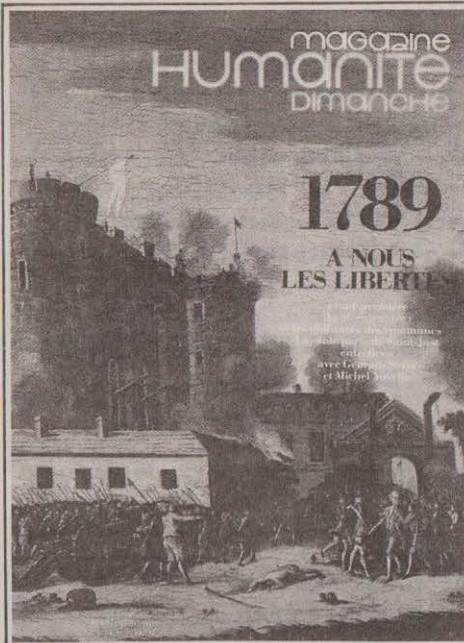
مانده از صفحه ۲۵

بوده است. برگزینی در آن هست که باید از آن شرمند بود زیرا نسل من هم از بابت آن مسئول است. من شرمندم که اتحاد شوروی هنوز هم کشوری است که جمعا دست به گریبان کمبودها است و از اینکه هنوز هم بهیچوجه تمام حقوقی را که شهروندان یک کشور سوسیالیستی باید داشته باشند، تدوین نکرده و در زندگی جاری بعمل درنیآورده است. اما این احساسات بنحو جدائی‌ناپذیر با احساسات دیگری همراه است. من افتخار می‌کنم به حزب و کشورم که با دستاورد هایشان جهان را دگرگون کرده‌اند. بحقیقه من شایسته نیست و حتی توهین آمیز است اگر فقط به اعتراف به گناه بسنده کنیم. آه و افسوس دردی را دوا نمی‌کند. باید کاری کرد. اینک شرایط برای یک تحول انقلابی فراهم شده است. برای من بعنوان عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی مهمتر از همه آنست که در این راه فعالانه همکاری کنم.

۲۰۰ سالگی

## انقلاب کبیر فرانسه

در چهاردهم ژوئیه سال ۱۷۸۹ مردم بی‌خاسته پاریس به زندان باستی، دژا ستبداد سلطنتی یورش بردند و آنرا به تسمخیه در آوردند. این رویداد یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های تاریخ سازی خلق بود. از آن پس راه دشوار تحقق بخشیدن به شعار انقلابیون فرانسه یعنی آزادی، برابری، برادری در دنیا آغاز گردید. ژرژ مارش، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه می‌گوید: "ما خود را علیرغم دو قرن فاصله بسی به انقلاب فرانسه نزدیک می‌دانیم. ما اهمیت این رویداد را، نقش برجسته‌ای را که این انقلاب بر تاریخ کشور و مبارزه خلق ما گذاشته است، سهم بزرگی را که در پیشرفت تمدن جهانی داشته است، ارج می‌گذاریم."



درد کمونیست‌ها بر تو باد، انقلاب!

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است:

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - اروگوئه - اسپانیا - اسرائیل -  
 اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا -  
 ایران - ایرلند - برزیل - بریتانیا کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلهوی - پاراگوئه -  
 پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری  
 دیمکراتیک آلمان - جمهوری دیمکراتیک خلق کره - جمهوری دیمکراتیک خلق یمن -  
 جمهوری دومینیکن - جمهوری فدرال آلمان - چکسلواکی - دانمارک - رومانی -  
 ژاپن - سریلانکا - سنگال - سودان - سوریه - سوئد - سوئیس - شیلی - عراق -  
 عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا -  
 کستاریکا - کلمبیا - کوبا - کواتالا - گویان - لبنان - لسموتو - لوکزامبورگ -  
 لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام -  
 هندوراس - هندوستان - یونان .

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۵ و ۶ ، مه و ژوئن سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" چاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبدیل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم مبانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF

PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational journal of Communist  
 and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن  
 Price: 2 DM or  
 its equivalent

No. 5/6 1989

آدرس پستی : P.B. 49034  
 10028 Stockholm 49  
 S W E D E N